

شماره ۳  
پائیز ۱۳۶۶

# مردمگرد

سازمان‌ها و احزاب سیاسی

انشعاب در حزب توده، یا  
شعبه بازی دیگر

بر خیز که زمان، زمان خروشدن است

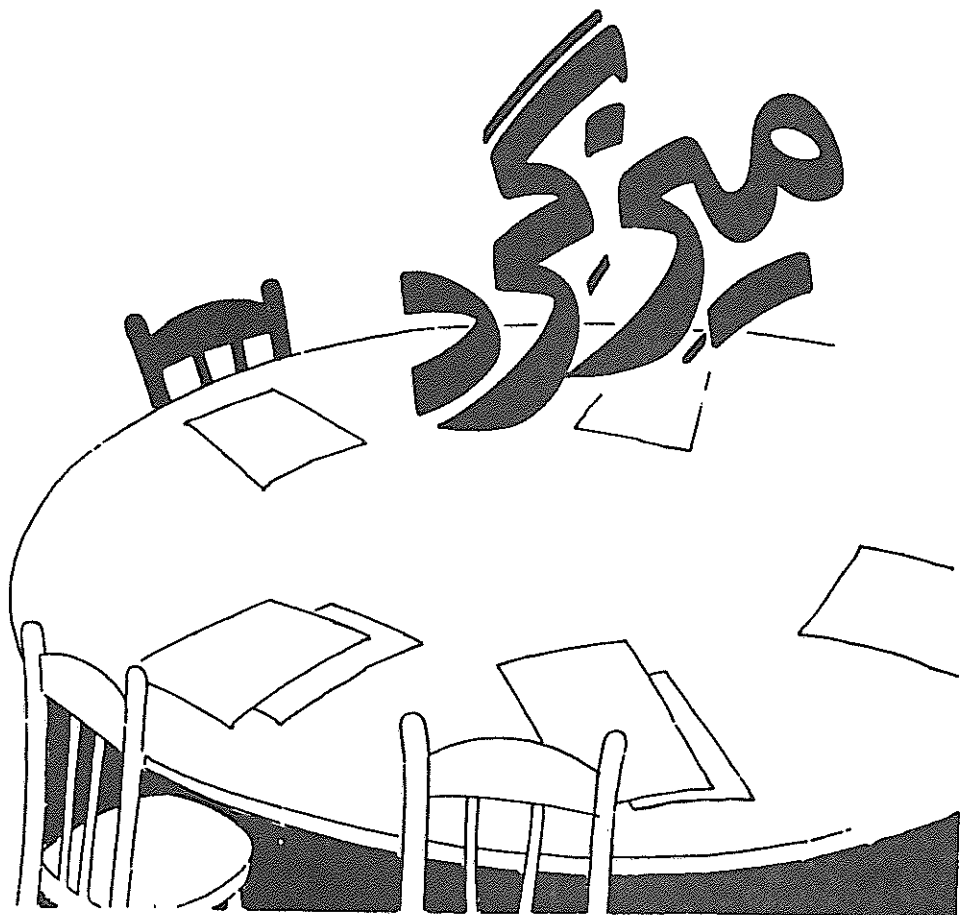
ایراندا کتاب مسئله‌سی

آذربایجان و زبان آن

تاریخ سیاسی ارتش ایران

ساره‌ای در حال میرایی (فرگفت)

شماره ۳  
پائیز ۶۶



Postfach 300 803

جهت همکاری با نشریه میزگرد

5000 Köln 30

با این آدرس میتوا نیدمکاتبه نما نید

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	* آذربایجان و زبان آن (۳) دکتر عباسعلی جوادی
۲۷	* سازمانها و احزاب سیاسی (۳) دکتر یونس پارسا بناب
۶۱	* شعبده بازی دیگر احمد علیزاده
۸۷	* تاریخ سیاسی ارتش ایران (۱۹۲۱ - ۱۸۵۸) دکتر یونس پارسا بناب
۱۰۵	* برخیز که زمان زمان خروشیدن است امید
۱۰۹	* ستاره‌ای در حال میرایی (مرگ) دکتر ترقی پورعجم
۱۱۵	* ایراند اکتاب مسئله سی الف - ت
۱۲۵	* چاله و چاه فریدون احمد

## آذربایجان و زبان آن (۳)

### ۳- مشکلات کنونی

آنچه که در دو فصل پیش گذشت در حقیقت مقدمه‌ای و زمینه‌های برای بحث مسائل کنونی ترکی آذربایجانی بود. این "مقدمه" گرچه کمی به درازا کشید ولی بنظر نویسنده بسودن در دست داشتن یک چارچوب تاریخی و اجتماعی (حالا نه لزوماً "در تطابق با چارچوب مطروحه" ما) بحث و تعمق و احتمالاً "چاره‌جوئی" در این باره غیرممکن است. چه، صرف نظر از پیوندهای عمومی زبان شناسی با اجتماع و تاثیر سیاست زبان بر روند زبان، اولاً در کشورهای غیر (و ضد) دموکراتیک، سیاست بیش از حد معمول و متعارف در امور زبان و ادبیات و فرهنگ مداخله میکند و ثانیاً "در مورد مشخص ترکی آذربایجانی، این زبان سالهای سال آنچنان قربانی یک هجوم وسیع و مخرب شده و بقدری از حق دفاع از خویش محروم مانده که به جرأت میتوان گفت کمتر زمینه‌ای از زبان -

شناسی (اجتماعی) آذربایجانی رامیشود یافت که در آن بتوان  
مستقیماً "ویا بالواسطه از در نظر داشتن جوانب اجتماعی  
سیاسی و تاریخی مسئله، امتناع کرد، بدون آنکه این امتناع  
به کوشش علمی و حقیقت جویانه ضرری بزند. و بالاخره در ایمن  
نوشته عالما "نه صرفاً" زبانشناسی، بلکه مسائل و مباحث  
و مشکلات زبان و زبانشناسی آذربایجانی کنونی ایران از نقطه  
نظر تاثیر پروسه تکاملی اجتماعی - سیاسی و جوانب گوناگون  
تکامل اجتماعی زبانشناسی آذربایجانی مورد مذاکره قرار  
گرفته است.

اکثریت زبانشناسان معاصر بر آنند که زبانهای دنیا را نمیتوان  
به طبقه بندیهای "پست" و "عالی" تقسیم کرد. زیرا احتی  
اگر از طرفی زبان اقوام و قبایل بدوی و از طرف دیگر زبانهای  
جوامع پیشرفته صنعتی را هم که در نظر بگیریم و آنها را با هم  
مقایسه کنیم، رابطه قانمندی بین سطح تکامل اجتماعی  
و تکامل زبانی (مثلاً تکامل ساختار دستوری) نمیتوان یافت.  
مثلاً نمیتوان نشان داد که با تکامل جامعه، ساختارهای  
دستوری هم بغرنج تر و یا ساده تر میشوند. حقیقت اینست که هر  
زبان، حتی اگر دارای فقط چند صد لغت باشد و متکلمین آن بدوی  
و غیر متمدن هم باشند، سیستمی بغرنج و فوق العاده تکامل  
یافته است (لاینز ۱۹۸۳). با وجود صحت این نظریه بنظر میرسد  
که نمیتوان وجود یک پروسه تکاملی و اجتماعی زبانها را انکار  
کرد. این امر اگر هم در رابطه با ساختار دستوری نباشد، حداقل  
در مورد لغت، غنا و ضعف آن و در نتیجه قدرت تصویری و توصیفی  
زبان مربوطه و یا - آنطور که در مورد آذربایجانی خواهیم دید -  
استحاله و نفوذ مخرب و دیگرگون کننده زبانهای بیگانه صادق  
است.

ولی معیارهای تکامل زبان کدام است؟ فرگوسون (۱۹۶۸) از

حداقل سه معیار بحث میکند: الفباء، استاندارد دیزاسیون و "مدرنیزاسیون". ما ابتدا این سه مسئله را در رابطه با زبان آذربایجانی مورد بحث قرار داده، سپس به مسائل دیگر، جوانب ویژه تکامل آذربایجانی خواهیم پرداخت.

### ۳-۱ - الفباء

در مورد الفباء قبل از همه چیز باید این فاکت را پیوسته در نظر داشت که زبان گفتار بر زبان نوشتار مقدم است. بدین معنی که زبان نوشتار و خط و کتابت شاید صدها هزار سال بعد از پیدایش زبان گفتار و محاوره ایجاد شده و یا عبارت دیگر زبان نوشتار بر زبان محاوره متکی است. تأکید روی این نکته از آن جهت مهم است که میان غیر اهل فن عموماً "تصور میشود که گویا زبان نوشتار و کتابت ارجح، کامل، بی عیب، مطلقاً "صحیح" و معیاراً اعتبار است و بر عکس زبان محاوره (از آن جمله لهجه‌های گوناگون) نوعی "منحرف شده" از زبان "تمیز" و "خالص"، کتابی و ادبی است که باید آنرا هم به تدریج با زبان کتابت منطبق کرد. این ادعا - اگر هم بصورتی ملایم تر فرموله شود - آشکارا غلط است. ولی بعضی از زبان‌شناسان معاصر نیز به اغراق تنها و تنها زبان محاوره را اساس می‌گیرند و به زبان کتابت اهمیتی نمیدهند. در حالیکه این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که زبان نوشتار متقابلاً بر روند و شکل‌گیری‌های جدید زبان گفتار تأثیر می‌کند و از سوی دیگر نمیتوان با ترک کامل زبان‌شناسی تجویزی (*prescriptive*) و درپیش گرفتن روش صرفاً "توصیفی" (*descriptive*) تنها و تنها به شرح حال و توصیف و تصویری

پدیده های زبانی پرداخت ، بلکه بارشد پروسه تکامل اجتماعی و لزوم فزاینده به ایجاد و استحکام زبانی واحد و استاندارد ( بخصوص در کشورهایی نظیر ایران ) روش تحلیلی و آموزشی تجویزی ( یعنی قراردادن یک استاندارد و گفتن اینکه " ایسن باید اینطور و آن باید آنطور گفته شود " ) ناگزیر و حتی لازم و مفید است، گرچه این بمعنای لغو بی اعتبار کردن زبان محاوره ای نیز نباید تفسیر شود .

انسانها هزاران سال پیش برای ثبت و انتقال افکار و معلوما -  
تشان ، احساسات و مشاهداتشان به تدریج سیستمهای نوشتار و یا الفبای آنها را ایجاد کرده اند . سیستم های نوشتار ابتدا بر اشکال ( پیکتوگرافی ) متکی بوده ، یعنی مثلاً " برای ثبت مفهوم " خورشید " شکل و تصویری از خورشید را کشیده اند . شکل نگاری و اندیشه نگاری بتدریج بصورت سیستمها و الفبای کنونی درآمده که عموماً " ( صرفنظر از چینی و غیره که هنوز علی الاصول بر شکل نگاری استوار است ) الفبای هائى فونتیکی ( *Phonetic* ) هستند ، یعنی تمایل عمومی در این الفبایها آن است که هر آوا ( صوت و یا اگر با تعبیر علمی صحبت کنیم : فونم *Phonem* ) با حرفی مخصوص به خود نشان داده شود تا خواندن و نوشتن آسانتر و سیستماتیک تر گردد . ولی در هر زبان اصوات به صورت وقاعده و حتی بی قاعدهگی دیگری تصویر میشود .

هر کدام از الفبایهای رایج کنونی از قبیل عربی ، لاتین و یایونانی ( که الفبای هائی نظیر انگلیسی ، آلمانی ، روسی ترکی ، فارسی و غیره نیز مشتقاتی از آنها نند ) بدرجات مختلف تحت قواعد و یابی قاعدهگی های گوناگون اصوات و تلفظ زبانهای مربوطه را منعکس میکنند . از نظر انعکاس اصوات و طرز تلفظ هیچ کدام از الفبای های موجود کامل و کافی نیست ( حتی از نظر علمی میتوان ادعا کرد نمایش تلفظ و اصوات از طریق فقط الفبا اصولاً



غیرممکن است). ولی این نارسائی درجات گوناگونی دارد. مثلاً در الفبای عربی (کسسه الفبای فارسی هم بایک چنـــــد دستکاری جزئی بر همان مبتنی است) صائت‌ها (VOWELS) را به سختی میتوان نشان داد؛ شکل "گرد" را میتوان حداقـــــل به سه طرز گَرَد، گِرَد و گُرد خواند. از طرف دیگر برای یک آوای ح (در فارسی) چهار تصویر مختلف ز، ذ، ض، و ظ موجود است. در حالیکه در الفبای لاتین ترکی ترکیه که در دهه ۱۹۲۰ بوجود آمده تقریباً برای هر آوای ممیز معنا (فونم) یک شکل وجود دارد و از این جهت خواندن و نوشتن آن آسانتر است. بنظر میرسد در زبانهای که الفبای آنها مستقل خود را دارند (مثلاً عبرانی یونانی و ارمنی) و یا آنها که مدت‌هاست الفبای بی‌خصوصی را پذیرفته‌اند (مثلاً فارسی، انگلیسی) توازن نسبتاً کمتری بین آوا و حرف (و یا تلفظ و املا) وجود دارد. در حالیکه زبانهائیکه به تازگی (مثلاً در قرن بیستم) بجای الفبای قدیمی خود الفبای جدیدی را درپیش گرفته‌اند (مانند تاجیکی و زبانهای ترکی اتحاد شوروی و یا ترکی ترکیه) از این جهت موفق به ایجاد توازنی نسبی شده‌اند.

ایجاد و بکاربرد الفبای در یک زبان را میتوان نقطه عطفی در پروسه تکاملی آن زبان دانست. بسیاری از زبانها صدها و یا شاید چند هزار سال است که از یک الفبای بخصوص، یا خودی و یا در اصل بیگانه، استفاده میکنند. الفبای همه زبانها در طول تاریخ دچار تغییر شده و بعضی‌ها الفبایشان را اساساً عوض کرده‌اند.

پس وضع الفبای ترکی آذربایجانی از چه قرار است؟ اگر ترکی بطور عام (ونه فقط ترکی آذربایجانی) را در نظر بگیریم، باید بگوئیم که در ترکی قدیم هم مانند فارسی قدیم یکچند خط حالا مهجور و کهنه شده موجود بوده است. در

ایام قدیم و بین قبایل و ایلات مختلف ترک زبان ترکستان، آسیای میانه، مغولستان و شمال غرب چین الفبای ثینی سئی (Yenisey) و الفبای اورخون و یاگتوک توئ رک (قرون ۸-۶ میلادی) و الفبای اویغوری (تا اواخر قرن ۱۵ میلادی) بکار میرفته است.

ترکی آذربایجانی	اورخون ۲، ۱	اورخون ۳	ثینی سئی	ترکی آذربایجانی	اورخون ۲، ۱	اورخون ۳	ثینی سئی
آ آ	𐰇 𐰆		𐰇𐰆 (𐰇=ə)	ی یازک	𐰇 𐰆		𐰇 (𐰇) (𐰇 xxxvii)
ای ای	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆	نی نی	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆
او او	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆	اخر اخر	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆
اؤ اؤ	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆	ک ک	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆
ک ک	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆 (𐰇 xxxvii)	ن ن	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆
اگ اگ	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆	م م	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆
اگ اگ	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆	ر ر	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆
اگ اگ	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆	ر ر	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆
خ خ	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆	ل ل	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆
ک ک	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆	ل ل	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆
ک ک	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆	ج ج	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆
ک ک	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆	ی ی	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆
ت ت	𐰇𐰆 𐰇𐰆	𐰇𐰆	𐰇𐰆	س س	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆
ت ت	𐰇𐰆 𐰇𐰆	𐰇𐰆	𐰇𐰆	س س	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆
د د	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆	ش ش	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆
د د	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆	ز ز	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆
ب ب	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆	ن ن	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆
ب ب	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆	ن ن	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆
ی ی	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆	ن ن	𐰇𐰆 𐰇𐰆		𐰇𐰆

شمای الفبای اورخون و ثینی سئی  
( به نقل از هیات ۱۳۶۵ )

حروف بی صدا			ترکی لاتین	
آخرکه	وسطکه	اولکه		
ق	ق	ق	g k h	غ ق خ
ک	ک	ک	k g	ک گ
ی	ی	ی	y (i, i)	ی ای
ر	ر	ر	r	ر
ل	ل	ل	l	ل
ت	ت	ت	t	ت
د	د	د	d	د
ج	ج	ج	c	ج
س	س	س	s	س
ش	ش	ش	ʃ	ش
ز	ز	ز	z j	ز ژ
ن	ن	ن	n	ن
ب	ب	ب	b p	ب پ
و	و	و	v	و
و	و	و	w	و
م	م	م	m	م
ه	ه	ه	h	ه

	حروف صدا دار			ترکی لاتین
	آخرکه	وسطکه	اولکه	
آ	ا	ا	ا	a e
ای	ی	ی	ی	i i
او، او، او، او	ا	ا	ا	o o u ü

شمای الفبای اویغوری  
( به نقل از هیات ۱۳۶۵ )

ترک زبانان در عین حال از الفبا های ملل و اقوام دیگر هم برای نوشتن زبان خود استفاده کرده اند. پس از قبول اسلام خط عربی میان ترک زبانان نیز رواج یافت و به تدریج تبدیل به تنها خط رایج ترکی شد. بطوریکه از او رومی چین و کاشغار گرفته تا "بلاد روم" (بیزانس و یونان) و بلخ رستان، از غازان تا سمرقند، بخارا، تبریز و بغداد همه ترک زبانان به همین خط مینوشتند و میخواندند. البته هسرها نویسنده و شاعر و خطاط در اثر خود ردپائی هم از لهجه مخصوص ترکی خود می گذاشت و از طرف دیگر همه متون دارای سیستم واحد املائی نبود (و نمیتوانست هم باشد). ولی جالب است که ترکی نویسان همانند اعراب و با وجود اختلافات لهجهای و محلی املائی بوجود آورده بودند که کمابیش هماهنگ مینمود با این فرق که هر کس متون مربوطه را به لهجه و یا سلیقه خویش میخواند. مثلاً خواندن آثار فضولی که در بغداد متولد شده و از ترکان قبیله بیات بود برای ترکان شرق و یا خواندن آثار امیرعلیشیرنوائی هراتی (قرن پانزدهم) که به ترکی چاغاتای (جغتائی) مینوشت برای ترکان غرب (قفقاز و آناتولی) با سعی و همت کوچکی مشکل نمی نمود. (البته باید اینرا هم علاوه کرد که آن موقعها زبان ترکان مانند امروز از هم دیگر جدا نشده، فرم نیافته و از سوی دیگر اصولاً مسئله خواندن و نوشتن توسعه نیافته بود). اکثر متونی که تا اوایل قرن بیستم (و حتی تا مدتی بعد) چه در آذربایجان و چه در آناتولی (عثمانی) نوشته شده اند، جهات مشترک بسیاری دارند. از آن جمله است عدم رعایت قانون هماهنگی صائت ها و واحد نوشتن پسوندها (مثلاً کتابده بجای کتابیدا "در کتاب" پوله بجای پول "به پول"، گوزونی بجای گوزونو "چشمش را"). بی اعتنائی به انعکاس و تفکیک صائت ها (مثلاً بر بجای بیر "یک"، "کیچدی بجای کئچدی" گذشت)، بکاربرد کاف و کاف سه نقطه برای نون غنا (*Velar*) (مثلاً بگرتمه بجای بنزتمه "تشبیه"، یولک بجای یولون "راه تو")، اختیار حرف گ برای ک "نرم" (شبهی) (مثلاً

اگرى بجای ايرى "کج" ، اوگرغک بجای شویرغک "یادگرفتسن" .  
 از اواسط قرن نوزدهم به بعد تمایل به انعکاس و تفکیک  
 صائت ها بیشتر و قوی تر شد و سعی گردید املاها با تلفظ واقعی  
 هماهنگ تر شود . در عین حال کاف و کاف سه نقطه برای نون غنا  
 بتدریج حذف و بجای آن از حرف نون استفاده شد . روشنفکران  
 و نویسندگان آذربایجانی ( از آن جمله میرزا فتحعلی آخوندزاده )  
 برای اصلاح ، دقیقتر و آسانتر کردن املاى عربی زبان ترکی ( و حتی  
 تغییر خط ) کوششهای بسیاری نموده و پیشنهادهائی کردند که برخی  
 از این پیشنهادهاء و نظریات در عمل هم پیاده شد . ولی در این  
 رهگذر مشکلات بسیاری بود که برخی غیر قابل حل می نمود . عمده  
 این مشکلات مربوط به تصویر صائت های ترکی با الفبای عربی  
 میشود که همانطوریکه میدانیم ، این الفباء ، بصورت کنونی و  
 متداول آن ، اهمیت چندانی به انعکاس صائت ها نمیدهد . یعنی  
 مهمترین اشکال خط عربی آن است که صائت های ترکی آذربایجانی  
 را نمیتوان به کمک آن نشان داد و بین آنان فرق گذاشت . ترکی  
 آذربایجانی ۹ صائت ( دقیقتر : ۹ صائت معین معنای و یافونم ) دارد :

ا	مثلاً در	ana	( مادر )
o	"	ot	( علف ، آتش )
u	"	un	( آرد )
i	"	giz	( دختر )
ä	"	gäl	( بیا )
ö	"	göl	( دریاچه )
ü	"	kül	( خاکستر )
i	"	dil	( زبان )
e	"	sel	( سیل )

از بین این ۹ مثال تنها نمونه ای که میشود با خط عربی نوشت و براحتی خواند صائت *a* در کلمه *ana* است که میتوان آنرا بصورت آنا نوشت و خواند . بقیه را اگر با خط معمول فارسی (عربی) بنویسیم ، هر کدام را میشود حداقل بدو صورت خواند (در بعضی موارد معنای این صورتهای از همدیگر فرق میکنند . در بعضی حالات تلفظها بی معنای هستند که در مقابل آنان ستاره گذاشته شده است):

اوت	ot	(علف ؛ آتش) <i>ut</i> (ببلع ، برنده شو) ،
	öt	* <i>üt</i> (چهچه بزن) *
اون	un	(آرد) ، <i>on</i> (عدد ۱۰۰) <i>ön</i> (پیش، جلو)
	ün	(در ترکی ترکیه: شهرت)
کول	Kül	(خاکستر) <i>kol</i> (بته) <i>* Kul * KöL *</i>
گول	göl	(دریاچه) <i>göl</i> (گل) <i>* gal * göL *</i>

و غیره یعنی از ۹ صائت فقط میتوان صائت *a* را با خط معمول و کنونی فارسی براحتی خواند و نوشت خواندن و نوشتن بقیه صائت ها مشکل است . ولی آیا این نقص در خود فارسی هم موجود نیست؟ قبلاً مثال "گرد" را آورده و گفته بودیم که این کلمه را میتوان به سه نوع مختلف خواند و فهمید . ولی اگر در نظر بگیریم کلمه فارسی فقط ۶ ولی ترکی آذربایجانی ۹ صائت دارد میتوانیم درک کنیم که چرا الفبای عربی برای ترکی نامناسب است تا برای فارسی . به همین جهت هم است که برای یک کلمه *üräk* (قلب) یا حداقل چهار نوع املاء (اورک ، او رک ، او رهک ، او رهک) رویرو می شویم .

گرچه مشکل اساسی ترکی آذربایجانی در رابطه با الفبای عربی به همین مسئله انعکاس صائت ها در الفباء مربوط میشود

ولی مسائل دیگری هم موجود است . مثلاً " وجود حرف ز، ذ، ض و ظ برای یک صوت z (زرگر ، ظالم ، ضبط و ذبح ) ، سه حرف س، ص و ث برای یک آوای s ( سین ، صبر ، ثلث ) ، دو حرف ت و ط برای یک صوت t ( کتاب و طالب ) ، دو حرف ه و ح برای h ( هوش و حال ) تلفظ های گوناگون الف ، یا ، ها و غیره ( امین اراده ، موسی ، خواهش و به ) همانند فارسی در نوشتن ترکی هم مشکل ایجاد میکند . اغلب روشنفکران آذربایجانی برآنند که کلمات دخیل عربی و فارسی را باید عیناً ، یعنی با صداقت به املاى عربی و فارسی نوشت . یعنی به این مشکل میتوان و یا باید عادت کرد . ولی کلمات اصیل آذربایجانی را چگونه باید نوشت ؟ هنوز هم در بعضی متون به صورتهای مختلف ، یک کلمه واحد ( صو - سو ، سونرا - سونرا ) برخوردار می کنیم . بعضی از آذربایجانیان اهل نظر برآنند که در مورد کلمات اصیل ترکی آذربایجانی برای صوت z فقط از ز ، برای s فقط از س ، برای t فقط از ت و برای h فقط از ه استفاده شود .

در ترکی ۲۴ صامت داریم

ب	b	مثلاً در	balig	( ماهی )
ج	c	"	ceyran	( آهو )
چ	ç	"	çay	( چائی ، رودخانه )
د	d	"	dar	( تنگ )
ف	f	"	firildag	( کلک )
گ	g	"	gämi	( کشتی )
غ	ğ	"	böğaz	( گلو ، تنگه )
ح ، ه	h	"	hesab	( حساب )
ژ	j	"	jalä	( زاله )
ک	k	"	kisi	( مرد )
ل	l	"	lal	( لال )
م	m	"	meh	( مه )

(نعل)	nal	مثلاً در	n	ن
(سهم)	pay	"	p	پ
(در)	gapi	"	q	ق
(لاستیک)	rezin	"	r	ر
(چپ)	sol	"	s	س، ص ث
(لوس)	şit	"	ş	ش
(گرد، پودر)	toz	"	t	ت، ط
(وحشی)	vahşi	"	v	و
(خالص)	xalis	"	x	خ
(راه)	yol	"	y	ی
(ظالم)	zalim	"	z	ز، ض، ظ، ذ
(معلوم)	mâ'lum	"	,	ع، همزه

یعنی یک الفبای مقبول با یاد این ۲۴ صامت و آن ۹ صائت ترکی آذری را (در مجموع ۳۳ آ و ا) "اولاً" حداقل امکان بدون کم و کسر و ثانیاً "بـ" باز حداقل امکان - بدون راه دادن به دوگانگی و چندگانگی و اغتشاش منعکس کند. این کار عملاً از عهده الفبای کنونی عربی که در ایران رایج است بر نمی آید.

در جنب این مسائل که اساساً "به خط و الفبای عربی مربوط میشود مشکلات دیگری هم در رابطه با املائی ترکی آذربایجانی با خط عربی موجود است، عمده این مشکلات به استناد ردیزاسیون تلفظ و قواعد دستوری مربوط میشوند که این جوانب مسئله را در بخش استناد ردیزاسیون (۲-۳) مورد مذاکره قرار خواهیم داد.

اگر به اسناد و کتب تاریخی مراجعه کنیم، می بینیم که املائی متسون فارسی از گذشته تا حال دچار تغییر و تحول شده و حتی بین املائی نویسندگان و شعرا و خطاطان یک دوره<sup>۶</sup> و حدوداً این و آن منطبقه



فرقهائی ملاحظه میشود. این در مورد املائی زبانهای دیگـــــر  
 و از جمله خود خط عربی هم صادق است. در زمان حضرت محمد  
 خط عربی کوفی بوده و نقطه و زیر و بر نداشته. لیکن با گذشت  
 زمان نقطه گذاری به وجود آمده و حتی زیر و بر گذاشته اند تا  
 خواندن و نوشتن متون (بخصوص قران) دقیقتر و آسانتر شود.  
 املائی متون ترکی هم که بر الفبای عربی متکی است طبیعتاً  
 دچار تغییر و تحول شده است. مثلاً "بین سیستم املائی مجله فکاهی  
 "ملانصرالدین" که ۶۰-۷۰ سال پیش منتشر میشده و مقالات ترکی  
 مجله "وارلیق" که اکنون در تهران منتشر میشود فرقههای بارزی  
 مشاهده میشود. حتی بین املائی یک کلمه در دو کتاب و دو مقاله  
 گوناگون میتواند اختلافات و فرقهائی مشاهده شود. برای مثال  
 فرق بین املائی چند لغت را نقل میکنیم (مثالهایی که در مقابلشان  
 ستاره \* گذاشته شده املائی کهنه شده بحساب میاید):

- |  |          |                  |
|--|----------|------------------|
| حقیقنده ،                              | حاققیندا | (در باره )       |
| * بر ،                                 | بیر      | (یک)             |
| گوزل ، گوزهل ، گوئل                    | گوزلهل   | (زیبا)           |
| اشیتدی ، ائشیتدی                       |          | (شنید)           |
| اگری ، ایری                            |          | (کج)             |
| گونش ، گوئش ، گوئش                     |          | (آفتاب)          |
| اورک ، اوئرک ، اوئرک                   | اوئرک    | (قلب)            |
| دشمن ، دشمان                           |          | (دشمن)           |
| دولدی ، دولدو                          |          | (پرشد)           |
| * دیمک ، دئمک ، دئمهک                  |          | (گفتن)           |
| * یکی ، یینی ، یئینی                   |          | (جدید ، نو)      |
| اولدی ، اوئلدی ، اولدو ، اولدو ، اولدو | اولدو    | (مُرد ، فوت کرد) |
| انسانلق ، انسانلیق ، انسانلیق          |          | (انسانیت)        |
| اوقورام ، اوخورام ، اوخویورام          |          | (میخوانم)        |

- ازکی ، اوژونی ، ژوزونی ، ژوزونو (خودت را)
- سونرا ، سونرا، سورا (بعد ، بعدا " )
- سو ، سو (آب )
- \* گوکلم ، گونلوم ، کوئلوم ، گوئلوم (دلم ، قلبم )
- \* ایمدی ، ایندی (حالا)
- آرزو ، آرزوی (آرزو)

قبلا" گفتیم که خط عربی از نظر تصویر اصوات و تلفظ و بخصوص صائت های ترکی نقایص جدی دارد و اضافه کردیم که از او اسط قرن پیش تلاشهایی در دقیقتر و آسانتر کردن نسبی املائی ترکی شده است . در سال ۱۹۲۹ (یعنی ۹ سال پس از تاسیس حکومت شوروی در آذربایجان شمالی ) الفبای عربی در آذربایجان شوروی لغو و بجای آن یک الفبای لاتین قبول گردید . بعد از ده سال یعنی در سال ۱۹۳۹ این الفباء هم لغو گردید و همزمان با دیگر جمهوریهای تترک و تاجیک زبان شوروی در آذربایجان هم الفبای سیریلیک ( روسی ) ( با چند تغییر و اصلاح ) پذیرفته شد که هنوز هم در آن دیار بکار برده میشود . در ایران هم که — همانطوریکه قبلا" گفتیم — از زمان رضاشاه بعد ترکی آذربایجانی تحت پیگرد و سرکوب بود و اساسا " مسئله املاء و خط و الفباء و اصلاح و غیره در آن مطرح نبود و هر کسی هم که چیزی مینوشت و چاپ میکرد در املاء بیسسه دانسته ها و آموخته ها و سلیقه شخصی خود استناد مینمود . بهمین جهت است که اگر چه خط عربی ( بصورت کنونی آن ) اصولا " قسادر به تصویر مثلا" صائت های ترکی نیست ، ولی آن حداقل تلاشی هم که میبایست چه در شمال و چه در جنوب برای اصلاح و استنادار دیژا — سیون املاء انجام میگرفت ، عملی نشد .

<p>موردی دشمن جان دشمن دامنه</p> <p>اولدی اول ساجت شمان آینه</p>	<p>مور خود و شدی لرزه له اندامنه</p> <p>واخی بی فکریش ایداینگ ایشی نه</p>
--	---

نمونه املائی ترکی آذربایجانی (اواخر قرن پانزدهم ————— م  
 (از خمسه نظامی، چاپ تبریز، موزه توپ - قاپی استانبول)

## ملت

«ملت» لفظی ایراندا یوخدره نه قدر که، قاموس لاری ورقله دیم، نه قدر که، جماعت ایچینده دولاندیم، ملت سوزینی نه ایشیتدیم، نه ده بیر کتابدا گوردیم.

اویرده که، بیراغت کناپیندا گرك یازیلیدی «ملت»، اور ادا ملت عوضینه یازیلوب «شخص». اویرده که، سوز درشنده گرك ملت سوزی دانیشیلا اور ادا «اشخاص» لفظی استعمال اولنور.

ومحض بوسبب دن در که، بیز لرده ملت قورقی لاری شخصی قورقی لار شکلنده ظهوره گلیر، ملی ایشلریمیز عوضینده شخصی دستگاه لار پیدا اولور.

بو صحبتون بیر مختصر تاریخی وار.

قدیم عصر لرده بیله ایش؛ یعنی ملت عبارت ایش بیر شخص دن، یا بیر نیجه شخص دن. ملت یوخ حسابندا ایش. تاکه، اور تانجی عصر لرین اوایلینده مشهور فیلسوف دیموقریت برینجی دفعه اولراق سویله دی: ملت! ملت! و بیان ایندی که، هر میلکتون تک بیرجه صاحبی وار که، اونون آدی ملت در.

نمونه ای از املاي مجله "ملانصرالدين" (۲۵ فوریه ۱۹۲۱)  
(از: محمدقلی زاده ۱۹۶۷)

## پولہ توجہ

### بگڑتہ

نور چشماتم میسک؛ ای بول یا جانم میسک      عصمت، ناموس، عرض، غیر تم قائم میسک  
جرمت، فخر، جلال، شوکت، شانم میسک      مصحف، مکم، مرینہ، قبلہ اور قائم میسک  
مذہب، دینیم می، آیینم می، ایمانم میسک

• • •

کیچدی عمرم شغل تحصیلکھ موقوف ملال  
دردہ دوشدیم بستر حسرتہ قالدیم خستہ حال  
سندہ در گو کلم گنہ ایتم جہانندن ارتحال  
سن منیم عمریم، حیاتم، جوهریم، جانم میسک  
مذہب، دینیم می، آیینم می، ایمانم میسک

• • •

آہ ظالم آہ کیم اولدیم یولکدہ جان فدا  
پردو بونجہ قیما دیم سندن آلام ذوق و صفا  
اہمدی وارنلر ہجوم آور اولوب بکسر سکا  
وارتک یا خود منیم مال جیشدانم میسک  
مذہب، دینیم می، آیینم می، ایمانم میسک .

نمونہ املائی "ہوپ ہوپ نامہ" صابر

(انحصار ۱۳۲۰)

## Вашеңорҗе



im ki, bytyn kajınatъ xalq elemiş sənətijlə,  
O varıqıñ fevqındədir öz ilahi qudrətijlə.  
Vermiş bizə—insanlara bu dıjnabъ neimətijlə,  
Jer yzıynun sultanlarъ jaşar onun surətijlə.

Qadir allah! hər bir cısmın öz şəklini sən cəkmisən,  
Kəməjim ol, mənə güç ver, qoñ məhv edim iblisi mən.  
Aşıqlərin ehtirasъ qəbrə qədər bədənimdən  
Sojumasın, bu surətlə gınahıñ bədqışla sən!

Qыльң vıran, qalxan tutan, ox syzdyrən bir aslana,  
Al janaxı, qara sacı Tamaraja—o sultana  
Tə'rif demək çyr'ət istər, jaraşarmъ bilməm mana,  
Ona baxmaq, şəkər kimi ləzzət verir hər insana.

نمونہ املاى لاتين آذربايجان شوروى (۱۹۲۹-۱۹۳۹)  
(از: شوتاروستا ولى: پلانگدرى سيگئيميش پهلوان. باکو ۱۹۳۷)

## АЗЭРБАЈЧАН ЭЛИФБАСЫ

А	Б	В	Г	Ғ	Д	Е	Ә	Ж	З	И	Ы
آ	ب	و	ق	غ	د	ا	ا	ژ	ز	ای (۱)	ای (۲)
Ј	К	К	Л	М	Н	О	Ө	П	Р	С	Т
ی	ک	گ	ل	م	ن	او	ئو	پ	ر	س	ت
У	Ү	Ф	Х	Һ	Ч	Ҷ	Ш				
او	او	ف	خ	ح	چ	ج	ش				
(u)	(ü)										

الفباى كىنونى (روسى ) آذربايجان شوروى

# ДӨРДҮНЧҮ ВАГОНУН СƏРНИШИНЛƏРИ

НЕКАЈӨ

**Т**АМБУРУН гапысы ачылды, ијирми үч јашында бир оғлан дахил олду. Әлинде тутдуғу балача чамаданы јерө гојду, чијинләри ни еһмалча дивара сөјкөјиб, үзүндө мунчугланан төр дамчыларыны силди. Онун чох гөрибө көркөми варды. Башы үлкүчлө төраш олундуғундан шөвө кими гапгара лопа бығы даз башыјла узунсов сифети арасында төрс мүтөнәсиблик јарадырды. Көјими дө сөлигөсиз иди. Гөһвөји рөнкли кедөкчөси өзилиб бүзүлмүшдү. Көјнөјиндө ағ рөнкли тушла гөвсвари шөкилдө Арханкелск — Бақы кәлмөлөри һөкк олунмушду. Сифети гајғылы, бир гөдөр дө сөрт иди. Бир мүддөт төвшүјүнү алараг дајаныб дурду, сонра чамаданы галдырыб вагона кечди.

О, ики күн иди ки, јоллардајды. Арханкелскдән Москваја төјјарөјлө учмушду. Амма өлинде тө'чили телеграм олдуғуна бахмајараг Бақыја билет тапа билмөмишди. Тө'чили телеграмла учан сөрнишинлөр чох олдуғундан о ики кечө аеропортун көзләмө залында кечөлөмишди. Мөһәјөт, билет тапыб ахшамүстү Бақыја учуб кәлмишди. Инди о, кечө гатарынын нөнни кими јырғаланан дөһлизијлө аддымладыгча һөр шөјин архада галдығына севинир, ики күнүн ағыр изтирабларындан сонра гөлби мө'сум бир раһатлыгла долурду. «Ејб өтмөз, инди јерими тапыб узанарам, ајагларымын ағырлары, бөдөнимин сызылтылары да өтүб кечөр»,— дејө өз-өзүнө төсәлли верирди.

نمونہ املائی کنونی (روسی) آذربایجان شوری

(از مجله "آذربایجان" شماره ۳، باکو ۱۹۸۷)



خلق شاعری ساهریین اولومو

( ۱۲۸۲ - ۱۳۶۴ )

هشتاد ایکی ایل بارلی، برکتلی بیرمر سورن بئویوک شاعرین وطن و ائل محبتی ایله چیرپینان قلبی دایاندی. "سهند"ین وقتسیر اولو - مونون آجی و غملی خاطره لری او ره ک لردن هله سیلینمه میس، قوجا مان مبارز خلق شاعری میرحسب ساهریین اولومو خلقیمیز او چون آفیرویشری دولماز بیرایتکی اولدو. اونون ادبیات خزینه میره یادگار قویسوب گفتدیگی - "لبریک شعرلر"، "کوشن"، "سمر ایشیقلا نیر" و فارس دیلینده یازمیش اولدوفو "دیوان ساهر" کتابلاری، شاعرین بوکسک هنر و صنمکار - لیق قابلیت و قدرتی نی نشان و فرمکله، باشدان - باشا وطن محبتی و خلق قایغیسيله دولودور.

ساهری هیات بوروفانلاری، طوفان و تلاطم لری بیر اکلنجه کیمی، قوینوندا آتیب - توتدوقجا، داشدان - داشا چیرپدیقجا او، هرچتینلیکه حاقسیرلیغا سینه گرمیش، سوواریلمیش پولاد تک برکیمیش، بوی آتیب باشا دولدوقجا حدکمالا چاتمیش، بیر شاعر کیمی پارلامیشدیر. او، درین دوشونجه لی، حساس بیرشاعر اولدوفو کیمی، بیر معلم اولاراق وارلیغا حقیقت گوزلویو ایله باغمیش، اوغوجولارینا آیدین هیات و مبارزه یوللارینی نشان و فرمیش، وطن پرورلیک، انسانلیق دویغولارینی گنجلییه آشیلامیش، یارادیجیلیق یوللارینی اویرتمیشدیر.

نمونه ای ازاملائی مجله "وارلیق" (تهران ۱۳۶۴)

با وجود تغییرات و تحولاتی که دراملای ترکی با خط عربی در طول تاریخ بوجود آمده ، با وجود عدم هماهنگی و تجانس که حتی در متون همزمان وجود دارد و اگرچه کسی قواعد و مقرراتی وضع نکرده (واگر هم کرده کسی به آن رعایت نمی کند)، در عمل یک رشته سنت ها و رسوم املائی بوجود آمده که بنظر میرسد - حداقل در مورد املای بعضی اصوات در این ویا آن محیط املائی و صوتی - اکثراً " بدان عمل میشود . مثلاً " بنظر میرسد همه توافق دارند که کلمات دخیل عربی و فارسی باید بصورت اصلی آن نوشته شود . نون غنا ( *velar* ) که در الفبای فونتیک بصورت  $\text{ŋ}$  نوشته میشود و در کتابهای نسبتاً " قدیمی ترکی (مانند " هوپ هوپ نامه " صابر) بصورت کاف ، گاف ویا کاف سه نقطه نوشته میشود ( نظیر " بگز تمه بمعنای " تشبیه " ) از بین رفته و فقط از حرف نون استفاده میشود . صداقت به تلفظ بیشتر شده ، مثلاً " مانند گذشته دیگر برای " بیر " ( یک ) " بر " نمی نویسند . مانند آنچه که در سطر اول " نمونه ای ازاملای مجله ملانصرالدین " دیدیم ، دیگر نه " یوخ در " بلکه ، " یوخ دور " ویا با تلفظ محاوره ای " یوخدی " ( موجود نیست ) مینویسند . برای آوای  $e$  در ابتدا  $\text{a}$  و در وسط کلمات  $\text{ä}$  بکار برده میشود ( بجای " بیله " - اینچنین - " بیله " بجای " ایله " ویا " اله " - آنچنان - " ائله " وغیره ) آنچه که بنظر میرسد بلا حل باقی مانده اصوات  $\text{I}$ ،  $\text{Ü}$ ،  $\text{Ö}$  واملای بعضی صائت ها در محیط های معین صوتی واملائی ( مثلاً آخر کلمه ) است . بطوریکه مثلاً " برای صائت  $\text{ü}$  بعضی ها فقط  $\text{u}$  و ، بعضی دیگر واو همزه - دار ( و ، در ابتدا  $\text{ü}$  ) بکار میبرند وغیره . از این جهت دراملای متون مختلف هنوز شاهد اختلافات مختلفی هستیم که همچنانکه گفتیم کارنوشتن وخواندن را بسیار دشوار کرده است . مجله " وارلیق " در این باره پیشنهادی کرده است که بدنیت در اینجا ذکر شود . این پیشنهاد که از طرف آقای دکتر حمید نطقی در مجله " وارلیق " ( شماره ۱ - سال ۱۳۶۴ )

$\bar{A}$	=	A	در اول کلمه ،	a	=	ا	در وسط و آخر کلمه
O	=	او	در اول کلمه ،	o	=	و	در وسط و آخر کلمه
Ö	=	او	در اول کلمه ،	ö	=	و	در وسط و آخر کلمه
U	=	او	در اول کلمه ،	u	=	و	در وسط و آخر کلمه
Ü	=	او	در اول کلمه ،	ü	=	و	در وسط و آخر کلمه
ا	=	فتحه	در اول کلمه ،	ه	=	ه	غیر ملفوظ در وسط و آخر کلمه
أ	=	کسره	در اول کلمه ،	هٔ	=	ه	غیر ملفوظ در آخر کلمه
ای	=	i	در اول کلمه ،	ی	=	ی	در وسط و ی در آخر کلمه
ایٔ	=	I	در اول کلمه ،	یٔ	=	ی	در وسط و ی در آخر کلمه ،

این پیشنهادها که عیناً " از کتاب آقای دکتر هیاءت (۱۳۶۵) نقل شده و گویا بعد از مشورت با نویسندگان تبریز به تصویب هیئات تحریریه " وارلیق " درآمده قدم جدیدی در اصلاح

خط عربی و تطبیق آن با احتیاجات دستگاه صوتی ترکی آذری است، با این وجود این پیشنهادهای بعضی اشکالات و نارسائیها دارند. همه میدانیم که علامات و اشارات کوچک املائی (نظیر نقطه و سرکش و زیر و زبر) املا را سخت ترمیکند. مسئله بخصوص زمانی بغرنجتر و مشکل تر میشود که علامات و اشارات جدیدی وضع شود که اصلاً "دراملای مربوطه موجود نباشد. پیشنهاد "وارلیق" مبنی برگذاشتن همزه روی واو (و<sup>ه</sup> برای  $\text{ö}$ ) قابل پیاده کردنست ولی چقدر میتوان انتظار داشت که پیشنهادهایی از قبیل گذاشتن علامت سکون، روی واو (و<sup>و</sup> برای  $\text{o}$ ) یک  $\text{y}$  کوچک روی واو (و<sup>ی</sup> برای  $\text{ü}$ ) و یک  $\text{a}$  کوچک روی یا (یا<sup>ا</sup> برای  $\text{ä}$ ) از طرف عموم مورد قبول قرار گیرد، در حالیکه چنین علامات و اشاراتی نه در عادات املائی مردم و نه در ماشینهای تحریر و دستگاههای چاپ موجود نیست؟ (بعضی از این علامات دراملای عثمانی موجود بوده اند ولی دراملای رایج ایران و از آن جمله آذربایجان چنین علاماتی موجود نیستند). شاید بهمین خاطر است که در کتابها و مقالاتی که بعد از طرح این پیشنهادها منتشر شده اند به آنان هیچ رعایت نمیشود و حتی املائی مقالات خود مجله "وارلیق" هم به ندرت در تطابق کامل با این پیشنهادهاست. از طرف دیگر برای هر دو صوت  $\text{e}$  و  $\text{ä}$  در آخر کلمه ه غیر ملفوظ و برای هر دو صوت  $\text{i}$  و  $\text{ä}$  در آخر کلمه ی پیشنهاد میشود که اینهم، از قدرت تفکیکی این پیشنهادها میگذرد یعنی بر مبنای این پیشنهادها هم صائت های ترکی آذری بطور کامل تفکیک نمی شوند. که البته این مشکل با در نظر گرفتن محیط صوتی و قدرت تخمین خوانندگان قابل تحمل است: صوت  $\text{e}$  به ندرت در آخر کلمات ظاهر میشود. از طرف دیگر در کلماتی از قبیل آیی ( $\text{ayl}$  بمعنای خرس)، منی ( $\text{mäni}$  بمعنای مرا) و توی ( $\text{toy}$  بمعنای عروسی) خواننده خ باید بآید و میتواند حدس بزند که کدامیک از اصوات  $\text{y}$  -  $\text{ä}$  -  $\text{i}$  باید

بکار رود ( *mani* ) و یا اینکه در انتخاب یکی از صائت‌های آزاد است (مثلاً " *ayl - ayl* ) که البته این امر هم یک نوع ناهماهنگی بوجود می‌آورد . یک مسئله دیگر (که فقط به بحث الفباء مربوط نیست ) اینست که اگر قرار است کلمات دخیل را عیناً " بنویسیم ، معلوم نیست که پسوندهائی را که باین کلمات اضافه میشوند با یدبر پایه کدام تلفظ کلمه اصلی نوشت ( کتاب - کتابلر - کتابلار ، خلق - خلقه - خالقا و غیره ) البته آنچنان که گفتیم این مسئله نه فقط به املاء بلکه عمدتاً " به مسئله "استانداردیزاسیون " مربوط میشود که مل در فصل بعدی اشاره مفصل تری به آن خواهیم کرد .

نتیجه بگیریم : کتاب و ادبیات کتبی ترکی بطور اعم حداقل ۱۵۰۰ سال ، کتابت ترکی آذربایجانی بیش از ۲۰۰ سال سابقه تاریخی دارد . صرف نظر از سنگ‌نوشته‌های اورخون و یئنی‌سئی و چند اثر بالفبای اویغوری اکثر این آثار به الفبای عربی نوشته شده‌اند . تا اوخر دهه ۲۰ قرون بیستم هر چه در عالم ترک‌زبان نوشته شده به الفبای عربی بوده . در اوخر دهه ۱۹۲۰ الفبای ملل ترک‌زبان ترکیه و اتحاد شوروی تغییر یافته لاتین و یاروسی شده که این امر هم به سهم خود به گسستگی مبادلات و روابط فرهنگی و ادبی بین مردم آذربایجان ایران و شوروی و از طرف دیگر ترکان ترکیه شدت بسیاری بخشیده است . در ایران سنت الفبای عربی ادامه داده شده است . الفبای عربی از نظر انعکاس دستگاه صوتی ترکی بطور اعم و ترکی آذربایجانی و بخصوص در مورد نشان دادن صائت‌های آن ، کمبودها و نقایص جدی دارد . به همین جهت اهل قلم و نظر بتدریج سنن و قواعدی را برای رفع نسبی این اشکالات ایجاد کرده‌اند . بنظر میرسد صرف نظر از نارسائیهای الفبای عربی ، آنچه که برای واحد شدن و استانداردیزاسیون الفباء مهم است نه فقط انتخاب الفباء بلکه موقعیتی است که زبان مربوطه در جامعه دارد . از این جهت میتوان حدس زد که اگر آذربایجانی

در ایران زبانی رسمی میبود و در تعلیم و تربیت، دستگاه دولتی و بطوری وسیعتر در وسایل ارتباط جمعی بکار میرفت - با وجود الفبای عربی- تاکنون کتابت ترکی آذری بسیار استانداردیزه تر و واحدتر شده بود همچنانکه خط عربی برای دستگاه صوتی و تلفظ فارسی هم چنان مناسب نیست ولی املای فارسی امروزه تا حدزیادی واحد و استانداردیزه شده است، از طرف دیگر مسئله استانداردیزه-اسیون املاء فقط به نوع الفباء مربوط نیست و برای حل این مسئله باید مشکلات دیگر زبان شناسی، از قبیل استانداردیزه-اسیون تلفظ و قواعد دستوری بتدریج حل و فصل گردند. تا زمانیکه زبان رسمی نشده و بطور دسته جمعی واجتماعی به حل مشکلات موجود کمر هم نهد بسته نشود، املای زبان نیز بصورتی مقبول واحد و استانداردیزه نخواهد شد. با این وجود تلاش تک تک روشنفکران، نویسندگان، مترجمین، ناشرین و غیره برای تألیف، چاپ و پخش کتب، روزنامهها، مجلات و مقالات ترکی زبان گامی مثبت در این راه بشمار میآید.

(ادامه دارد)

#### توضیح نویسنده

منابع مورد استفاده در این نوشته، در آخر سلسله مقالات

"آذربایجان و زبان" ذکر خواهد شد.

دکتريونس پارسا بناب

# سازمان ها و احزاب سياسي

(۳) احزاب و سازمانهای چپ - مارکسیستی در دوره  
بعدها زانقلاب : ۱۳۶۴ - ۱۳۵۷

در شماره های اخیر میزگرد ، تاریخچه ظهور و رشد بخشی از احزاب  
و سازمانهای چپ - مارکسیستی در دوره های قبل و بعد از انقلاب  
بهمن ۱۳۵۷ مورد بررسی قرار گرفت . در این شماره ، به تاریخ  
چگونگی ایجاد و تکامل " حزب رنجبران " و سازمان مارکسیست -  
لنینیستی طوفان " می پردازیم . آنچه که در اینجا به خوانندگان  
عرضه میگردد بر اساس یادداشت های ابتدائی و تحقیقات پراکنده  
تنظیم گشته است . راقم امیدوار است که به کم  
علاقه مندان بتاریخ سیاسی احزاب در ایران بتواند در نسخه نهائی  
کمیوهای موجود را بر طرف سازد .

یونس پارسا بناب

سپتامبر ۱۹۸۷

## حزب رنجبران ایران

این حزب از وحدت سازمانها و گروهها و عناصر مارکسیست - لنینیست دردی ماه ۱۳۵۸ تشکیل یافت . اهم آنها عبارت بودند از :

- ۱- سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج
- ۲- سازمان کمونرها
- ۳- سازمان اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر
- ۴- سازمان مارکسیستی - لنینیستی ایران (ناشر روزنامه پرولتار)
- ۵- گروه مبارزه برای ایجاد حزب طبقه کارگر
- ۶- بخشی از گروه مارکسیست - لنینیست اخگر
- ۷- بخشی از گروه انقلابیون مارکسیست - لنینیست (ناشر کتاب -  
آخر خط سهه . . . . .)
- ۸- محفل مارکسیست - لنینیستی برای ایجاد حزب کمونیست  
ایران



قبل از اینکه به مواضع ایدئولوژیکی - سیاسی و کم و کیف فعالیت این حزب از آغاز تشکیل تا دوره انشقاق آن در اوایل ۱۳۶۲ بپردازیم ، تاریخچه ایجاد و رشد سازمانهای مهم تشکیل دهنده این حزب را مورد بررسی قرار میدهیم .

### ۱- سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج

این سازمان در سال ۱۳۴۳ توسط بخشی از اعضاء و کادرهای حزب توده ایران ، که رهبری حزب را "دنباله رو" و "رویزیو - نیست" ارزیابی میکردند ، تشکیل یافت . حزب توده ایران بخاطر سیاستهای رفرمیستی و بویژه بابتی عملی خود در جریان تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نه تنها در داخل ایران پایه های توده ای خود را از دست داده بود ، بلکه به جهت تسلیم عده ای از رهبران آن و سپس فرار بخشی دیگر بخارج ، وجه سیاسی خود را در خارج نیز بین دانشجویان ایرانی باخته بود .

در اواسط دهه ۱۹۶۰ (۱۳۴۰) ، با مرگ رهبران پرتجربه ای چون رضاروستا ، صمدکا مبخش و عبدالحسین نوشین و کناره گیری افراد دیگری چون فریدون کشا و رزوبزرگ علوی ، حزب توده عملاً با بحران تشکیلاتی و رهبری روبرو شده بود . در این دوره عده ای از کادرهای سازمان جوانان حزب با کمک و همکاری سه تن از رهبری حزب توده (احمدقاسمی ، عبدالحسین فروتن و عباس ثنائی) ، که از رهبری حزب توده بریده و از اروپای - شرقی به اروپای غربی نقل مکان کرده بودند ، دست به تشکیل " سازمان انقلابی حزب توده در خارج از ایران " زدند . کادرهای جوان و سه تن فوق الذکر دارای مواضع اشتراک از نظر سیاسی بودند که باعث ایجاد سازمان انقلابی شد . هر دو مبخش ، حزب کمونیست شوروی را یک حزب " رویونیستی " ارزیابی میکردند و در سطح جنبش کمونیستی جهانی با مواضع

رهبری حزب کمونیست آلبانی و چین بر اساس رهنمودهای مائوتسه دون ، موافقت داشتند . هر دو بخش رهبری حزب توده را "رویزیونیستی" و "رفرمیستی" ارزیابی کرده و دنباله رو و وابسته به شوروی محسوب می‌داشتند . هر دو بخش معتقد به انقلاب بوده و برخلاف رهبری حزب توده با تئوری های سلامت آمیز (رقابت سلامت آمیز ، گذار سلامت آمیز و همزیستی سلامت آمیز) ، که مواضع حزب کمونیست شوروی بودند ، مخالفت کرده و هر دو استالین را برخلاف رهبری حزب توده یکمارکسیست-لنینیست بزرگ ارزیابی میکردند . (۵۶)

علیرغم این نکات مهم ، این دو بخش بعد از مدت کوتاهی بخاطر تفاوتها و دربرخوردشان به گذشته های حزب توده ، از هم جدا شدند . با اینکه هر دو بخش خود را طرفدار اندیشه های مائوتسه دون محسوب داشته و حزب شوروی را بعنوان یک حزب "رویزیونیستی" محکوم میکردند ، ولی در مورد پیدایش و تکامل حزب توده اختلافات اساسی داشتند . سه تن معروف (قاسمی ، فروتن و ثنائی) معتقد بودند که حزب توده در آغاز تشکیل یک حزب انقلابی بسه تمام معنی بوده ولی بعداً "در نتیجه دنباله روی از سیاست "رویزیونیستی" رهبری حزب کمونیست شوروی در دوره خروشچف به انحراف کشیده شده و به یک حزب "اپورتونیست" و غیره مارکسیستی تبدیل گشته است . پس وظیفه انقلابیون "احیاء" مجدد حزب است . کادرهای جوان با موضع کادرهای قدیمی مخالفت کرده و بر آن بودند که حزب توده ایران از اول تولدش یک حزب رفرمیستی ، اصلاح طلب و غیر انقلابی بوده و وظیفه انقلابیون "ایجاد" یک حزب کمونیست به عنوان ادامه دهنده حزب کمونیست ایران ، سالهای ۱۳۱۰ باید باشد . (۵۷)

در سال ۱۳۴۵ ، قاسمی و فروتن و ثنائی ، سازمان انقلابی را ترک کرده و به ایجاد "سازمان مارکسیست-لنینیستی طوفان"

دست زدند. مادر بخش بعدی به کم و کیف رشد و مبارزات ایمن سازمان تا سال ۱۳۶۳، خواهیم پرداخت.

"سازمان انقلابی"، بعد از ترک (ویا انشعاب) قاسمی و یارانش به مبارزه علیه خط مشی "رویزیونیستی" حزب توده ادامه داده و در مقابل شعارهای "همزیستی مسالمت آمیز" ویا "گگذار مسالمت آمیز" شعار "انقلاب قهرآمیز، راه رهایی خلق های ایران" را مطرح ساخته و در مدت کوتاهی (۱۳۴۸-۱۳۴۴)، توانست بخش بزرگی از دانشجویان خارج از کشور را، که در داخل "کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج" فعالیت میکردند بدور شعار خود جلب کند. (۵۸)

علیرغم شرایط خفقان و سرکوب که رژیم شاه بعد از شکست قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در داخل کشور بوجود آورده بود، سازمان انقلابی توانست بعضی از اعضای فعال خود، منجمله برادران کشکولی را بداخل ایران جهت شرکت در مبارزات جنوب (۴۵-۴۴) اعزام دارد. با شرکت در جنبش مسلحانه جنوب، که توانست به مدت نزدیک به یکسال در برابر ارتش شاه به مبارزه ادامه دهد سازمان انقلابی توانست به پایه های توده ای خود در داخل جنبش دانشجویی خارج کشور دوچندان بیفزاید.

جنبش قشقائی ها در جنوب با اینکه با دستگیری و اعدام بهمن قشقائی، فرونشست اما اثرات خود را در میان مردم ایلات جنوب گذاشته و در خارج نیز بین دانشجویان ایرانی معروفیت پیدا کرد. (۵۹)

بعد از شکست جنبش جنوب، سازمان انقلابی توجه خود را به جریانات سیاسی در کردستان ایران، که میرفت به یک جنبش مسلحانه تبدیل گردد، معطوف ساخت. وقتی که جنبش مسلحانه مردم کردستان تحت رهبری "کمیته انقلابی حزب دمکرات کردستان" (ملاآواره و سلیمان معینی و اسماعیل شریف زاده) در

سالهای ۴۷-۱۳۴۶، به پیش میرفت، سازمان انقلابی به پشتیبانی از آن جنبش، بعضی از کادرهای خود را از خارج روانه ایران ساخت تا در آن جنبش مسلحانه شرکت کنند.

با اینکه جنبش کردستان با دستگیری و اعدام ملا آواره و سلیمان معینی و اسماعیل شریف زاده موقتاً "از هم پاشیده شد، ولی سازمان انقلابی روابط خود را با عناصر انقلابی و مترقی خلق کرد و طرفداران شریف زاده حفظ کرد. (۶۰)

در آغاز دهه ۱۳۵۰، سازمان انقلابی با اعزام بعضی از کادرهای تربیت یافته خود بداخل ایران عملاً "در مبارزه علیه رژیم پهلوی شرکت جست. اعضای کادر اعزامی به ایران تحت رهبری پرویز واعظ زاده و رفقاییش (خسرو صفائی، گرسیوز برومند و شکوه طوافچیان)، بزندگی و مبارزه و تحقیق در بین مردم پرداختند. در سال ۱۳۵۵ اکثر اعضای گروه واعظ زاده، توسط مامورین ساواک مورد شناسائی قرار گرفته و طی درگیری های رویاروی به قتل رسیدند. در جریانات گسیل کادرها توسط سازمان انقلابی به ایران، با اینکه بعضی از کادرها مثل پرویز نیکخواه، هوشنگ لاشائی و سیروس نهاوندی، به علت وادادگی و ضعف، بعد از دستگیری تسلیم رژیم شده و حتی به همکاری با آن تن دادند، ولی مبارزات پی گیر گروه واعظ زاده توانست بعد از سالها کوشش بخشی از سازمان را در ایران مستقر ساخته و نشریات سازمان منجمله مجله توده و ارگان سازمان، ستاره سرخ، را در ایران پخش نماید. با اینکه وادادگی و خیانت افرادی مثل لاشائی و نهاوندی به وجهه سازمان در خارج ضربه وارد ساخته و به رهبری حزب توده و عناصر چپ افراطی فرصت داد که علیه سازمان شایعه پراکنی های بی اساس راه بیندازند، ولی مبارزات گروه واعظ زاده، شرایط را برای انتقال سازمان انقلابی به ایران آماده ساخت. (۶۱)

در بحبوحه سال انقلابی ۱۳۵۷، گروه گروه از اعضاء و همواداران سازمان به داخل ایران روانه گشتند تا در انقلاب مردم ایران شرکت کنند. بعد از پیروزی انقلاب سازمان انقلابی، با انتشار روزنامه رنجبر، فعالیت علنی خود را در ایران آغاز کرده و برای وحدت با دیگر نیروهای چپ تلاش کرد. در ضمن این سازمان برای اینکه در جهت ایجاد وحدت با دیگر نیروهای مترقی و ملی که در طیف چپ قرار نمی گرفتند، همکاریهای دموکراتیک خود را گسترش دهد، اقدام به انتشار روزنامه دموکرات عدالت کرد که خوانندگان و طرفداران زیادی بین جوانان پیدا کرد.

در دیماه ۱۳۵۸، سازمان انقلابی، با همکاری دوسازمان - اتحاد مبارزه و کمونرها - و شش گروه و جمعیت دیگر، حزب رنجبران ایران را تشکیل داد.

سازمان انقلابی بزرگترین گروه تشکیل دهنده حزب بود. این سازمان دارای سنت تشکیلاتی نزدیک به ۱۶ سال بود. بدین معنی که از گذشته دارای اسکلت بندی تشکیلاتی - رهبری، بدنه و هاله های از هواداران و سازمان دانشجویی کنفدراسیون در خارج از کشور بود. انضباط و سلسله مراتب در آن رعایت می شد و حوزه های سازمان به عنوان واحدهای سیاسی در شهرهای مختلف اروپا و آمریکا و کانادا، ترکیه و هندوستان تشکیل یافته و فعالیت میکردند. به همین دلیل این سازمان دارای کارهای آشنا به مسائل تشکیلاتی بود. این سازمان خط سیاسی معین و مدونی داشت که یک سیستم کامل را از خط مشی عمومی وصف بندی نیروها در سطح ایران (اتحاد چهار طبقه خلق در مقابل ضد خلق بسرکردگی شاه) و در سطح جهان بر اساس "تئوری سه جهان" گرفته، تا مسائل تاکتیکی و کار در بین توده های دانشجویی را در بر می گرفت. (۶۲) با اتکاء به تئوری "اتحاد بزرگ ملی" قانون - مندی انقلاب ایران را از نظرگاه خود (کارها و پایه های سازمانی) فرموله کرده و برخلاف اکثر سازمانهای چپ از "آشفستگی فکری" رنج

نمی کشید. با اینکه در مبارزه علیه ابرقدرتها در موارد مهم و حساس به مبارزه علیه شوروی تکیه بیشتر کرده و به نقض مبارزه علیه امپریالیسم امریکاکم توجه میکرد، ولی در افشای سلطه طلبی شوروی و نقض حزب توده و رهبران فدائیان خلق (اکثریت) ، نقش خوبی بازی میکرد. بدین جهت نیز بعد از تشکیل حزب رنجبران ایران ، کادرهای سازمان انقلابی و اسکلت بندی تشکیلاتی آن جنبه غالب را در حزب دارا بود،

## ۲- گروه اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر

گروه " اتحاد مبارزه .... " بعد از سازمان انقلابی از مهمترین و بزرگترین سازمانهای تشکیل دهنده حزب رنجبران محسوب میشد .

این گروه بمتناهی بخشی از جریان معروف به " کادرها " ، که در جریان سال ۱۳۴۷ (۱۹۶۸) از " سازمان انقلابی " در خارج جدا شده و به دلیل عدم انجام کار سیاسی متشکل و همگون در سرا- شیب تلاشی کامل سیاسی قرار گرفته بود، در سال ۱۳۴۸، تشکیل یافت.

" کادرها " عمدتاً " بخاطر اختلاف نظر بر سر سلسله مسائل ایدئولوژیکی - سیاسی منجمله تحلیل و کاربرد اندیشه مائو تسه دون ، سبک کار سیاسی و تئوری " محاصره شهرها از طریق دهات " ، از سازمان انقلابی جدا شدند . این جدائی هدفش ساختمان یک تشکیلات جدید و منسجم تر و پیشرفته تر از " سازمان انقلابی " بود . ولی بجهت عدم ادامه مبارزه متشکل و نساً- همگونی در بین اعضای رهبری کادرها ، این جریان نه تنها به ایجاد آن سازمان دلخواه موفق نشد ، بلکه در عمل عمده ای از کادرها به علت فعالیت های انفرادی و پراکنده ، دچار آشفته گی شده و به راه خود رفتند . عدم جریان یک مبارزه

اصولی در بین بقایای کادرها در جهت ایجاد یک سازمان متشکلی پس از مدتی در عمل به ناتوانی در انجام وظایف مارکسیستی آنها منجر گشت. کادرها، با اینکه معتقد به اندیشه‌های مائو-تسه دون بوده و بخشی از جنبش ضد رویزیونیستی آن دوران از نهضت چپ مارکسیستی ایران محسوب می‌شوند، ولی به ضرورت سازماندهی و کوشش در جهت ایجاد یک سازمان مارکسیستی، اعتقاد نداشتند. علیرغم وجود این مسئله، عده‌ای از کادرها (که به ضرورت سازماندهی و کار متشکل اعتقاد داشتند)، رابطه خود را با کسانیکه ایمن ضرورت رانفی میکردند، و هدف خود را فقط به مبارزه علیه "سازمان انقلابی" محدود کرده بودند، بریده و بطور عملی در جهت فعالیت متشکل گام نهاده، گروه "اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر" را بر پایه حداقل وحدت سیاسی - ایدئولوژیک بوجود آوردند. (۶۳)

گروه "اتحاد مبارزه ... فعالیت خود را در دو سال اول عمرش (۶۹-۱۹۷۰) بدون انجام مبارزه ایدئولوژیک درونی گذراند و بدین جهت بعد از دو سال بصورت یک جمع بی شکل درآمد که نه موارد اختلاف روشن بود و نه موارد توافقش. در نتیجه اعضای این گروه که عمدتاً "در شهرهای مختلف اروپا مشغول فعالیت در درون انجمنهای دانشجویی بودند، نظرات و مواضع مختلفی را درباره مسائل ایران و جنبش کمونیستی جهان، مطرح میکردند که به روشنی عدم وحدت فکری و عدم انسجام سازمانی در درون این گروه را منعکس میکرد.

در آغاز دهه ۱۹۷۰، اختلافات در درون این گروه بر سر یک سری مسائل منجمله برخورد به "سوسیال امپریالیسم" شوروی و پشتیبانی از جمهوری توده ای چین و مشی مبارزاتی چریکی شدت یافته و بالاخره منجر به انشعاب در درون گروه گردیدند. گروه منشعب تحت شعار "پشت جبهه نور مسلحانه خلق"

دانشجویان ایرانی در خارج را به پشتیبانی از مبارزات چریکی  
در ایران دعوت کرده و تشکیل گروه " دانشجویان کمونیست"  
را اعلام کرد

علیرغم این انشعاب ، " گروه اتحاد مبارزه .... " به  
فعالیت های خود ادامه داده و در جنبش دانشجویی خارج پایه های  
توده ای بویژه در فرانسه ، کسب کرد . در سالهای پرتلاطم  
۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ ، گروه موفق شد که عده ای از کارهای خود را روانه  
ایران سازد . در ضمن گروه با انتشار جزوه هایی درباره مسائل  
کمونیستی تحت شعار " به پیش به سوی ایجاد حزب کمونیست  
ایران " و انتشار ارگان مسائل انقلاب و سوسیالیسم ، در مبارزه  
علیه مشی چریکی و آوانتوریسم از یک طرف و مبارزه علیه  
رویزیونیسم و دنباله روی رهبری حزب توده از شوری ، از طرف  
دیگر ، نقش مهمی بازی کرد .

در آستانه انقلاب ایران گروه اتحاد مبارزه یکی از سازمانها  
نهای مارکسیستی در خارج بود که توانست با فعالیت اعضای  
خود که در ایران بودند ، در جریان ماههای انقلابی اوایل  
سال ۱۳۵۷ ، در جنبشهای توده ای بصورت فعال شرکت کرده و پایه  
توده ای خود را در بین جوانان و دانشجویان گسترش دهد .

بعد از پیروزی انقلاب با انتشار روزنامه خلق ، گروه با اشاعه  
اندیشه های مائوتسه دون ، در جنبش چپ ایران ، به مبارزه  
خود علیه رویزیونیسم حزب توده از یک طرف و به انتقاد از چپ  
روی های سازمانهای درون " کنفرانس وحدت " ، از طرف دیگر  
شدت بخشید .

پشتیبانی از انقلاب ایران و مبارزه علیه ابرقدرت شوروی  
و رهبری حزب توده و طرفداری پیگیر از اندیشه مائوتسه دون و  
" شوری سه جهان " ، این گروه را به " سازمان انقلابی "  
نزدیکتر ساخت . علیرغم اختلافات بر سر یک عده مسائل تشکیلاتی



وسیاسی ، این گروه بالاخره همراه با "سازمان انقلابی" و شش گروه دیگر ، حزب رنجبران ایران را در سال ۱۳۵۸ ، تشکیل دادند .

برخلاف سازمان انقلابی و سازمان اتحاد مبارزه ..... ، دیگر گروههای تشکیل دهنده حزب از نظر کمی خیلی کوچک بوده و چندان انسجامی نداشتند . بعضی از این گروهها ، مثل سازمان کمونرها ، قبل از آغاز انقلاب از ائتلاف و وحدت چندین محفل کوچک مارکسیستی در داخل ایران بوجود آمده بودند . (۶۴) بعضی دیگر ، مثل "گروه مبارزه ...." ، در خارج از ایران - در جریان فعالیتهای دانشجویی تکامل یافته و در جریان انقلاب به ایران برگشته بودند .

کمونرها در اوایل دهه ۱۳۵۰ توسط بخشی از بقایای گروه راد و با همکاری محفل های دیگر مارکسیستی (بخشی از گروه کنگاور ، بخشی از گروه فلسطین و بخشی از گروه ستاره سرخ جنوب) بوجود آمده و اندیشه های مائوتسه دون و تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی را مطالعه کرده و کار سیاسی میکردند "گروه مبارزه ...." در دهه ۱۳۵۰ توسط عده از دانشجویان ایرانی مقیم کانادا تشکیل شد . این عده بعداً " ، بویسزه در آستانه انقلاب ایران ، توانست در داخل ایران هسته های مارکسیستی در خراسان و شمال ایران بوجود آورند . این گروه توانست روشنفکران زیادی را به مارکسیسم و اندیشه های مائوتسه دون و مبارزه علیه "مشی چریکی جدا از توده ها" جلب کند . سازمان مارکسیستی - لنینیستی ایران (ناشر روزنامه پرولتر) توسط بخشی از اعضا و کادرهای سازمان مارکسیست - لنینیستی طوفان ، که در سال ۱۳۵۶ از آن سازمان انشعب کرده بودند بوجود آمد . (۶۵) در همان سال سازمان طوفان بعد از نزدیک به ۱۵ سال فعالیت در جنبش کمونیستی ایران دچار انشعابات

مختلف گشت که ما در صفحات بعدی درباره آنها صحبت خواهیم کرد .  
بخشی از گروه "انقلابیون مارکسیست - لنینیست" (ناشر کتاب آخر  
خط سه ... (۶۶) ) از بدنه گروه بخاطر اختلافات بر سر قبول اندیشه  
های مائوتسه دون و تئوری سه جهان " جداگشته و در دیماه ۱۳۵۸ همراه  
گروه های فوق الذکر سازمان انقلابی ، حزب رنجبران  
را تشکیل دادند .

این گروه ها علیرغم گذشته های متفاوت و تجارب نا همگون دارای  
نکات مشترک بودند که آنها را بالاخره بعد از بحث ها و مشورت ها آماده  
بسه وحدت در درون حزب رنجبران کرد .

مهمترین انگیزه وحدت گروه ها و سازمان های تشکیل دهنده این  
حزب پذیرش "اندیشه های مائوتسه دون" به عنوان "تئوری و پراتیک  
انقلاب در کشورهای تحت سلطه" و "مارکسیسم - لنینیسم دوران کنونی"  
که در دوران پرتلاطم انقلاب فرهنگی (۱۹۶۶ - ۱۹۷۶) توسط  
کمونیست های چینی و دیگر کمونیست های طرفدار مائوتسه دون  
در جنبش کمونیستی جهانی تدوین شده بود ، این گروه ها به نوبه  
خود در سطوح مختلف از نظرات و نوشته های مائو (به مفهوم رد "رویزیو -  
نیزم مدرن" حزب کمونیست شوروی و برای مقابله و مبارزه با انواع "چپ  
افراطی" و "مشی چریکی جدا از توده ها" و "نئومارکسیسم) دفاع  
کرده و مضافاً "تئوری سه جهان" را بعنوان استراتژی مقابله  
با "دوا بر قدرت" قبول داشتند . این سازمانها انقلاب بهمین  
۱۳۵۷ را ملی و ضد امپریالیستی ارزیابی کرده و آن را به عنوان انقلابی  
که "رژیم وابسته به امپریالیزم" را واژگون ساخته محسوب می داشتند  
آنها هم چنین "اتحاد بزرگ ملی را برای حمایت از دولت ملی برعلیه  
توطئه ابر قدرت ها" تبلیغ کرده و خواهان وحدت با تمام نیروهای  
دموکراتیک ملی بودند ، این مواضع به روشنی در مصوبات اولیین  
کنگره حزب ، که در دیماه ۱۳۵۷ منعقد شد منعکس است . ( ۶۷ )

کنگره اول (افتتاحیه) حزب رنجبران تضا د عمده درجا معا ایران را بصورت تضاد میان خلق و ضد خلق (ابر قدرت های روس و امریکا و عوامل داخلی آنها) فرموله کرد چون این جمع بندی قبل از کنگره توسط بخشهایی از تشکیلات دهندگان حزب که دارای خط و مشی نسبتاً "مدونی بودند (مثل سازمان انقلابی و سازمان اتحاد مبارزه) طرح شده و تکامل یافته بود از این جهت تصویب آن در کنگره امری طبیعی بود.

در این کنگره، حزب در مقابل دو ابر قدرت و عوامل داخلی آن صف بندی نیروهای انقلاب را اتحاد چهار طبقه کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی ارزیابی نمود. البته این ارزیابی در زمان رژیم شاه نیز اتحاد چهار طبقه را در مقابل عوامل داخلی ابر قدرت مسلط بر ایران (بورژوازی کمپسرادور بوروکراتیک و ملاکین بزرگ) قرار میداد. بعد از انقلاب این صف بندی بصورت اتحاد سه جریان اجتماعی اسلام مبارز، ملی گرائی مترقی و سوسیالیسم انقلابی (یعنی اتحاد بزرگ ملی) مطرح شد. (۶۸) سه جریان که هر وقت با یکدیگر متحد میشدند مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیستی مردم به پیروزی میرسید (مثل پیروزی انقلاب مشروطیت ۱۹۰۹-۱۹۰۵ و پیروزی قیام سی ام تیر ۱۳۳۱ و پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷) و هر زمانی اتحاد آنها تضعیف گشته و یا از هم می پاشید جنبش خلق با شکست روبرو میگشت مثل بازگشت محمد علی میرزا ویتوپ بستن مجلس اول در ۱۹۰۸ (۱۲۸۷)، شکست جنبش جنگل و عروج رضا شاه بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۲۱ فوریه ۱۹۲۱) و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

در امور بین المللی، حزب رنجبران تنها سازمان چپ در ایران بعد از انقلاب بود که تقسیم به سه جهان (تئوری سه جهان) را بیانگر مناسبات واقعی بین نیروها در جهان ارزیابی میکرد این تئوری بعنوان یکی از اجزای اصلی خط مشی عمومی حزب

درکنگره اول به تصویب رسید .

این تئوری اتحاد کشورهای جهان سوم بویژه کشورهای غیرمتعهد و جلب ویاختنی کردن کشورهای جهان دوم (مثل فرانسه و آلمان و ژاپن) را برای مقابله با توطئه‌های ابرقدرت‌های روس و آمریکا تبلیغ کرده و از شخصیت‌هایی که این تحلیل را در جامعه ایران قبول داشتند حمایت میکرد . (۶۹) در این مصوبات ، رهبری حزب رنجبران ، دولت را ملی (از نظر سیاسی غیر وابسته به نیروهای خارجی) ارزیابی کرده و حمایت از آن را تبلیغ میکرد .

بعد از کنگره طبق موازین کنگره ، حزب و نیروهای تشکیل دهنده آن به فعالیتهای سازمانی و تشکیلاتی در بین اقشار مختلف مردم دست زدند . "جمعیت عدالت" "جمعیت زنان" "انجمن تعاون هنر مردمی ایران" "کنفدراسیون کارگری" "فدراسیون جهانی دانشجویان" "انجمن معلمان" "انجمن ملی دانشجویان" "انجمن معلمان ایران" ، "جمعیت ملی استادان" "سازمان جوانان انقلابی" "جمعیت ستارخان بایراغی" و "کمیته دفاع از افغانستان" سازمانهایی بودند که حزب در شهرهای بزرگ نظیر شیراز ، مشهد ، تبریز ، آبادان ، رشت و اهواز و کرمانشاه موفق به ایجاد آنها گشت . اکثر این سازمانها برای خود نشریه - مثل روزنامه‌های ستارخان بایراغی و عدالت مجلات بوستان و جوانان انقلابی - نیز منتشر میکردند .

مطالعه این نشریات و مواضع حزب که بطور مرتب در نشریه رنجبران ارگان حزب ، منعکس میشد نشان میدهد که تا اواخر سال ۱۳۵۹ رهبری حزب به پشتیبانی خود از دولت ادامه داده و برخلاف اکثر سازمانهای چپ "اتحاد بزرگ ملی" را تبلیغ کرد . ولی تغییر سریع اوضاع بالاخره باعث تغییر مواضع در حزب رنجبران نیز گشت .

تازمانی که در ایران "بهار آزادی" بود تحلیل حزب از اوضاع و شعار "استقلال ، آزادی و عدالت اجتماعی" نیز مناسب اوضاع بود ولی بعد از سرنگونی دولت بازرگان و پاگرفتن انحصار طلبان مستبد

تحت رهبری حزب جمهوری اسلامی در جریان سال ۱۳۵۹ تحلیل حزب از اوضاع از طرف بخشی از رهبری و کادرها وتوده های حزبی به زیر سؤال کشیده شد .

از شهریور ۱۳۵۹ که اختلاف بین بنی صدرو جناح مکتبی حزب حاکم جمهوری اسلامی تشدید یافته و در اسفند ماه همان سال در جریانات دانشگاه تهران به مرحله درگیری های قهرآمیز رویارویی تبدیل گشت . حزب رنجبران نیز تحلیل خود را از اوضاع تغییر داد .

در نیمه اول سال پرتلاطم ۱۳۶۰ ، حزب رنجبران مکتبیون حزب حاکم جمهوری را خارج از حیطه " اتحاد بزرگ ملی " قرار داده و - سرنگونی آنان را مطرح ساخت .

پس از جریانات خرداد ۱۳۶۰ ( کودتای خزنده و خلع بنی صدر از رئیس جمهوری و سرکوب نیروهای سیاسی اپوزیسیون ) - حزب رنجبران سرنگونی حکومت را در دستور کار خود قرار داد .

در سندی که از طرف حزب در شهریور ۱۳۶۰ منتشر گشت ، رهبری ، مبارزه مسلحانه توده ای برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را سرلوحه خود قرار داده و واژگونی رژیم را در مدت زمان کوتاه نوید داد .

ولی یورش موفقیت آمیز دستگا ههای امنیتی رژیم به تمام نیروهای اپوزیسیون ، بویژه به سازمان مجاهدین و طرفداران بنی صدر ، نه تنها توازن قدرت را به نفع رژیم جمهوری اسلامی تغییر داد بلکه تدریجا " قدرت حاکمه حزب جمهوری اسلامی با تضعیف اپوزیسیون و با استفاده از ادامه جنگ خانمانسوز ایران و عراق توانست به پایه های حکومتی خود تثبیت نسبی بخشد . سرکوب نیروهای اپوزیسیون و افت ناگهانی و روزافزون جنبش توده ای ، بقایای اپوزیسیون را چه در طیف چپ و چه در طیف نیروهای ملی و دمکراتیک و اداریه عقب نشینی و حفظ نیروهای سازمانی کرد . در حزب رنجبران نیز ، بخشی از رهبری ، مثل دیگر سازمانهای

چپ ، با استناد به سند شهریور ماه ۱۳۶۰ به تبلیغ مبارزه مسلحانه قهرآمیز علیه رژیم و سرنگونی آن در کوتاه مدت تکیه کرده و با انتشار جزوه معروف "دولت نجات ملی" سرنگونی حزب حاکم جمهوری اسلامی و استقرار دولت ملی و دموکراتیک ، دولتی که نیروهای عناصر مسلمانان مبارز (بنی صدر و مجاهدین) و سوسیالیست‌ها (انقلابی) اتحاد نیروهای چپ مارکسیستی و ملیون جبهه ملی و طرفداران راه مصدق را دربرخواهد گرفت ، را تبلیغ کرد. (۷۰)

تاکتیک تهاجم و مبارزه مسلحانه که در ابتدا یعنی از خرداد تا بهمن ۱۳۶۰ از حمایت اکثریت بدنه حزبی برخوردار بود، پس از مدتی با استقرار پایه‌های امنیتی مستبدین و سرکوب موفقیت آمیز مجاهدین و چریکها و بقایای پیکاریها و بالاخره شکست جنبش جنگل و تار و مار ساختن بخشی از اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران) توسط پاسداران ، از طرف بخشی از رهبری حزب رنجبران — مورد تحلیل و انتقاد قرار گرفت . حمله پاسداران به حزب و دستگیری و اعدام عده‌ای از کادرهای فعال حزب در واقعه چا پخانه و سرکوب بخش حزب در گرگان زمینه را برای اتخاذ تاکتیک دیگر آماده ساخت .

سند اسفند برخلاف سند شهریور از تاکتیک "عقب نشینی منظم و حفظ نیروهای حزبی" دفاع کرده و سرنگونی رژیم را در دراز مدت احتمال زده و کار سیاسی در بین کارگزاران و پیوند با آنان را تبلیغ کرد .

سند اسفند ماه که توسط اکثریت رهبری حزب به تصویب رسید ، با مخالفت شدید اقلیت ، که هنوز به صحت خط مشی تاکتیکی مسلحانه سند شهریور ماه ایمان داشت ، روبرو گشت .

اقلیت در جریان بهار ۱۳۶۱ هم چنان به تبلیغ مبارزه مسلحانه علیه رژیم ادامه داده و خواهان انتقال رهبری حزب به کردستان و همکاری در آنجا با نیروهای چپ کوموله و حزب دموکرات کردستان در مبارزه علیه رژیم شد .

بدین طریق دوفراکسیون ، که در خارج به اسم "بخش کردستان" و "بخش تهران" معروف گشتند، در کنار هم در داخل یک تشکیلات ولی جدا از هم پراخ خود رفته و زمینه را برای انشعاب در داخل حزب رنجبران ایران فراهم ساختند .

فراکسیون "بخش کردستان" از ابتدای ورودش به کردستان کوشید که با نیروهای ضد رژیم در آن منطقه (کومله و حزب دموکرات کردستان) به وحدت و همکاری دست زند. دوشماره رنجبر، ارگان حزب ، و جزوه نقدی درباره مواضع "اتحاد مبارزان کمونیست" و کومله ، که در سال ۱۳۶۲ از طرف این بخش منتشر گردید ، خواست همکاری با کومله را بروشنی مطرح ساخت (۷۱)

ولی علیرغم کوشش‌ها تئیکه این بخش از حزب در جهت همکاری بعمل آورد کومله و اتحاد مبارزان کمونیست حاضر به همکاری نگشتند. این امر نیز خیلی طبیعی بود چون کومله ، علیرغم ادعای اعتقاد دبه لنینیسم و مبارزه علیه رویزیونیسم ، مسئله جبهه واحد ملی را قبول نکرده و اساساً "آنها تحت عنوان "پوپولیسم" مورد حمله قرار می‌داد. کومله و اتحاد مبارزان کمونیست ، که بعدها "حزب کمونیست ایران" را تشکیل دادند ، بزرگترین رویزیونیسم دوران کنونی را رویزیونیسم پوپولیستی ارزیابی میکنند و بدین جهت نیز حزب رنجبران ایران را (که سالها معتقد به اتحاد چهار طبقه در تحت هژمونی پرولتاریا بوده و انقلاب ایران را مرحله‌ای ارزیابی کرده و مبلغ اندیشه‌های مائوتسه‌دو بوده) بزرگترین رویزیونیست - پوپولیست جنبش کمونیستی ایران محسوب می‌دارد. بخش معروف به تهران در شهرهای ایران ، بویژه در تهران ، برای بوجود آوردن جریان‌های سیاسی و برای سمت دادن به تظاهرات سیاسی مردم سعی کرد بمیان توده‌های مردم رود . در تظاهرات بِنفع بنی‌صدر شرکت کرد و با فرستادن برخی از کارها به دفاتر هماهنگی مردم و رئیس جمهور کوش کرد که از این دفاتر به عنوان تشکیلاتی برای

بحرکت درآوردن مردم استفاده کنند.

این بخش از حزب طبق تحلیل سندا سفند ماه با مطرح کردن کار "آرام صبورانه و طولانی" در جهت "پیوند و کار با زحمتکشان" قرار گرفته و مسئله داشتن پایه توده ای مستقل در بین مردم را مورد تاکید قرار داد. کادرهای این بخش با انتشار رنجبر زمینه برای جمع بندی دقیق از اشتباهات گذشته حزب را فراهم ساخت.

ولی ضربه شدیدی که این بخش در اسفند ۱۳۶۱ از طرف ماء موریین انتظامی رژیم جمهوری اسلامی خورد چنان اکثریت کادرها را از هم پاشید که عملاً تشکیلات این بخش از حزب از هم پاشیده گشت. در جریان این ضربه عمده زیادی از کادرها و رهبری بخش تهران راهی خارج شدند بخشی که تحت رهبری فرامرز وزیری در درون ما نبود بعد ها طی یورش از طرف ما موریین انتظاماتی رژیم سرکوب گشته و اعضایش به زندان افتادند. با فرارسیدن پائیز ۱۳۶۳ و بویژه بعد از اعدام فرامرز وزیری در بهار ۱۳۶۴، حزب رنجبران ایران نیز مثل اکثر احزاب چپ مارکسیستی عملاً در داخل ایران متلاشی شده بود.

بقایای حزب رنجبران (معروف به بخش کردستان) در آذر ۱۳۶۳ با برگزاری کنگره دوم حزب موفق به تدوین و انتشار مصوبات مسدود خود گذشته و در آذر سال ۱۳۶۴ شروع به انتشار دوره جدید رنجبر ارکان حزب شدند (۷۲)



## سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان

در جریانات سیاسی و پرتلاطم ۱۳۴۲-۱۳۳۹، که منجر به قیام خونین پانزده خرداد ۴۲ و سرکوب قهرآمیز آن از طرف نیروهای انتظامی رژیم شاه گردید، حزب توده نقش غیرفعال داشت. این بیعملی و عدم فعالیت عواقب سیاسی و تشکیلاتی مهمی را برای حزب توده در سالهای ۴۳ و ۴۴ به بار آورد، که ما قبلاً در فصل ششم بطور اجمالی به آنها اشاره کردیم. یکی از پی آمدهای این بیعملی و نبودن حزب در صحنه سیاسی انشعابی بود که در زمستان ۱۳۴۴ در سطح رهبری حزب اتفاق افتاد. در سالهای ۴۳ و ۴۴ (۱۹۶۵-۱۹۶۴)، که جنبش کمونیستی جهان با بحران بزرگ تشدید اختلافات سیاسی - ایدئولوژیکی بین حزب کمونیست شوروی و حزب کمونیست چین روبرو شده بود، دو نفر از رهبران مهم و قدیمی حزب احمد قاسمی و دکتر عبدالحسین فروتن - همراه یکی از کادرهای فعال حزب - عباس سفائی - شروع به انتقادات شدید از رهبری حزب کرده و اکثریت رهبری حزب را "رفورمیست" و "رویزیونیست" خوانده و روش آنها را "غیر انقلابی" و "فرصت طلبانه" ارزیابی کردند. آنها در ضمن ابراز کردند که رهبری حزب کورکورانه نظرات تجدید نظر طلبانه (رویزیونیستی) خروشچف را، که ادعای کرد سوسیالیزم و سرمایه داری میتواند در دراز مدت با هم بطور مساومت آمیز همزیستی کنند، تبلیغ میکند. این سه تن حمله حزب به استالین را محصول اطاعت کورکورانه حزب از رهبری خروشچف دانسته و حزب را، از اینکه به خدمات استالین خط بطلان کشیده و حاضر به درس گیری از تجربیات انقلاب چین و آموزش های ماژوتسه دون نیست، محکوم ساختند (۷۳)

این مناقشات و اختلافات به مرحله ای از رشد خود رسید که اکثریت حزب در پلنوم کمیته مرکزی، در زمستان ۱۳۴۴، رسماً "قاسمی و فروتن

وسغائی را از حزب اخراج کردند. سه تن بعد از اخراج از حزب، بعد از مدتی اقامت در کشور آلبانی (که رابطه دیپلماتیک خود را با شوروی بخاطر اختلافات سیاسی - ایدئولوژیکی قطع کرده بود) راهی اروپای غربی شده و در ایتالیا رحل اقامت افکندند. در همین زمان بخشی از کادرهای سازمان جوانان حزب توده، که نسبت به رهبری حزب نظر مثبتی نداشته و تحت تاثیر انقلاب چین و کوبا رهبری حزب توده را رفورمیست و آپورتونیست و دنباله‌رو میخواندند، در تدارک ایجاد سازمان انقلابی حزب توده در خارج بودند. سه تن از منشیین حزب طی جلساتی که با بنیان سازمان انقلابی برگزار کردند تصمیم به ایجاد یک سازمان ضد رویزیونیستی انقلابی مشترک زدند. ولی بزودی اختلافات متعدد ایدئولوژیکی سیاسی بین سه تن از یک طرف و بنیان سازمان انقلابی از طرف دیگر باعث گردید که آنها دو سازمان مجزا از هم بوجود آورده و عمده فعالیت سیاسی خود را به مبارزه علیه رشد رویزیونیسم در جنبش کمونیستی ایران اختصاص دهند.

قاسمی و فروتن، برخلاف پایه‌گذاران سازمان انقلابی، معتقد بودند که حزب توده در اول، بویژه در دهه ۱۳۲۰، وحتى سالها بعد یک حزب انقلابی و مارکسیستی بوده ولی بعداً "در جریان بسوز رویزیونیسم معاصر تحت رهبری خروشچف به منجانب رفورمیسم و رویزیونیسم در غلطیده است. در نتیجه آنها وظیفه اصلی انقلابیون مارکسیست را "احیاء" انقلابی حزب توده میدانستند. پایه‌گذاران سازمان انقلابی، برخلاف فروتن و قاسمی، بر آن بودند که حزب توده از اول پیدایش خود در ۱۳۲۰ یک حزب رفورمیست و آپورتونیست بوده و بعداً "نیز بخاطر دنباله‌روی از حزب کمونیست شوروی به جنبش آزادبخش ایران خیانت کرده است. اینان با احیاء حزب مخالفت کرده و در عوض "ایجاد" یک حزب طراز نوین کارگری و انقلابی را مطرح میساختند. به غیر از اختلاف در مورد ماهیت تاریخی

حزب توده، این دو گروه در ضمن روی مسائل بین المللی نیسز اختلافات اساسی داشتند. اول اینکه قاسمی وفروتن در تحلیل خود از مسائل بسوی احزاب آلبانی و چین تمایل نشان میدادند در صورتیکه رهبران سازمان انقلابی در اول پیدایش سازمان تحت تاثیر تجربیات تاریخی کاستر و در کوبا بودند. دوماً "قاسمی وفروتن بر طبق تحلیل خود از تاریخ ایران، معتقد بودند که انقلاب ایران اول در شهرها بوجود آمده و رشد کرده و سپس به روستاهای ایران گسترش پیدا خواهد کرد. برای این اساس آنها سازمان انقلابی را، که معتقد به "محاصره شهرها از طریق دهات" بود، محکوم به داشتن "انحراف کاستروییستی" در جنبش کمونیستی ایران میکردند (۷۴)

این اختلافات تئوریک و سیاسی با لایحه منجر به این شد که این دو گروه در پائیز ۱۳۴۴ - براه مستقل خود در فته و علی رغم داشتن وجه مشترک مبارزه علیه رویزیونیسم کمیته مرکزی سازمانهای خود را بوجود آورند. قاسمی وفروتن بعد از بحث و مشورت با نویسندگان روزنامه توفان، که در اروپای غربی نزدیک به دو سال از طرف روشنفکران طرفدار فرخی یزدی، شاعر معروف دوران سلطنت رضا شاه، منتشر میگشت (۷۵) سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان را تاسیس کرده و شروع به انتشار ارگان مرکزی خود به اسم توفان (دوره دوم) کردند.

سابقه فعالیت رهبران سازمان توفان به سالهای پرتلاطم اوایل دهه ۱۳۲۰ میرسد. قاسمی که در اصفهان در یک خانواده مذهبی بدنیا آمده و بزرگ شده بود، بعد از اتمام رشته حقوق در دانشگاه تهران، برای مدتی رئیس فرهنگ یزد و سپس کرمانشاه شده بود. بعد از جریانات شهریور ۱۳۲۰ و خلع و تبعید رضا شاه، قاسمی به حزب جدیدالتاسیس حزب توده پیوسته و شغل اداری خود را، بخاطر کار و سازماندهی حزبی در مازندران، ترک کرده بود. وی به جهت فعالیت های پیگیر، همراه احسان طبری، پرویز کنا بسادی،

محمود بقراطی، عبدالصمد کا میخس، خلیل ملکی ونورالدین -  
کیا نوری در تابستان ۱۳۲۳، در جریان کنگره اول حزب، به عضویت  
کمیته مرکزی حزب توده انتخاب شده بود. قاسمی در اوایل همان  
سال، قبل از افتتاح کنگره، با انتشار کتاب معروف حزب توده  
ایران چه میگوید و چه میخواهد؟ به عنوان یک تنویرسین معرفی شده  
بود (۷۶)

بعد از جریانات ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، قاسمی به فعالیت سیاسی خود در  
مهاجرت ادامه داده و در ضمن مطالعات و تحقیق درباره اختلافات  
سیاسی - ایدئولوژیکی بین دو حزب کمونیست چین و شوروی بتدریج  
علیه اکثریت کمیته مرکزی موضع گرفته و از نظرات حزب کمونیست  
آلبانی و اندیشه های مائوتسه دون دفاع کرد. بعد از رشید  
رویزیونیسم در حزب توده، قاسمی همراه فروتن در پلنوم یازدهم  
کمیته مرکزی در زمستان ۱۳۴۴ از حزب اخراج گردید. بعد از خروج  
از حزب و آلمان شرقی، قاسمی با انتشار مقالات متعدد علیه  
رویزیونیسم و حزب کمونیست شوروی و کمیته مرکزی حزب توده در بین  
جوانان و دانشجویان ایرانی که مشغول تحصیل در کشورهای غربی  
بودند، محبوبیت کسب کرد. یکی از آثار معروف او سندی در مبارزه  
علیه رویزیونیسم است که بعد از فوت قاسمی در بهمن ۱۳۵۲ از طرف  
سازمان طوفان پخش شد. (۷۷)

دکتر عبدالحسین فروتن یکی از روشن فکران فعال آغازدهه  
۱۳۲۰ در ایران بود. فروتن در یک خانواده متوسط در تهران بدنیا  
آمده و تحصیلات خود را در بیولوژی تمام کرده و در موقع پیوستن  
به حزب توده در ۱۳۲۰ پروفسور بیولوژی (علوم طبیعی) در دانشگاه  
تهران بود. فروتن علیرغم تدریس، بکار در بین کارگران علاقه  
داشت. در اوایل سال ۱۳۲۰، برای سازماندهی کارگران، شغل  
تدریس را رها کرده و از طرف حزب برای کار در بین کارگران به  
کرمانشاه فرستاده شد. وی بخاطر جدیت در کارش در اوایل

کنگره حزب به مقام رهبری ارتقاء یافته و همراه تقی فداکار محمدفرجامی ، انورخامه و سلیمان محمدزاده به عضویت کمیسیون کمیته مرکزی حزب درامور سازماندهی و تبلیغات انتخاب شد . او در دهه ۱۳۲۰ از فعالین رهبری در درون شورای متحده کارگری بوده و بارضا روستا همکاری میکرد . (۷۸)

فروتن نیز مثل قاسمی بعد از جریانات ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و سپس کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در مهاجرت (در شوروی و سپس در اروپای شرقی) به فعالیت خود ادامه داده و تحت تأثیر انقلاب چین به مخالفت با رهبری کمیته مرکزی حزب توده برخاست . قاسمی و فروتن بعد از انشعاب (ویا اخراج) از حزب توده و ایجاد سازمان مارکسیستی - لنینیستی طوفان به کار سیاسی در میان ایرانیان ، بویژه در درون کنفدراسیون ، پرداختند . آنها با انتشار نسبتاً " مرتب روزنامه توفان و جزوات و نوشته‌های مختلف بمبارزه علیه رویزیونیسم و وابستگی حزب توده به شوروی پرداختند . در اواسط دهه ۱۳۶۰ طرفداران توفان یکی از مهمترین گروههای درون کنفدراسیون جهانی را تشکیل میدادند .

ولی از ابتدای ایجاد سازمان ، یک رشته اختلافات سیاسی واید - ثولوژیکی در سطح رهبری سازمان بین فروتن و قاسمی ظهور کرده و رشد نمود . تکامل پروسه انقلاب فرهنگی در چین ، شکست و سرکوب لنین بیائو و یاراناش در ۱۹۶۹ که موجب بروز اختلافات بین حزب کمونیست چین و حزب کارآلبانی ، که هر دو ضد رویزیونیسمت و ضد شوروی بودند ، شد در تشدید اختلافات بین فروتن و قاسمی در باره برخی از مسائل جنبش جهانی کمونیستی و هم چنین ایران بی تأثیر نبودند .

در اواسط دهه ۱۹۷۰ رشد روابط حسنه بین امریکا و جمهوری - توده ای چین بتدریج به اختلافات بین حزب کارآلبانی و حزب کمونیست چین هدت بخشید . این اختلافات برای مدتها برمسلا

نشده و عمدتاً " پشت صحنه ای بود ولی بادرگذشت چوئسن لای و ماژوتسه دون در ۱۹۷۶ ، این اختلافات درملاء عام مورد بحث قرار گرفته و منجر به حملات آشتی ناپذیر از طرف حزب کارآلبانی به حزب کمونیست چین و رهبری جدید ( هواکوفنگ ) گردید .

در سازمان طوفان نیز اختلافات بین فروتن و قاسمی با اینکه در سطح کادرهای رهبری معلوم شده بود ولی آنطور که مطالعه شماره های مختلف روزنامه توفان نشان میدهد هیچوقت در سطح عموم و یادربنده سازمان مورد بحث قرار نگرفت ( ۷۹ )

در درون سازمان ، بخشی از کادرها به رهبری فروتن معتقد بود که انقلاب فرهنگی و اندیشه های ماژوتسه دون از فرآورده ها و تجربیات گرانبهای جنبش کمونیستی و ضدرویزیونیستی جهانی است و حزب کمونیست چین و حزب کارآلبانی " دو حزب پرافتخار " هستند و سازمان توفان نباید در مورد اختلافات آن دو حزب طرفگیری کند ( ۸۰ ) در صورتیکه موضع بخش مهمی از سازمان بر رهبری قاسمی بر آن بود که اختلافات پایه اصولی داشته و نظرات حزب کارآلبانی به رهبری انور خوجه را تصدیق میکرد . این بخش بعدها بعد از مرگ قاسمی علناً " از حزب کارآلبانی پشتیبانی کرده و بتدریج نه تنها حزب کمونیست چین را رویزیونیست خواند بلکه شروع به حملات شدیدی علیه نظرات ماژوتسه دون کرد ( ۸۱ )

در ۲۴ بهمن ۱۳۵۲ ( ۱۳۷۴ ) احمد قاسمی بر اثر سکته قلبی درگذشت . پس از درگذشت او ، اختلافات برای مدتی مثل سابق در سطح رهبری باقی مانده و تا آنجاکه نگارنده اطلاع دارد در کل سازمان و در نشریه توفان منعکس نگردید . همانطور که در بالا اشاره شد در سه سال بعد از مرگ قاسمی ( از ۱۹۷۴ تا پایان ۱۹۷۶ ) تحولات نسبتاً مهمی در جنبش کمونیستی جهان رخ داد .

در ویئتنام بعد از سقوط شهر سایگون ، سراسر ویئتنام تحت رهبری

حزب کارویتنام متحد گردیده و کمونیست‌ها در لائوس و کامبوج نیز اوضاع را در دست گرفتند. در جریان سال ۱۹۷۶، بعد از مرگ چوتسه، چوئن لای و مائوتسه دون، اکثریت رهبری حزب کمونیست با دستگیری و اخراج "گروه چهار نفره" زمین‌ربر برای ظهور و عروج دان شائوپین (تن هسیائوپینگ) آماده کردند. همه این جریان‌ها به اختلافات موجود بین حزب کمونیست چین و حزب کارآلبانی شدت بخشید. این اختلافات در داخل سازمان‌های ضد رویزیونیستی و ضد شوروی نیز به بحث گذاشته شد. این بحث‌ها به آتش اختلافات بین دو فراقسیون موجود در داخل سازمان توفان نیز دامن زد.

در مهرماه ۱۳۵۶، طرفداران قاسمی طی یک انشعاب به احیای حزب دست زده و "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران" را تأسیس کردند. بانیان این حزب معتقد بودند که رهبری ایدئو-لوژیکی و واقعی جنبش کمونیستی جهان بعد از مارکس، انگلس-لنین و استالین مستقیماً "به انورخوجه رهبر حزب کارآلبانی منتقل شد و رهبری حزب کمونیست چین مثل حزب شوروی رویزیونیستی بوده و مائوتسه دون نیز سال‌ها قبل از انقلاب فرهنگی به منجلیب "پدرسالاری" و عادات فئودالی افتاده و دارای انحرفات سیاسی بوده است.

در جریان زمستان ۱۳۵۶ و آغاز ۱۳۵۷، طرفداران حزب ما عازم ایران گشته و به تدارک شرکت در انقلاب پرداختند. برخلاف بانیان حزب فروتن و یارانش هم چنان مثل سابق تحت اسم سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان به فعالیت خود ادامه داده و به پشتیبانی خود از دو حزب چین و آلبانی ادامه داده و طرف‌گیری نکردند ولی در عین پشتیبانی از اندیشه‌های مائو-تسه دون "تئوری سه جهان" را مورد انتقاد شدید قرار دادند. (۸۲)

در جریان تابستان ۱۳۵۶ (۱۹۷۷)، زمانی که هنوز

در سازمان توفان انشعاب رسمیت پیدا نکرده بود، برخاسته از اعضای فعال سازمان بخاطر وجود اختلافات اساسی با هر دو فِرَاکسیون دست به ایجاد تشکیلات جدید برای خود زدند. این گروه معتقد بودند که چین توده ای بعد از مرگ مائوتسه دون همچنان انقلابی مانده و حزب کمونیست چین حتی بعد از بازگشت دان شائوپین بر رهبری حزب، همچنان انقلابی است و تئوری سه جهان " استراتژی و تحلیل انقلابی از شرایط متغیر جهان بعد از ۱۹۷۳ محسوب میشود این گروه در تیرماه ۱۳۵۶، سازمان مارکسیستی - لنینیستی ایران را ایجاد کرده و شروع به انتشار ارگان مرکزی خود به اسم پرولتر زد. در شماره های مختلف روزنامه پرولتر، نویسندگان این نشریه دو جناح و فِرَاکسیون را "اپورتونیست" و "تروتسکیست" خواندند. (۸۳)

در جریان انقلاب و بلافاصله بعد از بهمن ۱۳۵۷، فعالین هر سه بخش به ایران منتقل شده و به فعالیت و سازماندهی عمومی دست زدند. فعالین سازمان مارکسیستی - لنینیستی ایران که عمدتاً با انتشار پرولتر به پشتیبانی خود از "تئوری سه جهان" و سیاست خارجی حزب کمونیست چین ادامه دادند، از دولتمندان بزرگان و انقلاب ایران حمایت کرده و دردی ماه ۱۳۵۸ همسراه سازمان انقلابی و سازمان و گروه مارکسیستی دیگر حزب رنجبران ایران را تاسیس کردند.

سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان با انتشار روزنامه توفان به تبلیغ مواضع خود در جنبش کمونیستی ایران پرداخت. رهبران توفان موضعی علیه حزب کمونیست چین و یا حزب کارآلبانی نگرفته و از هر دو در نشریات خود به عنوان "دو حزب پرافتخار" اسم بردند. سازمان توفان با اینکه دیگر از "تئوری سه جهان" پشتیبانی نکرده و رهبری حزب کارآلبانی را مورد ستایش قرار میداد ولی در نوشته های شان به هیچ وجه از سیاست



خارجی حزب کمونیست چین انتقاد نمی‌کردند. سازمان توفان در ضمن، برخلاف حزب کمونیست کارگران و دهقانان، نظرات مائوتسه دون را تبلیغ کرده و انقلاب فرهنگی را یک حادثه بزرگ در جنبش کمونیستی جهانی مورد ارزیابی قرار میداد.

حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران در جریان سالهای پر تلاطم ۱۳۶۰ - ۱۳۵۸ مواضع حزب کارآلبانی و رهبران آنسور خوجه را کاملاً پذیراشده و نه تنهارهبری " رویزیونیستی" حزب کمونیست چین " را محکوم کرد بلکه در تبعیت از بیانیه‌ها و نوشته‌های آنورخوجه شروع به انتقاد از انحرافات مائوسو نیز کرده و چین را یک کشور " سوسیال - امپریالیستی " خواند.

بعد از جریانات خرداد ۱۳۶۰ و سرکوب نیروهای دموکراتیک و چپ در ایران، سازمان توفان اکثر کارهای خود را از دست داده و متلاشی شد و انتشار روزنامه توفان قطع گردید. حزب کمونیست نیز طی نشستی اسم خود را به "حزب کار ایران" تغییر داد. گویا بعد از تصفیه طرفداران محمود شیخ و در حزب کارآلبانی، حزب کار ایران نیز به تصفیه دست زده و اعضای یک فراکسیون اقلیت را از حزب اخراج کرد. بخش اخراجی یا انشعابی به سازمان پیکار، که خود دچار بحران تشکیلاتی و انشعابات متعدد قرار گرفته بود، پیوست و بعداً " عملاً" همراه دیگر فراکسیونهای درون سازمان پیکار متلاشی گردید.

بخشی از فعالین خود حزب، بعد از خروج از ایران به فعالیت ادامه داده و بطور رسمی به " شورای ملی مقاومت " پیوستند در سال ۱۳۶۳ با اینکه رهبران اصلی حزب در ایران دستگیر و اعدام گشتند، (۸۴) ولی بقایای حزب در خارج با پخش روزنامه صدای دانشجو در میان دانشجویان در اروپا فعالیت داشت.

اتحادیه کمونیست‌های ایران در تیرماه ۱۳۵۵ از وجودت گروه پویا (ادامه گروه فلسطین) و سازمان انقلابیون کمونیست (م.ل) تشکیل شده و با انتشار روزنامه حقیقت به عنوان ارگان سازمان فعالیت‌نویینی را در جنبش کمونیستی ایران شروع کرد (۸۵) سابقه آغاز و رشد سازمان انقلابیون کمونیست به اواخردهسه ۱۳۴۰ برمیگردد. بانیان این سازمان جوانانی بودند که بعد از شکست قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در خارج از ایران در درون کنفدراسیون جهانی فعالیت کرده و با اینکه جزو طرفداران جبهه ملی محسوب میشدند ولی گرایش به چپ و مارکسیسم داشتند.

در جریان سالهای ۱۳۴۹ - ۱۳۴۲ مسائل متعددی در جبهه ملی (مانند جدالهای مختلف درونی، افول فعالیت‌های جبهه و تلاشی تشکیلات آن در ایران و منفعل شدن و خارج شدن بعضی از رهبران و تغییرات فکری و بالاخره خروج و یا اخراج طرفداران جبهه ملی سوم) تغییر اساسی در کاراکتر جبهه ملی در خارج بوجود آورد. گرایش چپ، هم به علت رشد خود و هم در اثر رغبت ملی گراها در داخل کنفدراسیون، به گرایش مسلط تبدیل شد. در سال ۱۳۴۹، بخشی از چپها درون جبهه که تحت تاثیر انقلاب کوبا و چه گه وارا بودند، عملاً از جبهه ملی بریده و در خاور میانه با انتشار باختر امروز به نشر افکار چپ - مارکسیستی خود پرداختند (۸۶)

## پاورقی های توضیحی

۵۶- مراجعه کنید به شماره های مختلف توده ارگان سازمان انقلابی

حزب توده ایران خارج از کشور، دوره ۱۳۴۵-۱۳۴۴.

۵۷- درباره اختلافات رهبری توفان با رهبری سازمان انقلابی مراجعه کنید به :

- توفان، شماره ۲۳ (فروردین ۱۳۴۵)،

- سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان، نمونه منفی نشریه

شماره ۲۴، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۴۹،

- سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان، نامه به رفقا، نشریه

شماره ۶، بدون ذکر مکان چاپ، ۱۳۴۵،

- سازمان انقلابی حزب توده ایران خارج از کشور، وحدت اصولی

مارکسیست - لنینیست ها درباره دارودسته، "توفان"، بدون ذکر

مکان چاپ، ۱۳۴۸،

۵۸- "مختصری درباره سازمان انقلابی"، در مجله ستاره سرخ، ارگان

تئوریک - سیاسی سازمان انقلابی، دوره سوم، شماره اول (اسفند

۱۳۵۷)، صفحات ۴-۵،

۵۹- توده، شماره های یک و دو و سه (فروردین، اردیبهشت و خرداد

۱۳۴۵)، شماره مخصوص توده (تیرماه ۱۳۴۵).

۶۰- "مختصری درباره سازمان انقلابی"، همانجا و حمید مومنی (م.بید-

سرخ)، درباره مبارزات کردستان، تهران، ۱۳۵۸، صفحات ۶۰-۴۷.

۶۱- محمدرسی، "نظری کوتاه بر تحول گروهها و سازمانهای چپ

ایران"، شانزدهم آذر شماره ۳۶، دوره سوم (ژوئن ۱۹۸۲)، صفحه ۵.

۶۲- درباره نظرات سازمان انقلابی در مورد دشمنان و دوستان انقلاب

مرحله انقلاب، دورنمای انقلاب ایران و تئوری سه جهان

مراجعه کنید به --- :

- سازمان انقلابی، پیش بسوی وحدت اصولی مارکسیست -

لنین

لنینیست‌ها، رم، ۱۳۵۵،

۶۳- "برنامه سازمان انقلابی برای اتحادبزرگ ملی،" و "تثوری  
سه جهان چیست و چه میگوید،" در مجله ستاره سرخ، دوره سوم،  
شماره دوم (مردادماه ۱۳۵۸)، صفحات ۵۰-۲۶-۱۴۲-۵۱.  
۶۴- برای اطلاعات کافی مراجعه کنید به "نکاتی پیرامون برخی  
مسائل درونی گروه،" مسائل انقلاب و سوسیالیسم، ارگان  
اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر، کتاب دوم (فوریه  
۱۹۷۷) صفحات ۲۸-۳.

۶۴- مراجعه کنید به شانزدهم آذر، همانجا، صفحه ۵.

۶۵- "سخنی درباره انتشار پرولتر،" پرولتر، سال اول، شماره اول  
(تیر ۱۳۵۶)

۶۶- محفل مارکسیستی - لنینیستی در راه ایجاد حزب کمونیست ایران  
آخر خط سه: درباره انحرافات "کنفرانس وحدت" و سرانجام آن، بدون  
ذکر مکان، آذرماه ۱۳۵۸.

۶۷- برای اطلاعات کافی در مورد مواضع حزب رنجبران ایران مراجعه  
کنید به "اولین کنگره حزب رنجبران ایران: کنگره وحدت و پیروزی"  
و گزارش سیاسی کمیته مرکزی: اوضاع سیاسی و وظایف ما، "رنجبر،  
سال اول، دوره دوم (۸ دیماه ۱۳۵۸).

۶۸- جوع کنید به "اصول مرامی حزب رنجبران ایران،" رنجبر،  
همانجا و برنامه سازمان انقلابی برای "اتحادبزرگ ملی"  
ستاره سرخ دوره سوم، شماره دوم (مردادماه ۱۳۵۸) صفحات  
۵۰-۴۰.

۶۹- مراجعه کنید به "اوضاع سیاسی و وظایف ما،" رنجبر همانجا.  
۷۰- مراجعه کنید به حزب رنجبران ایران، دولت نجات ملی  
۱۳۶۱ و نقدی بر میثاق بنی صدر، بدون ذکر مکان چاپ، مرداد  
۱۳۶۰.

۷۱- رجوع کنید به حزب رنجبران ایران، نقدی بر برنامه حزب

کمونیست مصوبه سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران  
(کومله) و اتحاد مبارزان کمونیست، بدون ذکر مکان چاپ  
اردیبهشت ۱۳۶۲.

۷۲- مصوبات کنگره دوم حزب رنجبران ایران به خطاها و اشتباهات  
رهبری حزب در دو سال ونیم گذشته اشاره کرده و تاکید و دفاع  
حزب از "تئوری سه جهان" را یکی از علل ایدئولوژیستیک -  
تئوریک بروز خطاها اعلام کرد. در ضمن کنگره مثل گذشته تئوری  
راهنمای حزب در کلیه فعالیت‌های آنرا مارکسیسم لنینیسم  
اندیشه مائوتسه دون اعلام کرده و دفاع از مارکسیسم را یکی  
از وظایف اساسی حزب محسوب داشت. رجوع کنید به حزب  
رنجبران ایران، بیانیه دومین کنگره حزب رنجبران ایران  
بدون ذکر مکان چاپ، پائیز ۱۳۶۳، "قطعنامه درباره اوضاع  
ووظایف ما" قطعنامه درباره تئوری سه جهان، "رنجبر  
دوره جدید، شماره ۱ پائیز ۱۳۶۴.

۷۳- درباره جزئیات اختلافات قاسمی و فروتن با مواضع حزب توده  
ایران رجوع کنید به:

اعلامیه به اعضای حزب توده، بدون ذکر مکان چاپ، شهریور  
۱۳۴۴،

- توفان، ارگان سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان  
۲۳ (بهار ۱۳۴۵)،

- سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان، رویزیونیسم  
در تئوری و در عمل، نشریه شماره ۵، مرداد ۱۳۴۷.

- احمد قاسمی، سندی درباره رویزیونیسم، نشریه شماره  
۴۱ سازمان توفان، بهمن ۱۳۵۳

- توفان، شماره ۳۹ (آذر ۱۳۴۹).

۷۴- در مورد اختلافات ایدئولوژیکی - سیاسی فروتن و قاسمی  
و سعائی با پایه گذاران سازمان انقلابی مراجعه کنید به  
- "برنامه انقلابی یار فرمیستی"، توده، ارگان سازمان

انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور ، شماره ۱ (اردیبهشت ۱۳۴۵) ،

- "جنبش کمونیستی در ایران" ، توده ، شماره ۲۱ (مرداد ۱۳۵۰)  
- سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور ، مصوبات  
دومین کنفرانس ، بدون ذکر مکان چاپ ، ۱۳۴۴ ، صفحات ۱۵-۱ ،  
- سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور ، پیشش  
بسوی وحدت اصولی مارکسیست - لنینیست ها ، بدون ذکر مکان چاپ ، ۱۹۶۹ ،

- توفان ، شماره ۱۸ (دی ماه ۱۳۴۴) ،

- توفان ، شماره ۱۹ (بهمن ۱۳۴۴) ،

- توفان ، شماره ۲۳ (تیرماه ۱۳۴۵) ،

- سازمان مارکسیست - لنینیستی توفان ، نمونه منفی ، نشریه  
شماره ۲۴ ، بدون ذکر مکان چاپ ، ۱۳۴۹ و

- سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان ، نامه به رفقا ،

نشریه شماره ۶ ، بدون ذکر مکان چاپ ، ۱۳۴۹ ، صفحات ۷۸-۱ .

۷۵- روزنامه توفان توسط جوانان مترقی و رادیکال ایرانسی

- که بعد از سرکوب قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ در اروپای غربی ،

بویژه در ایتالیا ، مشغول تحصیل بودند ، منتشر میگشست .

نویسندگان این روزنامه ، که عمدتاً " جوانان رادیکال ملی -

گرا با تمایلات سوسیالیستی بودند ، به مبارزات "ترقی خواه"

در ایران که " از سنت پرارج و تاریخی جنبش سی تیرالهام

گرفته " ارج نهاده و خواهان همکاری با تمام نیروهای مترقی

ملی بودند . برای استناد مراجعه کنید به توفان شماره

۱۳ (نیمه دوم مرداد ۱۳۴۴) .

۷۶- درباره فعالیتهای سیاسی احمدقاسمی در دوران ۱۳۳۲-۱۳۲۵-

مراجعه کنید به :

- ، ایران بین دو انقلاب ، پربتستون ، ۱۹۸۲ ،

صفحات ۹۷ - ۲۹۶ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲ ، ۳۱۵ ، ۳۱۸ ، ۳۹۵ ، و ۴۵۳ .

۷۷- " رفیق قاسمی نمونه اصولیت مارکسیستی - لنینیستی، " طوفان، شماره ۶۱ (۲۱ فروردین ۱۳۵۹) .

۷۸- همانجا، صفحات ۹۸-۲۹۷، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۱۲، ۰۴۵۳

۷۹- درباره عوامل این اختلافات و سیرتکاملی آنها مراجعه کنید به :

- احمد قاسمی، چهارده سال مبارزه کمونیستهای متشکله در طوفان برای احیاء حزب طبقه کارگرایران، نشریه شماره ۵۷ حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران، ۱۳۵۶، صفحات ۰۱۵۴-۱۵۷ و ۹۳-۱۰۰

- " با منز خودبیندیشیم، " بمناسبت چهاردهمین سال تاسیس سازمان توفان، توفان شماره ۲۰۴ (۲۹ تیر ۱۳۵۹) .

۸۰- " درباره برخی خصوصیات سازمان توفان، " توفان، شماره ۱۴۸ (خرداد ۱۳۵۷) .

۸۱- "نقاب فرصت طلبان را بادست خودشان برداریم، " توفان ارگان مرکزی حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران، شماره ۲۲ (خرداد ۱۳۵۸) ضمیمه .

۸۲- برای جزئیات در مورد مواضع توفان در این دوره رجوع کنید به :

- "دنیای سوسیالیسم و تئوری سه دنیا، " توفان، ارگان سازمان مارکسیستی - لنینیستی طوفان، شماره ۱۲۲، دوره سوم (آذرماه ۱۳۵۶) و

- " داد و فغان حزب بازان فرومانده، " توفان، ارگان سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان، شماره ۱۲۲، دوره سوم (آذرماه ۱۳۵۶) .

۸۳- درباره مواضع "سازمان مارکسیستی - لنینیستی ایران" مراجعه کنید به :

- "سخنی درباره انتشار پرولتر"، پرولتر، شماره اول ، سال اول (تیرماه ۱۳۵۶) ،
- "توفان درسراشیب"، پرولتر، شماره دوم، سال اول (مرداد ۱۳۵۶)،
- "تئوری سه جهان صدرماثوتکا ملی عظیم درمارکسیسم - لنینیسیم است"، پرولتر، شماره ۷، سال اول (دی ماه - ۱۳۵۶) و
- "ظهور و سقوط توفان دوره سوم"، پرولتر، شماره ۷، سال اول (دیماه ۱۳۵۶) .
- ۸۴- رجوع شوبده شرح تشکیل حزب رنجبران ایران درهمین فصل .
- ۸۵- یکی از رهبران حزب کارکه از محبوبیت مناسبی دربین جوانان شهر خود برخوردار بود با پورسادات از شهر بجنورد بود. او قبلاً "کشتی گیر تیم ملی ومدتی نیز داووربین المللی و در جریان انقلاب یکی از مبارزان بود . بعد از استقرار استبداد مذهبی بابا پوردستگیر شده و گویا چندین ماه در زندان شکنجه دید. وی در اسفند سال ۱۳۶۳ ، بعد از ۲۷ ماه اسارت در شهر بجنورد اعدام شد. رجوع کنید به صدای دانشجو اردیبهشت ۱۳۶۴ و کیهان (چاپ لندن ) ۱۲۶ اردیبهشت ۱۳۶۴ .



# شعبده بازی دیگر

ناشرین محترم میزگرد به پیوسته چند نامه داخلی از سران حزب توده را برایتان ارسال داشته‌ام در تشریح ایشان بجا برسانید. در ضمن قلم لازم میدانم سه نکته اساسی را یادآور شوم. اولاً باید به این آقایان که از حزب توده جدا شده و این حزب را فاسد، منحل، باانداز و..... قلمداد میکنند گفت، نوش دارو شد و بعد از مرگ سهراب آمدید. امروز حدود سه دهه است که جنبش نوین کمونیستی ایران پس از تحقیق و بررسی عمیق تاریخی حزب توده را بعنوان یک حزب روبرویونیست، مرشد، خیانتکار و جاسوس بیگانه، از صفوف خود طرد کرده است و طبیعی است که این زعمای نیز در کلبه خیانت‌های این حزب خود شریک جرم بوده‌اند.

دوماً اگر حزب توده به شاه خائن و خمینی جلد خدمات ارزنده‌ای کرده، نه بخاطر خوشایند رهبران آن با رژیمهای مزبور بوده بلکه بخاطر اجرای بی چون و چرای دستورات ارباب گرملین بوده است و تا زمانیکه این بند ناف از شکم مادر بریده نشود و بقول بابک خرووی این پشتیبانی مادی و معنوی شوری و در قبال آن شوکری برای روسها قطع نگردد، راه بریدن از خیانت وجود نخواهد داشت. سوماً همانطوری که از نوشته موجود برمی آید بنظر میرسد بعلمت رسوایی فضاغت بار حزب توده در ایران معرکه دیگری علاوه بر شمشیر بازاری چون اکثریت و راه کارگر در حال علم شدن است. وظیفه مرکزی این معرکه پلید جمع آوری افراد و سازمان‌هایی باشد که به گذشته‌شنکین حزب توده برخورد داشته و با سیاست کلسنیست روسها آب دردها نشان افتاده و در همین حال حزب توده را نیز قبول ندارند. چه امیر خرووی مطرح میکند ما صمیمانه خواستار پیوند بیکار و جوانه کمونیستی و انقلابی..... در درجه اول با حزب کمونیست اتحاد شوروی هستیم و ما منتقدیم مسائل مبتلی به جنبش کمونیستی ایران را خودمان و با کمک سایر گردانهای کمونیستی ایران حل نمائیم.

جنبش نوین کمونیستی ایران باید با هوشتاری کامل این معرکه تازه را نیز نقش بر آب نماید و بدان مجال رشد ندهد.

احمد علیزاده

به پیوست نامد رفیق اردشیر آوانسیان عضو کمیته مرکزی حزب توده‌ی ایران به علی خاوری، اکبر شاندرمنی، فروغیان، بابک امیرخسروی و داود نوروزی و نیز پاسخ بابک امیرخسروی به نامدی ایشان را در اختیار تودداییهای مبارز جدا شده از حزب و همچنین اعضای حزب توده‌ی ایران قرار میدهم. از رغبتاً تقاضا میشود از پختن بیرونی آن اکیدا خودداری نمایند. زیرا نویسنده‌ی نامد تقاضا کرده‌است که انتشار این نامد کاملاً درونی باشد.

افسوس که نسل جوان، این مبارز خستکی ناپدید را آنلونه که شایسته‌است نمیشناسند. کوشش خواهیم کرد در فرصت دیگری بیوکراعی همد جانب‌تری از زندگی و فعالیت وی را منتشر سازیم. دیلا به معرفی کوتاه ایشان بسنده میکنیم.

رفیق اردشیر آوانسیان از سال ۱۹۲۲ تا ۱۳۰۱ عضو حزب کمونیست ایران و از سال ۱۹۲۶ تا ۱۳۰۵ عضو کمیته مرکزی آن بوده است. اردشیر یادگار دورانهای جنبش کمونیستی ایرانست. خاطرات او از انقلاب کیلان و رهبران برجسته حزب کمونیست ایران ننلیر حیدر عماوغلی، سلطانزاده، نیک بین، حسابی، دره، ارانی و..... و مبارزات کمونیستهای ایرانی در دوران رضاشاه و سپس حزب توده‌ی ایران تا به امروز هیچان انگیزاست.

رفیق اردشیر در زمان رضاشاه به مدت دوازده سال در زندان و تبعید بسر برد. پیکارچونی و مبارزات او در زندان و مردانگی اش زبانزد خاص و عام بوده است. در کتاب یادداشت‌های زندان خاطرات جالب این رفیق به تحریر درآمده است.

اردشیر از پایه‌گذاران حزب توده‌ی ایران و هسته‌ی کمونیستی آنرا تشکیل میداده است و به حق رهبر عملی و واقعی و پیش‌گام در حزب توده‌ی ایران در سالهای اول حیات حزب بوده است. به علت پیگرد پلیس و مقامات امنیتی و محکومیت غیابی به اعدام، رفیق اردشیر بنا به تصمیم کمیته‌ی مرکزی مجبور بد مهاجرت شد. در مهاجرت هم همیشه فعال و لحنهای آرام نداشت. مواضع او در پلنوم وسیع چهارم، در کمیته‌ی مرکزی الهام بخش نیروهای سالم در رهبری و در حزب بوده است.

خاطرات بسیار جالب و آموزنده‌ی رفیق اردشیر در مدت فعالیت سیاسی - اجتماعی اش در ایران که هم انعکاسی از زحمات و فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر این مبارز کهنسال راه زحمتکش و هم مبین چگونگی پایه‌ریزی حزب توده‌ی ایران در کشور و بویژه در آذربایجان میباشد و گوشه‌های بسیار ظریف و ناگفته‌ای از حیات حزب توده‌ی ایران را در بردارد. این خاطرات در اختیار ماست و امیدواریم در اولین فرست ممکن در اختیار عموم قرار بدیم.

رفیق اردشیر نمونه‌ی یک کمونیست تمام عیار، از عناصر نادریست که در تمام شرایط و اوضاع و احوال استقلال رای و اندیشه، اصولیت، وفاداری و ایمان بد آرمانهای کمونیستی و طبقاتی کارگر ایران را با اعتقاد عمیق بد کشور شوراها توأم داشته است. شهامت، صداقت، رگدوشی، درستکاری، پرهیزکاری، سازش‌ناپذیری و انسانیت از جمله‌ی ویژگیها و صفات برجسته‌ی این کمونیست کهنسال میباشد.

باشد که مضمون و مطالب و افشاگریهای این نامه، بد دنبال استعفانامه‌ی رفیق اکبر شاندرمنی، آخرین تردیدها را برای خوشباورترین افراد حزب توده‌ی ایران که هنوز هم نسبت بد خاوربها و سیستم معیوب حزب توده‌ی ایران امید بستند پایان دهد.

بابک - اردیبهشت ۶۶ (مد ۱۹۸۷)

سلام بر شما!

دهم ماه دسامبر ۱۹۸۶ رفقا خاوری و سیاوش کسرانی آمدند منزل من (در ایروان) و گفتند "ما آمدیم نزد شما تا مخصوصا با شما ملاقات کنیم." اتفاقا اولین بار بود که سیاوش را دیدم. او شاعر معروف ماست. گفتم حالا که آمده‌اید برای ملاقات من، بفرمایید حاضرم گوش کنم. علی خاوری را تا بخواهید با غیافه‌های نگران، ناراحت و ترسان دیدم. بقول عوام معلوم بود آشی را که او و همکارانش (صغری و لاهرودی) پخته بودند، کار را به بحران حزب گشاندند. بلی یک روزونیم سخت بین خاوری و من مجادله شد. من ایرادهای زیادی به او گرفتم. جمعا شش ساعت و نیم گفتم و شنید ما طول کشید. من سخت به او حمله می‌کردم، تمام کارهای غیر حزبی را یادآور می‌شدم. او شاید دهها بار تکرار کرد که او اشتباه کرده‌است! اما بنظر کنکرت نمیگفت که اشتباهات او چه بوده‌است. من گفتم تو بکلی خودت را باختی. بنظرم رسید او مقامی بدست آورده که این ریاست او را کیج کرده‌است. من در این نوشته نمیتوانم جزئیات گفتم و شنودمان را روی کاغذ بیاورم. گوشش خواهم کرد مسائل اصلی و مهم را یادآور شوم. اینک حراغهای اصلی من:

پلنوم هیجدهم حزب از سر تا پا خلاف اصول سازمانی بوده‌است. (دسامبر ۱۹۸۳) ما آنروز ارکان حزبی نداشتیم. تو خودت آمدی در جلسه، مانند رئیس جلسه را اداره می‌کردی. تو گفته بودی که با یک عده از رفقا مشورت کردیم و پلنوم را دعوت کردیم. هنوز هم نگفته‌ای این عده چه اشخاصی بودند. شما چنین حقی نداشتید. بایستی جلسهای دعوت میشد از تمام اعضاء و مشاورین کمیته مرکزی و این جلسه بود که میتوانست مقدرات حزب را تعیین کند. اینکار را نکردید و بدون اطلاع و رای تمام اعضاء کمیته مرکزی چند نفر مانند فراکسیون مقدرات حزب را بدست گرفتید. گفتم، صغری در پلنوم ۱۸ آمد و گفت در تهران کمیته مرکزی حزب توده مرا از کمیته مرکزی اخراج کرده است. گفتم خود تو "یعنی خاوری" هم در تهران رای داده بودی که صغری از کمیته مرکزی اخراج شود! حالا بگو ما هم بدانیم چگونه صغری اخراج شده را وارد جلسدی پلنوم کرده‌ای؟ این یکی از حقه‌ها نیست که تو "خاوری" انجام داده‌ای. تو رای و تصمیم کمیته مرکزی حزب را لگدمال کرده‌ای. (اینرا هم بگوئیم که کمیته مرکزی تهران قویترین کمیته‌ای بوده‌است بعد از مناجرت). صغری اخراج شده بوده.

چون فراری (دزرتیر) شناخته شده بود، از خاوری پرسیدم که تو در پلنوم ۱۸ نکفتی چلونه صفری اخراجشده دوباره وارد کمیته مرکزی شد؟ خاوری این جواب را داد. "وقتی من تصمیم گرفتم پلنوم دعوت کنم خواستم از صفری کمک بخواهم." البته او از صفری کمک خواست! تعجب آنست، خاوری که خود عضو هیات اجراییه در ایران بوده، خواست از صفری کمک بطلبد. چه کمکی؟! البته صفری این نوع تجربیات را داشت. ولی خاوری، در ایران از بدو عضویت در حزب مسئولیت حزبی نداشت و در شوروی هم در ایوانوا معلمی زبان فارسی انجام میداد. این نغشه روشن میشود که خاوری احتیاج بصفری داشت. این احتیاج چه بود؟ شاید صفری به او قول داده که تو میشوی دبیر اول حزب، منیم که صفری اخراج شده از کمیته مرکزی ام، دوباره میتوم عضو کمیته مرکزی حزب توده.

توی حزب قاعده‌دی کلی است که اگر در حزبی کمیته مرکزی حزب، عضو کمیته مرکزی را از رهبری (یعنی کمیته مرکزی) اخراج کرد، چون کمیته مرکزی ارگان رهبری حزب است، هیچ ارگان دیگری او را دوباره به کمیته مرکزی نمیتواند واردکنده، مگر ارگان بالاتر از کمیته مرکزی و آن ارگان بالائی، کنکراهی حزب است. ما که کنکراهی حزب نداشتیم. پس چه ارگانی صفری را دوباره وارد کمیته مرکزی حزب توده کرده‌است؟ خاوری پاسخ کودکانه داد. گفت صفری یک ورق درآورد و گفت من نامه نوشته‌بودم به تهران که دارم به تهران میایم، درست فکر کنید چقدر کودکانه‌است. سپس خاوری ادامه میدهد که ما چند نفر جمع شدیم، کمیسیونی درست کردیم و این کمیسیون او را دوباره به عضویت کمیته مرکزی انتخاب کرد. در واقع اینکار معامله‌است. عملاً اینطور شده که لاید صفری قول داده که من لیکتر خود را میاورم به پلنوم! آنها به تو رای خواهند داد که تو دبیر اول بشوی. اتفاقاً در پلنوم کسی نکفت که کمیته مرکزی در تهران تصمیم گرفتند و تمام اعضای فرعی کمیته مرکزی حزب را که فراری‌اند و نیامدند به ایران تا در انقلاب بیمن اشتراک کنند، از عضویت و مشاورین کمیته مرکزی اخراج کرده‌است. ما این داستان را در پلنوم ۱۸ نشنیدیم چون کسی نکفته بود. همین عده‌ی اخراجشده وارد جلسه پلنوم ۱۸ شدند هم خاوری را دبیر اول و هم صفری را انتخاب کردند. اینست آن حقه‌هایی که فروعیان گفته است. این اطلاعات در باره‌ی صفری را خاوری گفته است. (من وسپاوش شنیدیم) بعد از پلنوم اتفاقاً با یک رفیق قدیمی ملاقات کردم، او برای اولین بار اینطور گفت: "در بالو در کوچده و بازار و بولوار همد میدانستند و صحبت میکردند که عده‌ی از افراد و اعضای کمیته مرکزی حزب که اصلاً عضو فرقه دمکرات آذربایجانند از طرف کمیته مرکزی حزب توده‌ی در تهران از کمیته مرکزی اخراج شده‌اند." گوینده رفیق شنیده بود. بعد از پلنوم هیجدهم ۸-۷ نفر از اعضاء و مشاورین کم، این حقیقت را تکرار کرده‌اند. این موضوع روزی در پلنوم فانونی مطرح خواهد شد. تعجب در اینجاست که صفری اخراج شده از کمیته مرکزی را نه غنبد وارد کمیته مرکزی کرده‌اند، بلکه خاوری او را به مقام دبیر دومی هم تعیین کرده‌است. بالاتر از اینها صفری که اصلاً عضو فرقه دمکرات آذربایجان بوده، حالا

مسئول کل سازمانهای حزب توده در کشورهای اروپا میباشد. افراد حزب ما در کشورهای اروپا از آنجمله اعضای حزب توده در آلمان غربی، در برلن غربی، فرانسه، ایتالیا و انگلستان همگی اعضای حزب توده اند نه فرقه‌ی دمکرات آذربایجان؛ و اصلاً مناسب نیست صفری مسئول سازمانی باشد که ابداً به او مربوط نیست.

وقتی وحدت دو حزب عملی شده (۱۹۶۰) یک عده از اعضاء و متاورین کمیته‌ی مرکزی حزب توده از دمکراتهای فرقه انتخاب شدند. این عده در پلنوم هیجدهم اصلاً نگفتند که کمیته‌ی مرکزی حزب توده در تهران آنها را از کمیته‌ی مرکزی اخراج کرده است. این موضوع پس از پلنوم هیجدهم علنی شد. معروف است که هنگام انقلاب بهمن ۱۹۷۹، یکصد و هفتاد و چهار نفر از رفقای دمکرات آذربایجان که در مجامعت بودند داوطلب شدند بروند به ایران و به انقلاب بهمن کمک کنند. این عده‌ی داوطلب اصلاً نرفتند به ایران. چرا نرفتند به ایران؟ ما نمیدانیم. روزی در پلنوم (بد اصلاح پلنوم هیجدهم) رفیق فروغیان ریلیگی (جوابی) داد. او گفت: "این حزب بود که تصمیم گرفت این ۱۷۴ نفر داوطلب بروند به ایران." من نوشتم وقتی میگویم حزب یعنی کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران. من میتوانم جدا بگویم که کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران ابداً دخالت در اینکار نکرده، من و رفقای دیگر اعضای کمیته‌ی مرکزی ابداً در اینکار دخالت نکردند و روحستان از این تصمیم خبر ندارد. اگر چنین تصمیمی بوده، آنرا میتوان کمیته‌ی مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان گرفته باشد.

خاوری در صحبت خود با من یک جمله‌ای گفت که معنی خاصی داشت. او گفت: "من به صفری پیشنهاد کردم که او در جمع و جور کردن حزب به من کمک کند." یک کلام، خاوری از صفری تقاضای کمک کرده است. یعنی صفری در عمل به او کمک کرده و او را برای دبیر اولی حزب قبول داده، در مقابل خود صفری هم رشوه گرفته، یعنی خاوری هم بد او قول داده که ترا دوباره وارد کمیته‌ی مرکزی خواهیم کرد. هر دو به همدیگر رشوه داده اند.

این را هم بایستی گفت که کمیته‌ی مرکزی در تهران یک کمیته‌ی بیرون مرزی در غرب بوجود آورده بود که سازمانهای حزب را در غرب اداره میکرد. علی خاوری سر خود این کمیته را منحل کرد، خود را صاحب حزب پنداشت. این کمیته را منحل کرد که خود قوانین حزبی را لگد مال کرده است.

اگر ۱۷۴ نفر داوطلب اعضای فرقه‌ی دمکرات میرفتند به ایران، بهتر بگویم میرفتند به آذربایجان ایران آیا این رفتن آنها کمک به انقلاب نمیتد؟ شکی نیست رفتن آنها به تبریز خیلی مفید میشد، اینجا میخواهیم به یک موضوع بسیار مهم اشاره کنم. دوران اوایل سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ حتی ۴۶، حزب توده در آذربایجان ایران سازمان بسیار قوی بوجود آورد. تعداد اعضای حزب توده در آذربایجان ایران به پنجاه هزار نفر رسید. اتحادیه‌ی دهقانان در اوایل سال ۱۹۴۳ در دهات آذربایجان ایران بوجود آمد. این سازمان حزب توده (اتحادیه‌ی دهقانان و اتحادیه‌ی کارگران) تا خواهید قوی بود. متأسفانه در دوران نخست پس از انقلاب بهمن، بورژوازی و

عناصر مرتجع آذربایجان جای سازمانهای انقلابی را گرفتند. روزگاری حزب توده در آذربایجان ایران حاکم به نیت بود و نقش اول را داشت. نتیجه این شد که توده‌های زحمتکش حاکم بر وضعیت شدند. (سالهای ۱۹۴۵ - ۱۹۴۶). چطور شد که یک چنین نهضت انقلابی شکست خورد و کار بجائی رسید که در دوران بعد از انقلاب بهمن عناصر ارتجاعی آذربایجان شدند حاکم به اوضاع؟ اینان جای انقلابیون را گرفتند. این موضوع، قابل توجه و لازمست که مطالعه و ارزیابی شود. نتیجهی اینکار آن شد که آخوند شریعتمداری تقریباً نفوذ زیادی در آذربایجان ایران پیدا کرد. مگر فقط این یک نفر بود؟ نخیر! این پدیده به مراتب بفرنجتر است. عناصر ارتجاعی آذربایجانی با کمک ارتجاعیون ایران و حتی عناصر خارجی کاری کردند که رئیس جمهور شد آذربایجانی، رئیس دولت ایران شد آذربایجانی (موسوی) خیلی از مامورین عالیرتبه باز شدند آذربایجانی. آیا خیال نمیکنید که ارتجاع ایران و امپریالیستها که دیدند کارگران، دهاقین و انقلابیون آذربایجانی آنقدر مقتدرند که میتوانند یک نهضت عظیم خلقی بوجود بیاورند، ترس از نهضت توده‌ی آذربایجان آنها را وادار کرد که به عناصر ارتجاعی آذربایجانی تاکید بکنند؟ اینست که ما میبینیم - اتفاقی نیست - که آقایان آذربایجانیهای ارتجاعی پستیهای مهم کشور را بچنگ آورده‌اند.

فروغیان پس از برگشت از بلنوم و کنگراس با تلفن به من اطلاع زیر را داد. فروغیان گفت: "قبل از کنگراس دادزدم و به خاوری لگتم این چه حقه‌هائیهست که شما را انداخته‌اید؟" با صدای بلند به او لگتم من در جلسدی حزبی تمام حقه‌ها و تقلبات شما را فاش خواهم کرد. وقتی این جملات را به او بلند لگتم او حالش خراب شد و غش کرد. سپس خاوری شروع کرد از من التماس و خواهش کردن تا این اسرار را در جلسه نگویم. "او ادامه داد. "من دیگتر در مقابل التماس او ساکت شدم. "از او پرسیدم شما در اثر التماس او از فاش کردن موضوع گذشت کردی؟ جواب داد: "نمیدانم چه کنم."

وقتی با خاوری عین حرفهای فروغیان را به او لگتم او منکر نشد، که میرساند در حقیقت فروغیان عین این جملات را به او گفته بود. اما نظر من در باره‌ی رفتار فروغیان چیست؟ وجدان فروغیان ناراحت شده و نتوانسته در این موضوع تقلبات خاوری و دیگران را قبول کند. وقتی خاوری از او خواهش و التماس کرده اینجا ضعف فروغیان را نشان میدهد. فروغیان نمیبایستی در یک موضوع جدی و حزبی به خاوری گذشت کند. فروغیان هنوز به ماها در باره‌ی تقلبات خاوری و شرکاء چیزی نگفتند؛ در صورتیکه من به او نامد نوشتم و خواهش کرده‌ام تمام این حقایق را به حزب بایستی لگتم. هنوز جوابی از او دریافت نگردادم. من به فروغیان میگویم شما ببینید گذردی ۲۷ حزب لندن چقدر اهمیت به این موضوع میدهد که حقایق بایستی آشکارا گفته شود. اتفاقاً یکی از اشتراک کنندگان جلسه همین داستان را به من لگتم. او گفت. "فروغیان به خاوری توهید و لگت تمام حقه‌های شما را در جلسه فاش خواهم کرد. لابد یک مددی دیگر هم این داد و بیداد را شنیده‌اند.

اینکه فروغیان میگوید ما سدونیم نفر، به‌اخراج رفقای سد لاندی اولی رای دادیم،

منفلورس را من اینطور درک کردم که در اصل سه نفره یعنی خاوری، صفری، آهرودی نیم نفری که نداریم؛ اما هدف از نیم نفر خود فروغیان است. اما چرا خود را نیم نفر حساب میکنند؟ آنچه من فهمیدم آنستکه او رای خود را نیم حساب میکند. فروغیان وجدانش اعتراض میکند و خطاب به خاوری نموده میگوید: "من شدیداً به شما اعتراض نموده چرا که تمام عملیات شما در امور پلنوم و کنفرانس حقه‌بازی و شاره‌تانی است؛ که من در جلسات تمام حقه‌های شما را خواهم گفت تا مردم بدانند که تمام فعالیت شما در این جلسات حقه‌بازیت است. او میگوید: "من این جملات را بلند دادزدم و عده‌ای بهم شنیدند." اتفاقاً موضوع شش کردن علی خاوری را چند دقیق دیگر نیز به من گفتند. فروغیان میگفت خاوری زیاد التماس و خواهش کرد که موضوع را به کسی نگویم. وقتی با تلفن فروغیان این داستانها را به من میگفت، از او پرسیدم: "خوب تو چگونه خواهش او را قبول کردی و نرفتی به جلسه‌ی حزبی تا مطرح نموده حقایق را غاش کنی؟" او در جواب با صدای بی‌اش گفت: "خود نمیدانم." باز پرسیدم: "خوب چه میشود کرد؟" به من جواب داد: "نمیدانم." معلوم شد که فروغیان با چند نفر دیگر از اعضای کمیته‌ی مرکزی از آنجمله نامور به عده‌ی سه نفر اولی، (بابک، آذر نور، فرجاد) رای اخراج دادند. ولی، به سه نفر بعدی رای اخراج ندادند. این صحبت‌نارا فروغیان پس از برگشت از پلنوم به من اطلاع داد. او ضمناً گفت من طرفدار بودم که این سه نفر دعوت به جلسه شوند. اخیراً یعنی در روز ۱۵ دسامبر ۱۹۸۶ باز فروغیان به من تلفن کرد و گفت وضع تا بخواهید بهترنچتر شده و شاره‌تانی این اعراد ادامه دارد. (منفلورس خاوری است.) سر بسته به او گفتم، روزهای دهم و یازدهم خاوری به خانگی من آمده بود و ده‌ها بار گفت من اشتباهاتی کرده‌ام؛ من بعداً همیشه در تمام امور حزبی با شما مشورت خواهم کرد، و هنگام خداحافظی دوبار خیلی شمرده گفت: "بعداً در مسایل حزبی با شما مشورت خواهم کرد." به عقیده‌ی من مشورت با من اصل نیست، اصل آنستکه با تمام رعنا بایستی مشورت کرد. همیشه جمله‌ی من تمام شد، فروغیان با صدای بلند دوبار جلسه‌ی زیر را گفت: "او دروغ میگوید! دروغ میگوید!". اتفاقاً فروغیان سه بار با تلفن با من حرف زد، قبل از پلنوم نوزدهم به من گفته بود به همین زودی جلسه خواهد شد. او اولین کسی بود که به من دعوت جلسه را اطلاع داد. پرسیدم در کجا؟ گفت نه چندان دور از اینجا، ولی تکلف در کجا. حق هم همین بود. او بخواست آنتارا با تلفن بگوید، که مبادا دیگری از آن استفاده کنند. او این جمله را بکار برد: "این اعضای فرقه‌ی دمکرات تمام کارهای حزب را در دست گرفته و برای حزب توده کوچکترین سهم را نگارده‌اند." از من پرسید: "شما به جلسه خواهید آمد؟" گفتم اگر امکان آمدن با راه آهن باشد میتوانم بیایم. اتفاقاً هر سه بار گوشی تلفن را ناسرانی گرفته کمی صحبت میکرد سپس میداد به فروغیان و عقیده‌ی هر دو نفر یکنواخت بود. من نتیجه گرفتم که هر سه بار از تلفن حزب توده استفاده میکنند و هر دو نفر در مسایل هم‌عقیده‌اند.

یکی از گناهان هیات اجراییه آنستکه، شش نفر اعضای و ستاورین کمیته‌ی مرکزی را اخراج کرده‌اند، در صورتیکه این حق کمیته‌ی مرکزی است که شش نفر را در جلسه حاضر

نموده و در حضور مهدی اعضاء و مشاورین کمیتهی مرکزی رسیدگی نموده و رای صادرکنند.

من به خاوری گفتم که شما سه جلسه راه انداختید که هر سه غلط و خلاف اصول حزبی بوده است. شما به اصلاح پلنوم نوزدهم راه انداختید. طبق برآورد رفیق شاندرمنی در این جلسهی پلنوم نوزدهم، نصف اعضا و مشاورین کمیتهی مرکزی اصلا حضور نداشتند. آیا این نوع پلنوم میتواند حزبی و اصولی باشد؟ اینهم یک گناه شما. رفیق شاندرمنی اسامی تمام افرادی که در پلنوم نوزدهم غایب بودند آورده است. او تمام ایرادهای جلسهی نوزدهم و جلسهی بعدی را هم آورده است. من این مسایل را تکرار نمیکنم. سوال میشود شما چه حق دارید که در پلنوم نوزدهم نصف اعضاء و مشاورین کمیتهی مرکزی را دعوت نکنید؟ اتفاقا شما طی مدت یک ماه و اندی سه جلسه دعوت کرده اید که از سر تا پا غلط و غیر اصولی است. شما بلافاصله بعد از پلنوم نوزدهم، جلسهی دیگری راه انداختید بنام کنفرانس ملی. اولاً کنفرانس ملی نمیتواند عنوان کنفرانسهای ما باشد. کلمهی ملی مربوط میشود به سازمانهای بورژواشی. ما میتوانیم کنفرانسهای خود را حزبی، توده ای، خلقی و مردمی نام نهیم، نه ملی. شما گناه بزرگی انجام داده اید. اختیاراتی به کنفرانس داده اید که خلاف اصول حزب است. شما به این کنفرانس حق کتیره را داده اید، یعنی کمیتهی مرکزی در این جلسه استعفا داده است و کنفرانس کار کتیره را انجام داده، کمیتهی مرکزی تازه ای انتخاب کرده است؛ که اصلا چنین حقی را ندارد. از سال ۱۹۲۰ یعنی از تاسیس حزب کمونیست ایران کنفرانسهای ایالتی داشته ایم که امور ایالات را انجام میداده و کمیتهی ایالتی مربوطه را نیز انتخاب میکردند. ما اصولاً هیچوقت کنفرانس کشوری نداشتیم. ما کنفرانس ایالتی در خراسان، آذربایجان و تهران داشته ایم که نثارندهی این سند در این کنفرانسهای ایالتی اشتراک کرده است. من از این اشخاصیکه جلسهی کنفرانس ملی را دعوت کرده اند میپرسم، آیا هیچ شنیده اید که در کشوری کنفرانس ملی دعوت کنند و این کنفرانس مقام کتیره را انجام دهد؟ (منظورم احزاب برادر است.) چنین چیزی شما پیدا نخواهید کرد. این دیگر خیلی بیسوادی و رسوائی است.

طبق نوشتهی رفیق اکبر شاندرمنی در کنفرانس به اصلاح ملی در حدود ۱۱۸ نفر شرکت داشتند که بیست و چند نفر از باکو بودند. خود همین ۱۱۸ نفر برایم مشکوک است. خوب از باکو میشود بیست و چند نفر را آورد. اما در حدود ۱۱۸ نفر نماینده از کجا آمده اند؟ البته این عده بایستی از مهاجرین بعد از یورش آخوندها و عده ای که در غرب زندگی میکنند باشند، یا محصل اند یا مستخدم بیگار و یا مهاجر قدیمی. خوب ۱۱۸ نفریکه انتخاب شده اند برای کنفرانس، لااقل هزار یا دوهزار نفر عضو حزب باید باشند تا ۱۱۸ نفر نماینده انتخاب کنند. آیا ما اینهم مهاجر داریم؟ باور نمیکنم. بنابراین روی چه قاعده ای نماینده فرستاده اند؟ من سخت مشکوکم. اینکه فروغیان میگوید حقه یا شارلاتانی بوده، میتواند یکی از آنها همین باشد، چیزیکه زنده و خیلی حقد است اینکه آقایان در این کنفرانس "متمه ای" نمودند سمت و جهت نفر را برای



عضویت اصلی و مشاور کمیته‌ی مرکزی کاندیدا کردند که به اصلاح انتخاب شدند" (از نامدی اکبر شاندرمنی). اما حقه یا ناپاکی در آنستکه این عده را که بایستی عضو یا مشاور کمیته‌ی مرکزی بشوند، اصلا کسی آنها را اصلا نمیشناخت، بعلاوه اسامی این عده را بکلی عوض کردند، مثلا نام حسن را عوض نموده علی نوشته‌اند. مضحک اینجاست که رای دهندگان میگویند، ما این اشخاص را اصلا نمیشناسیم. رفقای دیگر هم به من گفتند که ما این کاندیداها را نمیشناسیم. در آخر جلسه، آراء جمع میشود و افراد مورد نظر از ماشین انتخابات در میایند. مسخره بالاتر از این میشود؟ اعضای کنفرانس نمیدانند به چه اشخاصی رای داده و یا بایستی رای دهند. آیا این جنایت نیست؟ اعداد کنفرانس، اعضایی را که به عضویت کمیته‌ی مرکزی انتخاب میشوند باید بشناسند و به آنها اعتماد داشته باشند. انتخاب شوندگان بایستی سابقه مبارزاتی و فعالیت حزبی داشته باشند. اینکاری که شده توهین به حزب است. اینکار علامت بیسوادی هم میباشد. اکبر شاندرمنی که در کنفرانس اشتراک کرده و از کمونیستهای فدیمی است که بیش از پنجاه سال سابقه‌ی حزبی دارد، در نامدی خود مینویسد: "من ند اینک اکثر آن عده را نمیشناسم، بلکه اسامی آنها را هم نمیدانم." این دیگر مسخره و شارلاتانی است که از میان شصت و چند نفر بایستی افراد کمیته‌ی مرکزی و مشاورین انتخاب شوند تا نهضت کمونیستی را "اداره" کنند. در تمام احزاب کمونیستی جهان و در حزب کمونیست ایران و سپس در حزب توده که بیش از ۶۶ سال است فعالیت میکنند و صدها و صدها غیرمان داده‌اند، همیشه به افرادی رای میدادند که شناخته شده، سابقه دار و برجسته باشند. و این اشخاص خود را با نام و نام غامیلی معرفی میکردند. جلسه اشخاصی را که نمیشناسد نمیتواند هم انتخاب کند. معلوم میشود که "رهبران" سد نعره لیست اسامی درویش را خود نوشته و بدست دیگران داده‌اند. که پس از جمع آوری آراء خود بدانند چه کسانی انتخاب شده‌اند. رهبران خود لیست تهیه کرده و اسامی اعداد را عوض میکنند ولی انتخاب کنندگان نبایستی بدانند چه کسانی انتخاب کرده‌اند. یک منظره‌ی دیگر از کنفرانس طبق نامدی اکبر شاندرمنی چنین است: "چند نفری هم با ماسک به کنفرانس آورده بودند که گویا از ایران آمده‌اند." مسخره بالاتر از این میشود؟ اول معلوم نیست این چند نفر که با ماسک وارد کنفرانس شده‌اند، راستی راستی از ایران آمده‌اند یا نه؟ از این میتمر موضوع دیگری است. خوب شما به این آقایان "رهبران" که کنفرانس ملی را به جای کتله بکار برده‌اید بگوئید که کتله قاعدتا میمترین ارکان حزبی است. کتله رهبر حزب است. شما آقایان اعتماد به کتله نمیکنید. این کتله حق شناختن افراد حزب را دارد. معلوم میشود چند نفر با ماسک رهبر کتله شده‌اند نه کتله رهبر این افراد. این اطلاعات را نه فقط شاندرمنی، بلکه رفقای دیگری نیز تایید کرده‌اند. این هرک "رهبران" از کار مخفی به گدای بیشتر شباهت دارد.

وغنی صحبت از آن میشود که معلوم نیست چه اشخاصی در کنفرانس ملی اشتراک کرده‌اند، بیجهت نیست که برخی از کمونیستهای دنیا دیده مشکوک میشوند. که آیا شرکت کنندگان این کنفرانس حق داشته‌اند در آن شرکت کنند؟ یا اشخاصی بودند که به

کنفرانس آورده شدند، تا برای خود، یعنی با رای سیاهی لشکر عده‌ایرا به دروغ وارد کمیتدی مرکزی کنند؟ کنفرانس قانونی یا پلنوم وسیع بایستی لیست کامل اعضای اشتراک کننده‌ی کنفرانس را تهیه نموده، به پلنوم وسیع تحویل دهد تا روشن شود چه اشخاصی در این کنفرانس ملی اشتراک کرده‌اند. البته اسامی واقعی این اشتراک کنندگان و اسامی مستعار (دروغین) آنها نیز معلوم شود. و آنکاه بایستی روشن شود، چه اشخاصی در هیات رئیسه‌ی جلسه، آراء را خوانده‌اند؟ تا روشن شود، این تغلیبات با دست چه اشخاصی عملی و به نفع چه اشخاصی اجرا شده‌است. یکی از اشتراک کنندگان به اصلاح کنفرانس ملی به من چنین گفت، (من حالا نام او را نمی‌برم، تا به او صدمه نرسد. اما، در جلسه‌ی رسمی حزبی نام او را خواهیم آورد.) اینک گفته‌ی این رفیق مومن که مسئولیت حزبی هم داشته‌است: "من اکثریت اشتراک کنندگان کنفرانس را ندیده و نه می‌شناختم. به ما گفتند، اثر کسی را می‌شناسید به او رای بدهید و اثر نمی‌شناسید رای ندهید. من از این وضع مشکوک شدم و اوضاع را غیر طبیعی درک کردم. کوشیدم امتحان کنم شاید چیزی بفهمم. (اتفاقا اکثریت به زبان ترکی کپ می‌زدند.) به دو نفر نزدیک شده پرسیدم شما چه کار دارید؟ چه سفلی دارید؟ دیدم این دو نفر مثل اینکه خوششان نیامد و خواستند به من چیزی بگویند. معلوم بود نمی‌خواهند سر خود را به من بگویند. من گفتم، ما باهم در کنفرانس اشتراک کرددایم چرا می‌خواهید از من پنهان کنید؟ آنها مجبور شدند حقیقت را بگویند که هر دوی آنها دهاتی با به قول خودشان در آذربایجان شوروی در گلخوز کار می‌کنند. دهاتی عضو گلخوز بودند.

این دو مرد در دهات کار جدی انجام می‌دهند و کشور سوسیالیستی را غنی می‌کنند. اما آیا در جلسه‌ی انقلابیون ایران، یعنی در کنفرانس حزبی توده، این نوع رفتار بایستی بیاید؟ طبیعی است که خیر. اثر دهاتی آذربایجان ایران به این جلسه بیاید، بدان معنی است که این دهقان آذربایجان ایران با طبقه‌ی حاکمه یعنی علیه مالکین مبارزه می‌کند. حق اوست که به این جلسه بیاید. برای آنکه سوء تفاهم نشود، می‌خواهم از تجربدی گذشته چند جمله بگویم. من با هزاران دهقان سرابی، قره‌چهداغ تبریز و اردبیل سروکار داشتم که صدها نفر از میان آنها، مبارز و قهرمان از آب درآمدند. از تجربدی خود می‌گویم. در نهضت انقلابی، از دوران انقلاب اکتبر، اولین کمونیستهای ایرانی اهل آذربایجان ایران بودند که حزب کمونیست ایران را بوجود آوردند و من افتخار دوستی و همکاری با خیلی از آنها را داشتم. من افتخار آنها دارم که دوبار سازمان حزبی آذربایجان ایران مرا دعوت کرد به تبریز تا بحران حزب را حل و فصل کنیم. (سال ۱۹۳۰) بحران به خوبی حل شد. دفعه‌ی دوم، در کنفرانس تبریز باز رفتار اصرار کردند تا بدانجا رفته، بحران حزب را حل کنیم. (سال ۱۹۴۳) این بار در تبریز و ایالت آذربایجان فعالیت زیادی کردیم. نهضت خلقی فوق‌العاده دامنه‌دار شد؛ و اعضای حزب توده در حدود پنجاه هزار نفر شدند.

جا دارد یک موضوع هم گفته شود: همیشه عادت من این بوده که حقیقت به رفقا گوشزد شود. صاف و پوست کنده حرف بزنیم و حقیقت را پایمال نکنیم. آنچه که

میخواهم بلویم اینستکه در حزب ملی سالهای متعددی گفتوها و بحثهایی کردیم که در اسناد حزبی موجود است. بخصوص که نوارهای طلوانی از جلسات پلنومنا در دست داریم. در کنگره ۲۷ حزب لنین یکی از شمارهها اینستکه حقیقت را بایستی به مردم گفت تا کارها درست شود. با تودهها بایستی آشکار و روشن سرغزد. در دوران مهاجرت متدهای خشن و دیکتاتوری، زیاد رواج داشته است. از آنجمله، روش غلام دانستیان است. با اینکه غلام دانشیان راکمونیست میشناختم ولی کمونیستی کم سواد و بیرحم. کافست بلویم روش دانشیان آن بود که سه گروه بزرگ حزبی را نادرست ارزیابی نموده، از حزب اخراج کرد. خواهید گفت این در گذشته بوده، حالا چرا یادآوری میکنم؟ این، سوآلی بجاست، فراموش نکنیم که رفقا لاهرودی و صغری سالهای دراز نماون و کمک دانشیان بودهاند. عین این رفتار و برخورد را قبل از پلنوم به اصطلاح ۱۹ انجام دادند. این بار، این مسئولیت را صد نفری به عیده کرغتهاند. ایان عبارت اند از خاوری با آشیان قدیمی خود، صغری و لاهرودی. آنها شش نفر اعضاء و متاورین کمیته مرکزی را بدون رسیدگی، ثیبا از کمیته مرکزی اخراج کردند. این کجاست بوی کمونیستی میدهد؟ کجاست حزبی، اصولی و وجدانی است. آنهم در چه دورانی این کار را کردند! در دورانی که حزب لنین صحبت از صلح، انسانیت، حقیقت و دمکراسی را شب و روز تبلیغ میکند. اینست "رهبری" حزب توده. هتامایکه فرقهی دمکرات آذربایجان، سه گروه را از حزب بیجیت اخراج کرد، رهبری حزب توده شدیداً مخالف سیاست خشن دانشیان بود. گروه چپ حزب توده با عدهای از مسئولین فرقه دمکرات آذربایجان سخت همکاری میکردند. اتفاقاً رفیق سابقمدار حزب، رفیق شمیده که لیامت رهبری فرقه را داشت از امور حزبی دور شده بود. رفیق دیگر که من او را از پیتی میشناختم، رفیقی بود انقلابی و باارزش به نام کندلی که حتی او را هم از کاندیداتوری ک. م. حزب کنار گذاشتند. رفقای باارزش فرقه که با حزب همکاری میکردند عبارت بودند از کندلی، آذراوغلی و یک رفیق خیلی خوب که متاسفانه نامش را فراموش کردهام و اکنون فوت کرده است. بارفیق رحمانی هم مناسبات ما حسنه بود. اما طی بیست سال وحدت دو حزب تنها پنج - شش نفری از فرمویینا بودند که کاندیدای ک. م. میشدند و این عده طی بیست سال حتی چند دقیقه هم در پلنومنا حرف نزدهاند. اسناد و نوارهای موجود شاهد این مدعا است. من اصرارخواهم کرد تا رجوع شود به اسناد تا ریخ حزب توده. اینرا هم میخواهم تکرار کنم که متکام وحدت دو حزب، یعنی حزب توده و فرقهی دمکرات آذربایجان، قرار بود که عرقدی دمکرات آذربایجان دارای اختیارات کمیته ایالتی بوده و مطیع کمیته مرکزی حزب تودهی ایران باشد. اینجا میخواهم بیک موضوع هم اشاره بکنم که متدهای ادارهی امور بخصوص در کارهای سازمانی در بین فرقه دمکرات و حزب توده تفاوت زیادی داشتند. اگر امکانی شد در پلنوم آینده که قانونی خواهد بود، من توضیحات لازم را خواهم داد. یکی از علل اصلی این تفاوت آنستکه فرقهی دمکرات بیش از چهل سالست که در مهاجرت بسر میرسد و سند و شیوهی کار آنها بلکی از حزب توده غرق دارد. افراد حزب توده یا در ایران کار

میکنند و یا در حال مهاجرت در کشورهای سرمایه‌داری زندگی میکنند و مجبورند با شیوه‌های مختلفی مبارزه کنند، چون زندگی آنها در کشورها نیست که دشمن طبقاتی حاکم بر کشور است. در مورد ۱۱۸ نفر اعضای کنفرانس باصطلاح ملی باید گفت، لااقل یک یا دو هزار مهاجر حزبی باید باشد تا بتوانیم ۱۱۸ نفر نماینده در کنفرانس داشته باشیم. از اینرو ما حق داریم مشکوک باشیم که این ۱۱۸ نفر نمیتوانند اعضای حزب توده باشند. اینجا بایستی اکثر افراد فرقه دمکرات باشند. من اصرار دارم در پلنوم آینده که بایستی پلنومی قانونی باشد، بد لیست اشتراک کنندگان کنفرانس که عددشان در حدود صد و هجده نفر بوده و بد لیست کاندیداهایی که وارد کمیته مرکزی شده‌اند و عددی زیادی هم هستند رسیدگی دقیق بشود. اینکه اسامی اشتراک کنندگان کنفرانس را بکلی عوض کرده‌اند، سر تا پا تغلب است. بایستی کمیسیونی از خود حزب پیچیده سابقه‌دار، باایمان و مورد اعتماد این لیست‌ها را معاینه نموده تا بدانند این تغلب از طرف چه اشخاصی تنظیم شده است. اسامی افراد کنفرانس را بکلی عوض کرده‌اند و از همه بدتر افراد سابقه‌دار، اکثر اعضای کنفرانس را اصلاً شناخته‌اند. این تغلب بزرگی است و هیچ حزب در جهان چنین متدی را بکار نبرده است. (منظورم احزاب کمونیست جهان است.) این تغلب، بی‌تغییر و ننگ بزرگی است. بایستی اختراع کنندگان این شیوه را معرفی کرد. چرا این متد غلط و خطرناک به کار برده شده است؟ این متد میتواند اختراع همان سه نفر باشد. ظاهراً خواستند نشان بدهند که این عمل برای رعایت اصول پنهانکاری در حزب است. اینها متدهای پنهانکاری نیست. ما خود، از حزب کمونیست ایران و سپس از حزب توده در مدت شصت و سه سال فعالیت انواع تجربیات را بدست آورده‌ایم و از احزاب برادر نیز اطلاعات و تجربیاتی کسب کرده‌ایم. میدانیم متدهائیکه به کار برده‌اند غلط، خطرناک و غیر حزبی است. اینها همه حقه‌هایی است که این یا آن "رهبر" - بدتر بلویم غیر رهبر - بکار میبرد تا عناصری را وارد کار کند که نوکر و حرف شنو باشند. این نوع انتخابات بجز تغلب و حقه‌بازی چیز دیگری نیست. این شیوه را بکلی بایستی محکوم کرد تا دوباره تکرار نشود. کمونیستها وقتی میخواهند عضو یا مشاور کمیته مرکزی را انتخاب کنند این عضو یا مشاور بایستی از اشخاص برجسته، شناخته شده و دارای تجربیات حزبی باشند. مومن، فداکار و مورد اعتماد اعضای حزب باشد. انتخاب کنندگان بایستی حتماً بد او اعتماد داشته باشند. چرا که رهبری حزب را بد آنها میسپارند. عضو یا مشاور کمیته مرکزی شدن شوخی نیست. چقدر مسخره و نادانی است، افرادی که کمیته مرکزی را انتخاب میکنند اصلاً ساختگی از آنها نداشته باشند. این کجایش منطقی و حزبی است. اگر احزاب برادر این حقه را بشنوند مایهی رسوائیست.

## راه عملی رفع بحران حزب.

- ۱- پلنوم هیجدهم، غیر قانونی و خلاف اصول سازمانی بوده است. پس از گرفتاری کمیته‌ی مرکزی حزب، ما ارکان حزبی نداشتیم تا جلسه‌ای دعوت کند. ما آنروزها کمیته‌ی برون مرزی داشتیم که آن کمیته هم اختیار دعوت پلنوم را نمیتوانست داشته باشد. خاوروی سرخود کمیته‌ی برون مرزی را منحل کرد که خود خلاف اصول حزبی است. ما آنروزها تنها یک راه اصولی و حزبی داشتیم و مسایل حزبی را حل و فصل میکردند. این جلسه نمیتوانست، پلنوم معمولی نام داشته باشد. در این صورت این پلنوم حقی منحل کردن کمیته‌ی برون مرزی را داشت. سپس این پلنوم میبایستی زمینه‌ی دعوت پلنوم وسیع را فراهم میکرد. چرا؟ چون شکست بزرگی دامنگیرمان شده بود. ما میبایستی نه فقط تکیه به اعضاء و مشاورین کمیته‌ی مرکزی میکردیم، بلکه ما موظف بودیم با کمک تمام افراد فعال حزب کارها را بجریان بیاوریم.
- ۲- گناه بزرگ دیگر هیات اجرائیه آن بود که عملاً سه سال تمام، کمیته‌ی مرکزی را منحل کرده بود. این هیات اجرائیه بسیار ضعیف، یکبار هم نشد با اعضاء و مشاورین کمیته‌ی مرکزی مشورتی بکند. میبایستی جلسات کمیته‌ی مرکزی را دعوت میکرد یا اقل کتبا نظر اعضاء و مشاورین کمیته‌ی مرکزی را میپرسید. اینکار را حتی یکبار هم انجام نداد. چقدر اصول غیر حزبی و دیکتاتوری رواج یافته بود!
- ۳- ابتدا زمینه برای دعوت کننده نداشتیم. هیات اجرائیه پلنوم نوزدهم را دعوت کرد، که طبق نوشته‌ی رفیق شاندرمنی تقریباً نصف اعضاء پلنوم حضور نداشتند. چرا این پلنوم تصمیم گرفت کنفرانس ملی را دعوت کند؟ ما هیچوقت کنفرانسهای خود را ملی نام ننهادیم. این حمله باب احزاب بورژوازیست. از همه مهمتر آنکه کنفرانس کار کننده را انجام داده است که خود از سر تا پا خلاف اصول و ترادیسین حزب است. ما همیشه چه در دوران حزب کمونیست ایران و چه در دوران حزب توده همیشه کنفرانسهای ایالتی داشته‌ایم. من بارها در کنفرانسهای ایالتی این دو دوران در تهران، تبریز و گیلان اشتراک کرده‌ام. حتی در دوران بعد از انقلاب بهمن هم که حزب ما خیلی قوی بود دعوت به کننده ننمود، زیرا برای کننده شرایطی لازم است. بخاطر دارم در سالهای اول ۱۹۶۰ پس از وحدت حزب با فرقه دانشبان خواستار تشکیل کننده حزب شد که رد کردید. او خیال میکرد چون تعداد اعضاء فرقه‌ی دمکرات زیاد است میتواند دعوت به کننده نمود. او دیگر در این فکر نبود که کننده تعلق به یک ایالت ندارد و وقتی صحبت از کننده‌ی ایران میشود بایستی نمایندگان تمام ایالات حضور بیابند.
- ۴- قبل از پلنوم وسیع بایستی کمیسیون با اتوریته‌ای بوجود آورد که نمایندگی

تمام گروه‌های حزبی داشته باشد. من به شما رفقا پیشنهاد میکنم که این کمیسیون عبارت از شما پنج نفر باشد. ضروریست که نمایندگانی از تمام سازمانهای حزبی بیایند - انتخاب بشوند - و اینها نیز اعضای کمیسیون بشوند. این کمیسیون با اصول دمکراسی نغسندی پلنوم وسیع را سروصورت بدهد. پلنوم وسیع بایستی شامل نمایندگان تمام گروه‌ها و فشرهای حزب باشد. در یک کلمه نمایندگان واقعی حزب باشند. ضمناً هرچه بیشتر گوش کنیم که نمایندگانی هم از ایران باشند. این پیشنهاد منست ولی با یک پیشنهاد کارها را نمیشود سروصورت داد. من منتظر هستم که شما رفقا نظر خودتانرا بدهید. اولاً در باره پلنوم وسیع چه عقیده‌ای دارید؟ ثانیاً اگر موافق پلنوم وسیع هستید آنوقت بایستی دید پیشنهادهای شما چیست. بایستی هرچه زود تر این بحران را رفع کرد.

۵- چون اخراج شدن اعضا و مشاورین کمیته مرکزی از حزب غیر قانونی بوده لذا این عده مانند دیگر اعضا و مشاورین در امور حزبی حق دخالت دارند. حالاً، چه باید کرد؟ چگونه بحران حزب را بایستی از بین برد؟

شکست عظیمی پس از انقلاب بیمن دامنگیر حزب ما شد. این شکست بی نظیر بود. هزاران کادراز جان گذشته‌ی حزب ما مردانه برای رشد و توسعه‌ی انقلاب فعالیت میکردند. این انقلاب، ضدامپریالیستی، ضدسلطنتی و انقلاب مردمی بود. ده‌ها و ده‌ها هزار جوان شجاع جان خود را فدای انقلاب کردند. این مبارزه توده‌ای و این خون‌دادنها تاثیر خود را در نیست و انقلاب آینده نشان خواهد داد. توده‌های میلیونی مردانه وارد این مبارزه شدند. این جانبازینا فراموش نخواهد شد. توده‌ها درس بزرگی آموختند. ملت تکان بزرگی بد نهنست داد. این فداکاریها بی نتیجه نخواهد ماند. این وتلیفهی حزب است که اشتباهات خود را خوب درک کرده و مردانه بدون ترس و واهمد عیوب و نواغی انقلاب را ارزیابی نموده، در رفع اشتباهات بکوشد و تاکتیک مبارزه و استراتژی خود را با اصول علمی تطبیق داده، با درس آموزی از تجربیات گذشته دوباره وارد مبارزه شود. ما بایستی بیش از همه اشتباهات خود را ارزیابی و اصلاح نمائیم. طبیعی است که مردم عیوب کار ما را درک میکنند. چه بهتر که خود ما نواغی کارمان را درک نمائیم. اولین کار ما بایستی این باشد که اجازه ندهیم حزب ما انتخاب نماید. بی چندین ماه اخیر، من با اسنادیکه دولکروه علیه همدیگر منتشر کرده‌اند آشنا شدم و بد این نتیجه رسیدم که یک گروه از جوانان پر شور اراده کرده‌اند گذشته‌ی حزب را مطالعه نموده و عیوب کار را پیدا کنند. میخواهند بد حزب بپیوندی دهند. چنین برخوردی بد مسایل طبیعی است. زندگی نشان داده که یک عده رهبری را بدست لرفند با خشونت و با مندهای دیکتایوری میخواهند حزب را اداره کنند. شش نفر اعنای کمیته مرکزی و مشاورین را از کمیته مرکزی اخراج کردند. میبایستی پلنوم وسیع و قانونی دعوت میشد تا همه یکجا مسایل را حل و فصل میکردند نه آنطوریکه عمل شده است. باید بگویم خیلی از رفقای ما اصلاً اطلاع دقیقی در باره‌ی تحولات اخیر دنیا ندارند و خلاف آن رفتار میکنند. تو گوئی این رفقا تصمیمات خیلی جدی کنکره‌ی

۲۷ حزب لنین را اصلاً نفهمیده و خلاف آنرا عملی میکنند. تسمیيات عمدۀى كنگره‌ی ۲۷ حزب لنین اندیشیدى نوینی مطرح کرده و دارند عملی میکنند. حزب ما هم بایستی این تحولات عظیم و ریشدای را عمیقاً درک نموده، گوشش کند تا ما هم در امور حزبى راه درست را که راه دمکراسى، مردمی و انقلابی میتواند باشد طى کنیم. اولین و مهمترین تحول آنستکه دنیا بکلى عوض شده. پیدایش و ایجاد بمبىای اتمی دنیا را عوض کرده و بخطر انداخته‌است. در صورت بروز جنگ انسانیت محو خواهدشد. دولت شوروى پس از كنگره ۲۷ سیاست و اندیشیدى نوینی را شمار مهم خود فرار داده و كم كم تمام دنیا این اندیشیدى نوین را درك میکند. نه فقط پرولتاریا، دهقانان و زحمتكشان. بلکه خیلی از اقلتار متوسط و حتى دانشمندان و سرمایه‌داران زیادی در کشورهای بورژوازی دشمن جنگ اتمی‌اند و برای صلح جهانی مبارزه میکنند.

اما ببینیم حزب لنین چه نوع مسایل مهمی را مطرح میکند: اولاً جنگ جهانی هیچوقت نباید پیتن بیاید. اسلحه‌ی اتمی بایستی از بین برود. مردم جهان امروز بىنى مردم کشورهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری بایستی با هم زیست کنند. در فرهنگ و تکنیک همکاری کنند. ملتها هرچه بیشتر با هم تماس بگیرند، به کشورهای همدیگر بروند، با فرهنگهای گوناگون آشنا شوند و با هم تجارت کنند. باید همکاری خلقها در امور فرهنگ، تکنیک و سایر علوم مردم دنیا را با همدیگر نزدیک نماید. تا خطر جنگ از بین برود. اما در کارهای داخلی، کشور شوروى چه نقشه‌های عظیمی برای بهبود زندگی مردم طرح ریزی کرده‌است؟ طى این یکسال کارهای عظیمی دارد عملی میشود. امسال در حدود بیست میلیون تن گندم بیش از پارسال تولید کرده‌اند. امسال كسترش تکنیک و رشد تولید محصولات چسكیر است. نقشه آنستکه طى پنج سال آینده صنایع و سایر محصولات دو برابر بشود که خود ترقیات بی‌نظیری است. اما برسیم بسایر تحولات که دارد میشود. اشخاص تنبل، پارازیت و مفتخور از جامعه دور خواهند شد و یا بمبیاى اصلاح شوند. در حزب مندهای لنینی را دارند دوباره عملی میکنند و دمکراسى واعنى هرچه بیشتر دارد رونق میگیرد. بایستی در همه جا حقایق را آشکارا گفت و عملی کرد. علیه بوروکراسى مبارزه میشود و گوشش میکنند اشخاص اتفغانی را از حزب دور کنند و در جامعه هرچه بیشتر اداره‌ی امور در دست مردم قرارگیرد.

حزب ما طى چند سال اخیر در مهاجرت انواع عملیات شد حزبی شد و دمکراسى را رواج داده‌است. در این سه سال اخیر کمیته‌ی مرکزی وجود خارجی نداشته و چند نفر حزب را در عمل تحلیل نموده‌اند. در حزب هرچه بیشتر بایستی دمکراسى عملی شود. اتفاقاً در حزب ما (البته در نیروئیکه در مهاجرت داریم) یک عده رهبری را بدست خود گرفته، تو گویی آنها از دنیا بیخبرشده و با دیکتاتوری اعداء سابقه‌دار حزبی را که بیش از چهل سال خدمت به کمونیسم کرده‌اند بدون محاکمه و رسیدگی غیاباً تصمیم گرفته از حزب اخراج میکنند. در حزب ما که ۶۷ سال تجربه و سابقه دارد، این اولین بار است که اشخاصی که اینکار را انجام داده‌اند. مقام آنها را دیواندگان کرده! هرچه زودتر بایستی این بیماریها برچیده شود. اگر به این عده سه نفری که

حزب را بدست خود برفنداند دبکنا تور بلویم حق است. دو نفر از این سه نفر، شالرد سافقدار دانشان میباشد. در سابق دانشیان سه گروه از حزبهای جوان را به نام "لیکوبداتور"، "آنتی پارتی"، "لارد-جوان" از حزب بنا درستی اخراج کرد.

من هنوز نشنیده ام انتحاب شده باشد. امیدوارم با کوششهای حزبی، بتوانیم جلوی انتحاب را بگیریم. من از رفقا (همدی رفقا) سوال میکنم که اگر روزی صحبت از انتحاب بشود، انقلابیون در ایران به این خیر چگونه برخورد خواهند کرد؟ طبیعی است که در ایران طرفدار پیدا نخواهد کرد. باز سوال میکنم اگر چنین شد چه کسانی خوشحال خواهند شد؟ البته ارتجاعیون.

رفقا! بناید عقل و منطق بکار ببریم، کینه و مقام پرستی را از خود دور کنیم، عمیقاً به مسائل نگاه کنیم و خودمان را از بدبها دور کرده و حاضر به انتحاب نشویم. در غیر انتصورت رفقای انقلابی که بدروزگار بدی در ایران گرفتارند به ما لعنت خواهند فرستاد. بناید مردانگی کنیم، مثل جدی آدم با هم بنشینیم و در فکر ملت ایران باشیم. اگر کمونیست هستیم دست بدست هم بدهیم و نذاریم کار به انتحاب بگشد.

من از همدی کمونیستهای ایران بخصوص آنهاشکه در مهاجرت بسر میبرند (البته امروز در ایران این نوع صحبتها نمیشود). خواهش میکنم بنام حیدر عمواوغلی (من خیلی جوان بودم در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱ عمواوغلی را زیاد میدیدم، به او سمیاتی داشتم). نام صدها و صدها و شاید هزاران رفقای برجسته که بهترین رفقای من بودند، نام این رفقا ۱- سلطانزاده ۲- اودیس میکاشلیان ۳- حساسی (هراد) ۴- ذره ۵- سیروس ۶- نک بین ۷- حسن شرقی ۸- هوتی ۹- سیامک ۱۰- روزبه ۱۱- تقی ارانی ۱۲- فریدون ابراهیمی ۱۳- علی امید ۱۴- داداش تقی زاده ۱۵- علی امیر خبزی ۱۶- ایرخ اسکندری ۱۷- کامبخش ۱۸- یگانی ۱۹- آزاد وطن و صدها و صدها کمونیست که من با آنها مانند برادر همکاری کرده ام، خواهش میکنم نام این قهرمانان کمی فکر کنید و بدانید این رفقا بنام کمونیست جان باختند. به آنها احترام کنیم، مرد مردانه همت کنیم و کار را به انتحاب نکشانیم. ما بجد بگر قول بدهیم که همیشه اصول حزبی و اصول انسانی را اجرا کنیم. هیچوقت ماستمالی نکنیم. مردانده به مسائل برخورد کنیم و به ملت و زحمتگشان ایران احترام بگذاریم.

در آخرین دفاعی صحبت ما، علی خاوری ورقدی کوچکی را در آورد و اصرار کرد که اس نوشته را امضاء کنم. محتوای نوشته این بود، که از قول من نوشته شده بود گویا من به رفقا توصیه میکنم علیه همدیگر برآمد نکنند و این دعوا را من خود حل کنیم نه اینکه بد بیرون حزب ببریم. این موضوع در چند جمله نوشته شده بود. هم او وهم ساوش خیلی اصرار و خواهش داشتند که من این چند سطر را امضاء کنم. حقیقت در آنسکه دادم این نوشته از آن حوفاهاست که من در نامه ۳۷ صفحهای اولی نوشته بودم. فکر کردم لزومی ندارد که من چنین جملاتی نوشته و بد روزنامه می مردم بفرستم. اما چون هر دو نفر اصرار زیادی داشتند، فکر کردم حالا که خاوری دهها بار تکرار کرد که اشتباه کرده ام و من که گناهان خاوری و دارو دسته او را به رویش گفتم و



خود او نرم شده به اشتباهاتش اعتراف کرده مانعی ندارد که این چند جمله در روزنامه‌ی مردم چاپ شود. همینکه دید من موافقم یواشکی با مداد این جمله را اضافه کرد. "بدرفیق علی خاوری دبیر اول حزب." لابد در آن بحثهای گرم او خیالات دیلاری داشت. این دیلر یکنوع مردردندی هم ممکنست باشد. او با این امضای من که خطاب به خاوری شده یک سرمایه‌ای برای خود میدانند. من فکر کردم اگر بخواهد چنین نتیجه‌ای از امضای من بگیرد، خیلی کودکانداست. چرا که من بطور واضح تمام کتاهان خاوری را به رویش گفتم. همینانکه در پلنوم هیجدهم تمام کتاهان خاوری و هیات اجراییه را دانه دانه بدرویشان گفتم و حاله این گفته‌ی من که بعدی رفعا را دعوت میکنم تا اختلافاتنا را منتشر نکنند بلکه میان خود حل و غنل کنند، چندان بنفع خاوری نخواهد بود. این را باز تکرار میکنم، وقتی یکی یکی انتقادات خودم را علیه خاوری و هیات اجراییه در امر چهار جلسه، پلنوم ۱۸ و ۱۹ حزب توده و سپس کنفرانس ملی و پلنوم بیست حزب برشمردم و همه این جلسات غیر قانونی را خلاف اصول حزبی دانسته و گفتم تمام این جلسات را بایستی لغو شده پنداشت و پلنوم وسیع قانونی را دعوت کرد. هتلا میکه این کتاهانرا تک تک شمرده و می‌گفتم، او نتوانست یک جمله علیه گفته‌های من حرف بزند. او مایوسانده این جمله را گفت: پس معلوم میشود این دستکتهای حزبی را که بوجود آورده‌ایم، بایستی منحل کرد؟ من در پاسخ گفتم: بلی حقیقت این را می‌بلید. تنها بایستی این ارگانهای حزبی غمالمیت کنند تا پلنوم قانونی وسیع دعوت شود و کارها از روی اصولیت حزبی عملی شود.

البته خاوری در باردی گرفتاری خود در زندان و سلاق خوردنش مملایی بیان کرد که من در این خصوص وارد نمیشوم. ضمنا او در میان صحبت خود نام رفیقگی را آورد که از کردهای ایران بود. او ارزش فوق العاده‌ای برای این رفیق قائل بود که مرا وادار کرد مشکوک شوم. حاله عین جملات قلنبه‌ی او را فراموش کرده‌ام ولی معنی آن این بود که این رفیق اتوریتدی زیادی میان توده‌های کرد دارد. کاش اینطور باشد، ولی ممکنست خاوری این رفیق کرد را بزرگ کرده که خودش را بزرگ کند.

من توی کردها کار کرده‌ام. حتی در اروپا روزنامه‌ای به زبان کردی منتشر میکردیم به نام کردستان. هیات تحریردی از سدنفر کرد به رهبری فاسملو که آنروزها عضو حزب توده بود، تشکیل میشد. در آن ایام کمیته‌ی مرکزی حزب توده اینجانب را مسئول امور رفقای کرد کرده و در هیات تحریردی روزنامه مسئول بودم. تا حدودی کادرهای کرد را میشناختم و تجربه داشتم. اصوله حزب کمونیست ایران و سپس حزب توده در برنامدهای خود همیشه از خلقهای ستمدیده طرفداردی و دعاع کرده‌است. ما همیشه طرفدار ایران واحد بوده واز طرفی هم جدا مدافع خلقهای ستمدیده‌ی ایران بوده‌ایم. گاهی در خلقهای ستمدیده تمایلات و منافع ملی آنها در درجده‌ی اول قرار می‌گیرد سپس مسائل اجتماعی. برای ما توده‌اینها در درجده‌ی اول مسائل اجتماعی هستی سوسیالیزم فرامیگیرد سپس مسائل ملی. چنانکه حزب توده در آذربایجان ایران در درجده‌ی اول مسائل اجتماعی را مطرح میکرد و سپس مسالده‌ی ملی را. ولی

آذربایجانیهای ایران، مسالده ملی را در درجده اول قرار داده بودند سپس مسائل سیاسی، اجتماعی و طبقاتی را. ما کمونیستهای ایران چه در دوران حزب کمونیست و چه در دوران حزب توده همیشه مسائل طبقاتی و اجتماعی را در درجده اول اهمیت قرار میدادیم و سپس مسائل ملی را. این اصل لنینی است.

امیدوارم که حالت خوب و سلامت باشی. نامدی ۹ تصحیفات خطاب به خاوری، شاندرمنی، فروغیان، نوروزی و من زیارت شد. از اینکه علیرغم بیماریهای گوناگون و ضعف جسمانی اینهمه زحمت به خود داده و نامدی مشروح و پردردی نوشته‌های عمیقا تکان خوردم. تو برای همدی ما و همیشده، منظر یک کمونیست ایرانی واقعی و مبارز خستگی‌ناپذیر راه طبقاتی کارگر و زحمتکشان ایران بودهای و هنوز هم هستی و آرزومندم جاودانده باشی.

صداقت انقلابی، انسانیت، سرسختی‌ات در برابر دشمن، سازش‌ناپذیری و اصولیت، صراحت بیان، بیباکی در انظار عقیده و اعتماد عمیق‌ات به سوسیالیسم و آزادی، الهام بخش نسل ما بوده‌است.

در برابر رفیقی از تبار تو، نامردی است که انسان همانند خاورینا بتودروع بلوید و کک بزند. میخواستیم به نامدات همانگونه که شایسته رفیقی چون اردشیر است با صراحت و صداقت پاسخ دهم.

اولاً- قبل از هر چیز تاکید این نکته ضرورت دارد که راجحل پلنوم وسیع برای رعی بحران حزب که پیشنهاد کرده‌ای، "کنفرانس ملی" چینا یکبار برای همیشه گشتند و توده‌ایهای مبارز جداشده از حزب هم مدت‌باست آنرا دغن کرده‌اند و تا به حال هفت کفن عونی کرده‌است. پیشنهاد تو لااقل با دوسال تاخیر آمد. راجحل پلنوم وسیع را من قبل از پلنوم کدائی هیجدهم در "کمیتهی برون مرزی" و در نامدی اکتبر ۱۹۸۳ خود به همین "کمیتهی برون مرزی" و سپس در همان "پلنوم" و بعد در "نامد به رعا" مطرح کرده و اصرار نمودیم. اما چنانکه میدانی، گوش گردانندگان حزب به این حرفینا بدشمار نبود. تجربه نشان داد که تصور جستجوی یک راجحل اصولی از چنین آدمیانی باطل است.

ثانیاً- هر پلنوم وسیع، حتی با شرکت کادرها، لازمداش قبل از هر چیز پذیرش کمیتهی مرکزی‌است. کدام کمیتهی مرکزی؟ مولود "کنفرانس ملی"؟ که خودت غیرقانونی‌اش میدانی و شاندرمنی در استغفانامدات آنرا غایت کرده‌است و از قول فروغیان نقل میکنی که گفته‌است: "امور پلنوم، کنفرانس حجت‌بازی، شاره‌تانی‌است...!" کدام کمیتهی مرکزی؟ سرهمبندی شده در "پلنوم هیجدهم"؟ که باز هم بدرستی در نامدات اغتاکرده‌ای که چگونه خاوری به علت مقام‌پرستی و غرست‌طلبی با سعری و لاهرودینیای اخراج شده از کمیتهی مرکزی تباری میکند و تمام امضای دیگر کمیتهی مرکزی فرقی اخراج شده را در پلنوم ۱۸ ردیف میکند و با ماشین رای آنها یک مشی انحرافی و اپورتونیستی و یک هیات سیاسی متناسب با آن مشی را با رای گیری غلشی به

حزب تحمیل مینماید؟ تازه در صحنه‌سازبیمای "پلنوم ۱۹"، همدی اعضای کمیته‌ی مرکزی "داوطلبانه" استمفا دادند و "کنفرانس ملی" به قول تو غیرقانونی و قلابی، کمیته‌ی مرکزی جدیدی انتخاب کرده‌است؛ چگونه میشود بر پایه‌ی یک کمیته‌ی مرکزی غیرقانونی و قلابی کار درستی صورت داد؟

از سوی دیگر بنظر تو این گردانندگان کنونی حزب، حاضرند و آنقدر شهنامت اخلاقی و کمونیستی دارند که تمام این شعیده‌بازیمارا لغو کرده و از کارهای ضد حزبی خود استغاف نمایند؟ اگر اینها اینقدر اخلاق و شهنامت و سلامت انقلابی داشتند که اساسا دست به اینهمه تغلب و خلافتکاری نمیزدند.

ثالثاً- تو برای تشکیل پلنوم وسیع مورد نظرت، پیشنهاد "یک کمیسیون با اتوریته" میکنی و اعضای کمیسیون را همان پنج نفری پیشنهاد میکنی که مخالف نامد تو هستند. یعنی علی خاوری، اکبر شاندرمنی، فروغیان، بابک امیرخسروی و نوروزی!

با شناختی که از تو دارم، اطمینان دارم که پیشنهادهایت از روی دلسوزی و از جیناتی از نوعی لاعلاجی است. خواهش مندم توجه داشته‌باشی که سه نفر از این پنج نفر اعضای هیات سیاسی دست پخت "پلنوم ۱۸" و "کنفرانس ملی" هستند. تمام خلافتکاریها و اخراج ما بد دست آنها و با نام آنها صورت گرفته‌است. این آدمها اعتبار و اتوریته‌ای بین رفقا، حتی در میان همان بخشی از توده‌ها که هنوز هم در تشکیلات حزب توده‌ی ایران هستند، ندارند. فغان توده‌های حزبی و شکایت‌شان از دست همین خاوربهاست. این خاوری که بنا بنوشته‌ی خودت دهها بار تکرار کرد که اشتباه کرده‌است و توبه میکند باز در همان لحظه‌ی خدا حافظی می‌خواهد به تو کک بزند. بدقول خودت مردردندی میکند. با چنین افراد فاسد و منحلی چه میشود کرد؟ خاوربها، سفربها، لاهرودبها و امثالهم با این حقد و شاراتان بازیمنا که بدرستی تاکید کرده‌ای، یک عمر خو گرفته‌اند و راهی جز پاکسازی و پرتابشان به قبرستان تاریخ وجود ندارد.

چنین کمیسیونی، صرفنظر از اشکالات متعدد دیگر، این عیب را دارد که از همان آغاز بدبینی و نگرانی همه را بیدار خواهد کرد. شخصا به اینگونه اشخاص کوچکترین اطمینان و اعتماد سیاسی ندارم و از نشستن در کنار آنها و اقدام به هر عمل مشترک انکار دارم. تصور میکنم که رفیق شاندرمنی هم با من هم عقیده باشد.

رابعا- نوشته‌ای "طی چند ماه اخیر من با اسنادی که دو گروه علیه یکدیگر منتشر کرده‌اند آشنا شدم و به این نتیجه رسیدم که یک گروه از جوانان پر شور اراده کرده‌اند گذشتگی حزب را مطالعه نموده و عیوب کار را پیدا کرده، میخواهند به حزب بهبودی دهند. چنین برخوردی به مسائل طبیعی است. زندگی نشان داد که یک عده رهبری را بدست گرفته با خشونت و با متدهای دیکتاتوری میخواهند حزب را اداره کنند. شش نفر اعضای کمیته‌ی مرکزی و مشاورین را از کمیته‌ی مرکزی اخراج کردند. بایستی پلنوم وسیع و قانونی دعوت میشد تا همه یکجا مسائل را حل و فصل میکردند، نه آنطوریکه عملی شده. بایستی بلویم خیلی از رفقای ما اصلا اطلاع دقیقی درباره تحولات اخیر دنیا درک نکرده و خلاف آن رفتار کرده‌اند. تو گوئی این رفقا از تصمیمات خیلی جدی

کنگردهی ۲۷ حزب لنین را اصلاً نعنهمیده و خلاف آن عملی میکنند. حزب ما هم بایستی این تحولات عظیم ریشدای را عمیقاً درک نموده کوشش بکند تا ما هم در امور حزبی راه درست را که راه دموکراسی، مردمی و انقلابی میتواند باشد، دنبال کنیم. اجازه میخوانم نظرم را درباره‌ی یکی دو مطلب توضیح بدهم:

۱- از سوی خود و همه هم‌زمانی که اینک پرچم توده‌ایینای مبارز جدا شده از حزب را برافراشته‌اند، از تفاهم و پشتیبانی تو، چه در زمین نامندی اخیرت و چه در نامدهای خصوصی قبلی و صحبت‌های حضوری و پیام‌های دلگرم کننده‌ات، نسبت به حرکت‌مان سپاسدارم. تائید کمونیستی‌های پر تجربه و کارگشته و سالمی مثل تو و شاندرمنی، محک صحت راه دست‌آوری است که ما پیش گرفته‌ایم. تائید رفغانی از تبار شما، غلب نمای حرکت ماست. باشد که همیشه در خور اعتماد شما باشیم.

رفیق اردشیر عزیز انلمیان داشته‌باش که ما هم به حیدر عمو و علی‌ها، سلطنزاده‌ها، حسابی‌ها، نیک بین‌ها، ارانی‌ها، سیامک‌ها، روزبه‌ها، آرسن‌ها، حکمت جوها، دادش تقی‌زاده‌ها، تیزابی‌ها، رحمان هاتفی‌ها، کی‌منتی‌ها و صد‌ها و صد‌ها کمونیستی که در صفوف حزب کمونیست ایران و حزب توده‌ی ایران، هرکدام به نحوی جان باختند، میان‌دیشیم و از آنها الهام میگیریم. همانطوریکه تو میخواهی ما بیم‌دیگر قول داده‌ایم که "همیشه اصولی حزبی، اصول انسانی را اجرا کنیم، هیچوقت ماستالی نکنیم، مردانه به مسایل برخورد کنیم، به ملت و زحمتکش‌ان ایران احترام بگذاریم.

اگر ما از این دست‌گاه بوروکراتیک و فاسد جدا شده‌ایم درست بخاطر همین اصول و اجتناب از ماستالی کردن مسایل بوده‌است. ما با خروج از حزب توده‌ی ایران، با کل سیستم معیوب و بیگانه به شرایط مشخص جامعه‌ی ایران، از اپورتونیسیم مزمن و غیرمیسیم آن یا درک و عملکرد ناسالم و غیر لنینی آن از انترناسیونالیسم پرولتری این حزب، یکبار برای همیشه مرزبندی کرده‌ایم.

بریدن از چنین سیستم فکری - تشکیلاتی و انشباب از چنین حزبی، تنها آلترناتیو سالم و انقلابی در برابر هر توده‌ایست که میخواهد به کمونیست‌نایشیکه در راه آرمان‌های انقلابی و طبقه‌ی کارگر ایران جان باخته‌اند احترام گذاشته و به ملت و زحمتکش‌ان ایران بیاندیشد. هر انشبابی مذموم نیست. مگر بلشویک‌ها، اسپارناک‌ها و سایر دست‌جات کمونیستی که از احزاب اپورتونیسیت و غیرمیسیت و سازشکار سوسیال دمکرات وابسته به انترناسیونال دوم انشباب کردند کار خطائی انجام دادند؟

در نوشته‌ی "سرنوشت تاریخی حزب توده‌ی ایران" که امیدوارم فردمت مطالعه‌ی آنرا داشته‌ای، تاکید کرده‌ام که "مضمون اصلی مبارزات درون حزبی چند سال اخیر، مبارزه میان دو سیستم فکری کاملاً متضاد، دو اعتقاد متعاضد از اصالت طبقه‌ی کارگر و نقشی آن در انقلاب دموکراتیک، دو سبک و شیوه‌ی کار تشکیلاتی متباین، دو درک و نفعی متفاوت از نقش و ونلیغی حزب در ایران و روابط بین‌المللی آن بوده‌است. بدبسان همزیستی این دو دنیای بکلی متفاوت از یکدیگر و متضاد با هم غیر ممکن میبود." بن - ۴۷ و در جای دیگر، "بدین منوال، نیروهای بالنده و سالم حزبی که در جریان چند سال

مبارزات درونی فعالانه شرکت داشتند. در عمل به این نتیجدهی غلطی رسیدند که تضاد موجود با سیستم حاکم در حزب، تضاد آشتی ناپذیر است و چپار چوب بوروکراتیک و استبدادی حزب تودهی ایران امکان هرگونه تکامل سالمی را غیر ممکن ساخت. لذا تنها راه، خروج انقلابی از این تشکیلات فاسد است. " ص ۴۹

رهبری حزب با منطلهکاری و حذفبازی میخواهد بنام شهیدان راه طبقهی کارگر و آزادی حزب، که تو در نامدهات نمونههای آنرا اسم بردهای، از احساسات پاک توده‌اینها و روابط و علائق عاطفی آنان سوءاستفاده کرده و خود را در قالب آنان عرضه نموده و با قاطی کردن خود با این قهرمانان، همدردی و همبستگی توده‌اینها را داخل تشکیلات را جلب نماید.

اما حساب این رهبری فاسد و علاج ناپذیر حزب تودهی ایران و گروهی از کادرهای فرصت طلب و بی شخصیتی که مدیحه سرایان این رهبری هستند، از حساب توده‌اینها سالمی که هنوز هم به این تشکیلات پیوسیده وابسته‌اند و بد ویژه صدها و صدها توده‌ای سرگردان در داخل کشور، که از روی بی اطلاعی، به نحوی خود را در ابوابجمعی این حزب میبینند، جداست.

تو در خاطرات سیاسیات نشان داده‌ای که چگونه از همان آغاز تشکیل حزب تودهی ایران، مبارزه میان دو جناح سالم و ناسالم، انقلابی و رفرمیست، طرفداران مثنی اصولی و فرصت طلبان، تضاد میان نیک و بد، وجود داشته‌است.

در نوشتهی "سرنوشت تاریخی حزب تودهی ایران" تلاش کرده‌ام نشان بدهم چگونه همین مبارزه، که تو برای سالهای اول حیات حزب نشان داده‌ای همچنان ادامه داشته‌است و خودت شاهد آن بوده‌ای.

نیروهای سالم همیشه در بدنهی حزب و حتی در رهبری آن فعال بوده‌اند. اما متأسفانه تا بحال، سیستم بوروکراتیک حاکم بر حزب و بویژه رهبری آن، اجازه ندادده‌است که تضادهای درون جزئی بطور سالم و طبیعی رشد نموده و بدفع نیروهای سالم و انقلابی حل گردد.

ویژگی و موفقیت حرکت توده‌اینها مبارز در اینست که در جریان آن، نیروهای سالم و بالندهی حزب برای اولین بار موفق به نفی دیالکتیکی حزب توده ایران شدند. بدین معنا که در طی مبارزات خود، هر آنچه را که در این حزب منفی و فرسوده بود در همریخته و طرد کردند و هر آنچه را که مثبت و بالنده و بی عیب می نمود حفظ کرده و ارتقاء دادند. بدینجهت، جدا شدن و با انشعاب ما از حزب تودهی ایران یک واقعهی مثبت و درچارچوب تشکیلات بوروکراتیک و استبدادزدهی حزب، یک عمل ناگزیر و انقلابی بوده‌است. لذا نباید موجب نگرانی خاطر آن رفیق ارجمند باشد. ما اطمینان داریم که تو با آگاهی بیشتر از کم‌وکیف جریان، حتماً به تایید و تشویق آن خواهی پرداخت.

تاکید این نکته هم ضرورت دارد که با وجود جدا شدن جمعی ما، هنوز هم نیروهای سالم در صفوف آنچه که از حزب توده ایران باقیمانده‌است، یاعت میشود. ما این رفقا

را برادران تنی خود میدانیم. منتهی منتقدیم که کاربری و تاثیر گذاری رزمی آن بعد از خروج توده‌ایهای جدا شده از حزب، برای مقابله با ایندستگاه بوروکراتیک و غاصب و حیل‌گر که هرگونه حیات و عملکرد دمکراتیک در حزب را سلب کرده‌است، بسیار بسیار ضعیف شده است. ادامگی حیات بیشتر در چنان جوی، بتدریج نیروهای سالم باقیمانده را هرز داده و بی اعتبار خواهد ساخت.

لذا بنظر من، تنها راه حلی که در برابر اعضای حزب توده‌ی ایران باقیمانده‌است، بریدن از ایندستگاه و پیوستن به توده‌ایهای مبارز جدا شده از حزب است. هر تلاش دیگری برای احیای حزب توده‌ی ایران دیگر بیبوده میباید و آب در هاون کوبیدن است.

وحدت انقلابی توده‌ایهای سالم نه در چارچوب حزب توده‌ی ایران بلکه در خارج از آن و در صفوف و چارچوب تشکیلاتی توده‌ایهای مبارز جدا شده از حزب تحقق یافتنی است.

۲- حرف بسیار درست و آموزنده زده‌ای، که می‌دوئی این اشخاص تحولات اخیر دنیا را درک نکرده‌اند و خلاف آن رفتار میکنند. این افراد واقعا روح کنزروی ۲۷ و تحولات عظیم و ریشه‌ای را که رفیق کورباچف معمار آنست نفیسیده‌اند و هرگز هم قادر به درک آن نیستند. زیرا از فماش دیگری بوده و به دنیای استالین و میرجمفر باغروف تعلق دارند. رفیق کورباچف صریحا و علنا اعلام کرده‌است که در داخل حزب کمونیست اتحاد شوروی نیروهائی هستند که با تمام توان خود در برابر اقدامات وی برای تامین و تعمیم دمکراسی حزبی و اجتماعی و پالسازی حزب و جامعه از عناصر فاسد و منسطف و احیای نرمهای لنینی، مقاومت میکنند. از جمله‌ی این نیروهای محافظه‌کار و ارتجاعی، سیستم حزبی و دولتی حاکم بر آذربایجان را نمونه میاورند، که کمپارهی بختی از گردانندگان اصلی رهبری کنونی حزب توده‌ی ایران، حامیان آنهاست.

خاوری‌ها، صفری‌ها و لاهرودینا سمبل چنین مقاومت و محافظه‌کاری بوده و در آرزوی خاتمدی عصر کورباچف هستند.

رفیق کرامی البته من میفهمم وقتی که تو مینویسی "حزب ما هم بایستی این تحولات عظیم و ریشه‌ای را عمیقا درک نموده و گوشش بکند تا ما هم در امور حزبی راه درست را که راه دمکراسی، مردمی و انقلابی میتواند باشد." دنبال کنیم، منظور چه میباشد. تو میخواهی بد این آدمهای کند ذهن، محافظه‌کار بغیمانی که دنیا عوین شده‌است و باید پنبه‌ها را از گوش خود در آورده و غریاده‌ها را بستنود، چشمان کم سوری خود را باز کرده، تحولات حزب کمونیست اتحاد شوروی را ببینند و سمت حرکت را در یابند و خود را با اوضاع و احوال جدید تطبیق دهند و در امور حزبی راه درست و نوین دمکراسی، مردمی و انقلابی را در پیش گیرند.

اما اینجا یک مسالده‌ی اساسی و بنیادی مطرح است که اجازه میخوانم با تو که همواره یک کمونیست با شخصیت و مستقل‌الرای بوده‌ای و همدی ما را در اتحاد چنین راه درستی سرمشق بوده‌ای در میان بگذارم. چرا کمونیستهای ایرانی و بطور مستحق

توده‌اینها، باید همانند و منتظر باشند تا تحولاتی در حزب کمونیست اتحاد شوروی در جهت مثبتی بوجود آید تا آنها سرمستق خود قرار دهند؟

رفیق گورباچف صادقانه میگوید که چندین دهه عقب ماندگی داشته‌اند و "در بسیاری از زمینه‌ها در سطح دهه‌های ۳۰ و ۴۰ باقیمانده‌اند، در حالیکه جامعه در جریان حل مسائل اساسا متفاوتی بود." رفیق گورباچف در ادامگی صحبت خود تأکید میکند که "ریشه‌های اینوضع بلادشته‌های بسیار دور بر می‌گردد. باید آنها را در شرایط تاریخی مشخصی جستجو کرد که در آن به دلیل عواملی که میدانیم بحثهای جاندار و تفکر خلاق از تنوری و علوم اجتماعی رخت بریست و بجای آن، ارزیابیها و قضاوتهای آمرانه به حقایق شکست ناپذیری تبدیل شدند و کار تنوریک صرفا به تفسیر ارزیابیها و قضاوتها محدود گردید. ما کمونیستهای ایرانی که در درجگی اول در برابر انقلاب ایران و طبغدی کارگر و زحمتکشان مینیمان مسئولیت داریم، چه کناهی کرده‌ایم که حتما باید محکوم به چنین اوضاع و احوالی باشیم؟ چرا کمونیستهای ایرانی نباید مستغلا بیاندیشند و با عقل خود و خردجمعی در بارگی آنچه که برای حزب و مردم و زحمتکشان ایران صلاح است تصمیم بگیرند؟ مگر مارکسیسم - لنینیسم علم نیست؟ پس چرا کمونیستهای ایرانی شایستگی و قدرت فراگیری مستقل آنها ندارند و باید دبگران، که به جوامع متفاوتی تعلق دارند و با مسایل دیگری سروکار دارند، و لوهه قدر عزیز و مورد احترام ما باشند، باید راهبر و راهنمای ما حتی در مسایلی باشند که مستقیما به جنبش کمونیستی ایران مربوط میشود.

خوشبختانه ما با اندیشه و عقل مشخص و مستقل خود از حزب و رهبری، مبارزه برای تامین دمکراسی حزبی و استقرار نرمیای لنینی، مبارزه برای پایان دادن به شیوه‌ها و رواینها ناسالم را در اوح دوران برژنف آغاز کردیم. درست است که آنوقت سرکوب شدیم اما با استقامت و انظمیمان به صحت راه خود، مبارزه را ادامه دادیم.

ما خوشحالیم، صادقانه هم خوشحالیم که تحولات اخیر در اتحاد شوروی از جپاتی حفانیت مبارزات ما را نشان داد. آرزوی ما اینست که اقدامات ر. گورباچف در پاکسازی و مبارزه با فساد و انحلاط و دمکراتیزه کردن حزب و جامعه و انسانی تر کردن سیمای سوسیالیسم آنقدر گسترش یافته و تعمیق بیاید که دامنه آن به فرقهی دمکرات آذربایجان و حزب تودهی ایران هم برسد. مسلما چنین روزی را از صمیم قلب جشن خواهیم گرفت. زیرا مقدم بر هر چیز، اثبات گر این حقیقت خواهد بود که راه لنینی که کنگره ی ۲۷ از سر گرفته است، تعمیق همه جانبه یافته و برکشت ناپذیر شده است.

وقتی رفیق گورباچف از ضرورت "تجدید سازماندهی و روند دمکراتیزه کردن عمیق لازم" و "تغییرات بنیادی و واقعا انقلابی در تمام عرصه‌ها" سخن میگوید، تأکید میکند: "چنین چرخش رادیکالی به این دلیل ساده ضروری است که ما هیچ راه دیگری نداریم. ما نمیتوانیم عقب بنشینیم. بعلاوه جایی برای عقب نشینی نیز نداریم. ما ونلیغه داریم بدون تزلزل و پیگیرانه مشی پلنوم آوریل و کنگره ۲۷ را عملی سازیم، به پیش رویم و جامعه را به سلاح کیفا نوینی برسانیم." این صحبتها الهام بخش ما و مایندی



آن چیزی که ما از رفیق کورباچف، و رفقای شوروی انتظار داریم در درجدهی اول این نیست که ترتیبات غنی یک پلنوم وسیع قانونی یا یک کنفرانس معتبری را فراهم ببینند و برای حل بحران حزب توده‌ی ایران میانجیگری کنند. ما قویا معتقدیم و بر این پایه هم عمل میکنیم که مسایل مبتلی به جنبش کمونیستی ایران را خودمان و با کمک سایر گردانهای کمونیستی ایران حل نمائیم.

انتظار ما از رفیق کورباچف و رفقای شوروی در درجدهی اول اینست که پشتیبانی مادی و معنوی خود را از ایندستگاه فاسدی که بنام حزب توده‌ی ایران آبروی کمونیستهای ایرانی را در برابر زحمتکشان و مردم ایران بر باد میدهد و به اعتبار و حیثیت خود اتحاد شوروی در جامعه‌ی ایران صدمه می‌رساند، بردارند. زیرا این دستگاه بدون کمکهای مادی و معنوی رفقای شوروی دو ماه دوام نمی‌آورد. واقعیت اینست که بخشی از توده‌های شریف، علیرغم خون‌دلی که از این رهبری فاسد و منحله و نالایق دارند و هیچ امیدی هم به آینده‌ی آن ندارند، عمدتا بخاطر احترام و اعتقاد و دلبستگی به اتحاد جماهیر شوروی است که در داخل این مخروبه که هر لحظه ممکنست بر سرشان خراب شود، به انتظار معجزه نیتستند. آنروزیکه حزب کمونیست اتحاد شوروی به واقعیت جنبش کمونیستی ایران، آنچنانکه امروز هست بنگرد و بخشی را در برابر بخشی دیگر ممتاز نسازد، فقط پس از آنستکه محیل واقعا سالم و قابل اطمینان و شرایط لازم برای استقرار روابط برادرانه و برابر و همبستگی انقلابی واقعی بین کمونیستهای ایرانی و حزب کمونیست اتحاد شوروی بوجود خواهد آمد. زیرا همانگونه که انگلس آموخته‌است، همبستگی بین‌المللی فقط بین برابرها ممکنست. من بارها نوشته‌ام و در آخرین ملاقاتمان هم در ایروان تاکید کردم که ما با شوروی ستیزی که جوهر آنرا کمونیزم ستیزی تشکیل میدهد قویا مرزبندی داریم و هرگز در چنین جریاناتی شرکت نخواهیم کرد. آنچه ما میخواهیم و تو هم یک عمر برایش مبارزه کرده‌ای، جز استقرار یک روابط بین‌المللی سالم مبتنی بر "همبستگی، پشتیبانی متقابل، احترام به استقلال و برابری حقوق و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر" نمیباشد. (اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارلاری مسکو ژوئن - ۱۹۶۹).

متوق ما در ادامهی راهی که در پست گرفته‌ایم این سخنان رفیق کورباچف در کنفرانس ۲۷ میباید که تاکید میکند. "حزب کمونیست اتحاد شوروی بر آن نیست، که احزاب کمونیست باید همواره یکسان بیاندیشند و در تحلیل مسایل، هم نلر باشند. به نظر ما تنوع اندیشه‌ها به معنی تفرقه‌ی جنبش نیست، از سوی دیگر وحدت نیز ارتباطی بهم شکل، دنبالدرویی، مداخله در امور یکدیگر و ادعای یک حزب مبنی بر دانستن انحصاری حقیقت ندارد." آیا رهبران حزب توده‌ی ایران ظرفیت درک این معضلات را دارند؟

ما صمیمانه سواسار استقرار پیوند پیکارچوینای کمونیستی و انقلابی با مادی احزاب کمونیستی و کارلاری جهان و بلور کاملا طبیعی، در درجدهی اول با حزب

کمونیست اتحاد شوروی هستیم. اعتقاد ما از روابط ناسالم گذشته و موجود به معنای خصوصیت با احزاب برادر نیست. انتقادات ما در این رابطه، از موضع رفیقانه و با دلسوزی به مبارزه مشترکمان علیه ارتجاع و امپریالیسم و برای تامین صلح جهانی و پیروزی سوسیالیسم است. پیوند پیکار جویانه و استقرار روابط و همبستگی بر پایه سالم، در درجه اول اعتبار بین المللی اتحاد شوروی را در جهان بالا میبرد.

یادآوری این نکته هم ضرورت دارد، دیگر مدتهاست که جنبش کمونیستی ایران در حزب توده ای ایران خلاصه نمیشود و در انحصار آن نیست، بلکه این جنبش مستقل از آن وجود دارد و میرزد. این جنبش علیرغم تشنگی و پراکندگی صفوف آن، از درجات معین و امید بخشی از بلوغ برخوردار است. بخش عمده این گردانهای کمونیستی به مناسبت خطاها و انحرافات بی شمار رهبری حزب توده ای ایران نسبت به این حزب بی اعتمادند و از هرگونه تماس و رابطه و اتحاد عمل با آن، حتی در کوچکترین مسایل سیاسی - اجتماعی و مبارزاتی، احتراز میکنند. حزب توده ای ایران اینک در انزوای کامل بسر میبرد و در میان توده های زحمتکش و مردم ایران بویژه بمناسبت سیاست اپورتونیستی و دنباله رویی اش از روحانیت مرتجع ایران و لطمات و صدماتیکه از این جهت به کل جنبش چپ ایران وارد آورده است، به حق خشمگین هستند.

توده ایهای مبارز جدا شده از حزب صادقانه سوال میکنند که چرا احزاب برادر و بویژه حزب کمونیست اتحاد شوروی که کاملاً از اوضاع داخلی آن با خبرند، هنوز هم در "زنده" نگهداشتن این جسد نیمه جان اصرار میورزند!

رفیق اردشیر گرامی!

برای اطلاع تو باید بگویم که توده ایهای مبارز جدا شده از حزب، در حال حاضر در کار تدارک نهائی روند دمکراتیک اعلام موجودیت و بیان هویت هستند. بزودی کنفرانس تدارکاتی سرتاسری با شرکت نمایندگانی از سازمانهای کشوری مختلف برگزار خواهد شد. هدف عمده ای آن انتخاب یک هیات موسسان است که سازماندهی یک نشست صلاحیتدار سرتاسری را بعهده خواهد داشت. در این نشست صلاحیتدار سرتاسری است که اعلام موجودیت رسمیت خواهد یافت، ما امیدواریم و حتی اطمینان داریم که رفیق اردشیر با پشتیبانی و راهنماییهای خود، بهیچ فرزندان خود دلگرمی و قوت قلب نخواهد داد.

از غول من به آیاخانم این "حیات بولداسی" نازنینت که از تو مواظبت میکند و با وجود بیماری زحمت کشیده نامه ی مشروح ترا مایشین کرده و امکان داده است که ما از نظریات و راهنماییهایت بهره مند شویم، سلام برسان.

سلامتی و طول عمر هر دو را آرزومندم

بابک

# تاريخ سياسى ارتش ايران

(۲)

نيروهاى نظامى ايران ورقابست

روس وانگليس (۱۹۲۱-۱۸۵۸)

در آغز قرن بيستم، ايران در خاورميانه، مثل چين در آسياى شرقى،- اتيوپى در آفريقا وتايلند در آسياى جنوب شرقى جزو كشورهاى نيمه مستعمره محسوب ميگشت. بدين معنى كه داراى شاه ووزيربومى ودولت ومجلس ايرانى بوده ولى فاقد حاكميت سياسى واقعى بود واز نظر اقتصادى ومالى نيز وابسته به نيروهاى خارجى بويژه انگليس وروس بود. موسسات مالى كشور زير كنترل بانكهاى خارجى قرار داشت. انحصار معادن وامتيازات گمركى بِنفع روس وانگليس تنظيم شده واز رشد طبيعى اقتصاد متكى بخود ومستقل جلوگيرى شده بود. در تحت اين شرايط واردات وصادرات تجارى ايران درگرووام- هاى اسارت آور كه شاهان از كشورهاى خارجى قرض ميگرفتند قرار داشت ونيروهاى استعمارگر شريانهاى اقتصادى كشور- وسائلى ارتباط، نقليه وراههاى مرصلاطى وكشتيرانى- را در دست خود گرفته واز راه تطميع و فريب وتهديد شاهان انقيا دطلب قاجار به وهمكارى بخشى از مذهبى هاى ارتجاعى و اشرافيون زمين دار وبا تحميل معاهدات تحميلي وغير عادلانه به چپاول ثروتهاى طبيعى وانسانى در ايران دست انداخته بودند. (۱۶)

ازلحاظ نظامى نيز ايران عارى از هر نوع حاكميت بود. در واقع

از زمان رشد انقلاب مشروطیت ایران تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و ایجاد قشون متحدالشکل ایران تحت دیکتاتوری رضاخان ارتشش ایران بدون داشتن یک رهبری واحد بطور پراکنده و غیر منسجم از پنج بخش مجزا از هم تشکیل میافت: (۱۷)

۱- نظام قشون معمولی ایران که بقایای نیروهای نظامی سنتی "بنیچی" بود که در زمان صفویه ایجاد و رشد کرده و در اوایل عهد قاجاریه دوباره بعد از مدت‌ها پراکندگی و "ملوک الطوائفی" حاکم احیاء شده بود ولی در جریان نیمه دوم قرن نوزدهم در اثر رقابت‌های خانمانسوز روس و انگلیس برای تسلط بر ایران به وضع فلاکت بار پراکندگی و وابستگی افتاده بود.

در آغاز قرن بیستم و در بحبوحه انقلاب مشروطیت، چون این بخش کاملاً به تحلیل رفته و کمالیزه شده بود دیگر عملاً "نمی‌توانست به عنوان یک نهاد منسجم و متمرکز نظامی در خدمت انقلاب مشروطیت ایران قرار گیرد.

۲- قشون قزاق که تحت فرماندهی افسران روسی قرار داشته و عمدتاً "منافع امپریالیسم روسیه تزاری را در ایران حفاظت میکرد. قشون قزاق که از بین ایرانیان سربازگیری میشدند در شمال ایران که "حوزه نفوذ" روسیه بود متمرکز بودند. تا آغاز انقلاب بلشویکی تحت رهبری لنین، در روسیه، قشون قزاق از طریق افسران روسی عملاً بخشی از نیروهای نظامی روسیه در ایران را تشکیل می‌داد.

۳- ژاندارمری "خزان" ایران که تحت سرپرستی افسران سوئدی بوجود آمده بود و انگلیس‌ها میخواستند رهبری آن را بعهده بگیرند. از درون ژاندارمری افسران لایق و میهن پرست ظهور کردند که در تاریخ معاصر ایران در مبارزه علیه استبداد و استقرار استقلال ایران کوشش‌های ارزنده کردند که مادر جای خود از کارآنان اسم خواهیم برد.

۴- تفنگداران جنوب ایران که اکثر سربازان آن متعلق به

خودانگلیس بوده و از هندوستان که مستعمره انگلیس بود عضوگیری میشدند. این قشون عمدتاً " در جنوب ایران متمرکز بوده و از منافع انگلیس در حوزه خلیج فارس حفاظت میکرد. این نیروی نظامی نیز مثل قزاق‌ها ضربات مهلکی بر پیکر انقلاب ایران در "حوزه نفوذ" انگلیس در جریان سال‌های انقلاب مشروطیت وارد ساخت.

۵- بریگا مرکزی در تهران که مسئولیت حفظ و حراست از پایتخت و سلطنت احمدشاه قاجار را بعهده داشت ولیکن به جهت بیکیفیتی و خیانت رهبری آن، بریگا دعماً در جریان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ توسط سیدضیاء - رضاخان نتوانست موثر واقع گردد و در عرض چند ساعت تهران را تحویل کودتاچیان داده و تسلیم و خلع سلاح گشت.

در فصل اول چگونگی نظام سنتی و رشد نیروهای نظامی و سازمان‌دهی آن تا پروسه نیمه مستعمره شدن ایران شرح داده شد. در این فصل بطور مختصر تاریخ‌پیدایش و تکامل "قزاق‌ها"، "ژاندارمری" "بریگا مرکزی" و "پلیس و تفتگذاران جنوب" تا آغاز ایجاد قشون متحدالمرکز و متحدالشکل در زمان دیکتاتور رضاخان مورد بررسی قرار میگیرد.

### لشگر قزاق

(۱۸)

تاریخ تشکیل سواره قزاق در ایران به سال ۱۸۷۹ برمیگردد. در آن سال ناصرالدین شاه در سفر دوم خود به اروپا از تزار روسیه خواست که افسران قزاق روسی را به ایران بفرستد تا آنها به سربازان ایرانی "مشق قزاقی" دهند. (۱۹) شاه و درباریان برای حفظ سلطنت و منافع خود در مقابل خشم و ناراضی مردم، که میرفت به عصیان‌ها و جنبش‌ها متیازات تبدیل گردد، بیشتر از هر زمانی احساس احتیاج به یک چنین نیروی نظامی می‌کردند. روسیه تزاری نیز بدلیل روشنی از این امر و درخواست با "آغوش باز" استقبال کرد. (۲۰) در مجموع رقابت بین روس و انگلیس در این زمان، بدون شک ایجاد قشون قزا

در ایران ، که بعدها عملاً" به یک لشکر تبدیل شد ، یکی از پیروزیها بزرگ سیاسی و نظامی روس علیه رقیب دیرینه اش انگلیس ————— در ایران بود . در بخش بعدی این فصل شرح خواهیم داد که چگونه انگلیس ها نیز با ایجاد "تفنگداران جنوب" در ایران توانستند "موازنه قدرت" را در مقابل نفوذ روس ها از نظر نظامی بوجود آورند . در هر حال ، برای روسیه تزاری تشکیلات نیروی قزاق ها "مشتی قوی بود برای کوفتن مصالح انگلیس ها" در ایران و هم اینکه این نیروی نظامی "هروقت ایجاب میکرد تحت نظر افسران روسی مصالح و منافع روس ها را به خوبی "تامین و مستقر" میکرد . (۲۱)

قزاق ها با اینکه خود ایرانی بودند ولی افسران و فرماندهان آنها همه روسی بوده و حقوق و فرامین خود را از پایتخت روسیه تزاری ، سن پترزبرگ ، دریافت میکردند . (۲۲) در اوایل هدف اصلی قزاق ها حفاظت از منافع روس ها در رقابت با انگلیس ها و توسعه نفوذ نظامی روسیه تزاری در خاک ایران بود . ولی با اوج گیری مبارزات استقلال طلبانه مردم در عصر مشروطیت (۱۹۱۱-۱۹۰۵) قزاق ها علاوه بر حفظ منافع روس ها در ایران وظیفه پیدا کردند که از تاج و تخت محمدعلیشاه ، در قبال آزادی خواهان مشروطه طلب نیز نگهداری کنند .

بعد از پیروزی مشروطیت و افتتاح مجلس اول ، نمایندگان مردم در مجلس خواستند که با تصویب یک قانون متمم نیروی قزاق را تحت فرمان وزارت جنگ ایران در آورند . در این زمان (۱۹۰۷) کلنل لیاخوف فرمانده کل قزاق ها بود .

روس ها از اینکه انقلاب مشروطیت و ترویج اندیشه های مترقی منافع روس ها را در ایالات قفقاز و آسیای مرکزی بخطر انداخته بود ، به لیاخوف دستور دادند که تدارک کودتای نظامی علیه مشروطیت را دیده و سلطنت استبدادی را بسرکردگی محمدعلیشاه

دوباره به ایران برگرداند. در آغاز تابستان ۱۹۰۸، لیاخوف نیروی بریگاد قزاق را با افزودن سلاح های جدید تقویت کرد. او "دو عراده توپ شیندربرگردان توپخانه اضافه کرده و" دو آتشبار کامل تشکیل داد. علاوه بر این ها، قزاق های یک "گروهان مسلح به مسلسل های سنگین از نوع ماکسیم" را نیز تشکیل دادند. (۲۳)

در دهم ماه ژوئن سال ۱۹۰۸، قزاق های کودتائی به نفع محمدعلیشاه به ساختمان مجلس هجوم برده و آن را به توپ بستند. در این جریان قزاق ها تحت رهبری لیاخوف آزادیخواهان، روزنامه نگاران و نمایندگان مشروطه طلب مجلس را با اعدام کردند و این در زندانها تحت شکنجه قرار دادند: بدینوسیله "استبداد صغیر" محمدعلیشاه را مستقر ساختند.

کودتای ضدملی محمدعلیشاه باعث قیام آزادیخواهان در تبریز تحت رهبری ستارخان و باقرخان شد. قزاق ها بفرمان محمدعلیشاه به تبریز حمله کرده و آن شهر را بمدت یازده ماه تحت محاصره قرار دادند. علیرغم وحشیگری قزاق ها و خیانت شاه مبارزه و استقامت تبریز بیپایان بوده و سراسر ایران را دوباره به جنب و جوش انداخت. در ماه ژوئیه ۱۹۰۹ مشروطه طلبان با بسیج و وحدت خود نتوانستند بعد از فتح تهران، محمدعلیشاه را از سلطنت خلع و به روسیه تبعید سازند.

پیروزی مشروطیت برای دومین بار و افتتاح مجلس دوم دوباره دولتمردان را به فکر انداخت که در مورد نظام ایران و امور مالی مربوط به نیروهای نظامی اقداماتی کرده و یک ارتش ملی و دمکرات بوجود آورند. اوج گیری مبارزات مردم و شهرت مشروطیت بالاخره دودولت روس و انگلیس را ب فکر ثباتی انداخت. روس ها و انگلیسها به دولت خواهان سرکوبی مشروطه ایران بودند، اولاً آنهارسوخ اندیشه های مترقی مشروطه طلبی را به مستعمرات خود در آسیای مرکزی و هندوستان خطر بزرگی به منافع خود

میدیدند. دوما، در این زمان (۱۹۱۱-۱۹۰۹) آلمان‌ها و عثمانی‌ها نیز دست به دست هم داده و بتدریج میخواستند که بمناطق و حوزه های نفوذ روس و انگلیس رسوخ کنند. در آخر سال ۱۹۱۱، روسها و انگلیسها مشترکا "در ایران مداخله نظامی کرده و بباستن مجلس به عمر مشروطیت دوم پایان بخشیدند. در این یورش نظامی، قزاقها مثل سابق از هیچ جنایتی فروگذار نکردند و در روز عاشورا عالم معروف تبریز ثقیف الاسلام راهمراه با هفت نفر از همراهانش بدار آویخته و بعدا "در مشهد" مرقد مطهر حضرت رضا" رابتوپ بسته و در شهرهای مختلف ایران مرتکب جنایات متعددی گشتند.

در جریان جنگ جهانی اول ۱۹۱۸-۱۹۱۴، روسها صفحات شمال ایران را بطور علنی اشغال نظامی کرده و به بهانه جلوگیری از توسعه قدرت آلمان و ترکیه عثمانی شهرهای ایران را مورد تاخت و تاز قرار داده و آزادیخواهان و استقلال طلبان ایران را بقتل رسانیده و عملا "شمال ایران را به صحنه جنگ علیه عثمانیها تبدیل ساختند. در این دوره قزاقها نیز بطور مستقیم تحت رهبری فرماندهان ارتش روس، که وارد خاک ایران شده بودند، قرار گرفته و مثل سربازان روسی به آزار و اذیت مردم می پرداختند.

بعد از پیروزی انقلاب اکتبر توسط بلشویکها به رهبری لنین در روسیه (۱۹۱۷) قزاقها و فرماندهان شان در ایران نیز مثل دیگر بخش هوادار لنین و انقلاب بلشویکی (روسهای سرخ) و بخش دیگر ضد انقلاب بلشویکها و هواداران با زگشت تزارها (روسهای سفید)، افسران قزاق طرفدار بلشویکها همراه سربازان روسی که در این زمان در شمال ایران بسویژه در آذربایجان بودند به آزادیخواهان و استقلال طلبان ایران پیوسته و در تبریز و سپس در رشت



خدماتی درخور تحسین به انقلاب رهایی بخش مردم انجام دادند (۲۴). شیوع اندیشه های بلشویکی به درون قزاقها و کمکهای بیدریغ آنان به میهن پرستان ایران باعث وحشت انگلیسها شد. در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ انگلیسها خواستند که رهبری قزاقها را تحت فرماندهی افسران ضد بلشویک قرار داده و آنرا عملاً بسوی نیروهای خود در شمال ایران علیه دولت جوان لنین در روسیه شوروی تبدیل سازند. بدین جهت آنها در سال ۱۹۲۰، طی یک کودتای در درون رهبری قزاقها و با استخدام ستاروسلسکی، که افسر ضد بلشویک و طرفدار امپراطوری تزارها بود، به ریاست قزاقها توانستند لشکر قزاقها را تحت نظارت نظامی سیاسی انگلیسها در ایران قرار دهند. (۲۵) از آن به بعد حقوق و دیگر مخارج قزاقها از طرف بانک انگلیس در ایران ( شاهنشاهی ) پرداخته میشد. در آغاز سال ۱۹۲۱، انگلیسها نقشه کودتای نظامی علیه دولت قانونی ولی ضعیف ایران را، که مدتها بود تدارک دیده بودند توسط رضاخان و سیدضیاءالدین طباطبائی بمسورد اجرا گذاشتند. رضاخان، که میرپنج رئیس قزاق گردان آتشی ریاد قزوین بود، بان نزدیک به ۲،۰۰۰ قزاق در شب سوم اسفند ۱۲۹۹ (۲۱ فوریه ۱۹۲۱) وارد تهران شده و طی کودتای زمام امور مملکت را بدست گرفت.

بلافاصله بعد از کودتا، رضاخان طبق درخواست انگلیسها در جهت متحدالشکل و متحدالمرکز ساختن نیروهای ارتش شروع بکار کرده و - قزاقها را نیز، مثل دیگر ارکانهای نظامی، در ایران در ارتش واحد تحت رهبری خود ادغام کرد.

ژاندارمری

بعد از پیروزی مشروطه طلبان علیه محمدعلیشاه در ۱۹۰۹ و افتتاح

مجلس دوم در ۱۹۱۰، دولت ایران برای اینکه به وضع مالی - خزانه داری (بودجه دولتی) و اخذ مالیات سروسامانی دهد - مجلس پیشنهاد کرد که مورگان شوستر امریکائی را به عنوان مستشار امور مالی استخدام کند. مجلسیان که اکثراً "ضدانگلیسی و ضد روسیه تزاری بودند و امریکا را یک قدرت دوردست از ایران ارزیابی میکردند شوستر را استخدام کرده و به ایران دعوت کردند. در آن زمان امریکا، که بتازگی بعد از پیروزی در جنگ های امریکا و اسپانیا (۱۹۰۱-۱۸۹۷) به قدرتی بزرگ در صحنه بین المللی تبدیل شده بود، در جهت اخذ اسام و رسم در کشورهای مختلف جهان منجمله در خاور میانه تقلامیکرد.

شوستر در مدت کمی که در ایران ماند (از مه ۱۹۱۱ تا ژانویه ۱۹۱۲) بوضع آشفته مالی ایران سروصورتی داده و اقدام به اصلاحاتی در جهت اخذ و جمع آوری موثر مالیات و تعادل بودجه کشوری نمود. مسلماً "اقدامات شوستر نمیتوانست مورد موافقت دولتین انگلیس و روس، که همیشه خواهان نفوذ کامل در امور مالی و اقتصادی ایران بودند، قرار گیرد. بدین جهت آنها برای تخریب در کارهای شوستر دست به تحریک زمینداران و تجار در مناطق نفوذ خود زده و بدینوسیله عدم امنیت در شهرها را بوجود آوردند. شوستر نیز از پساننشسته و برای اینکه مالیات بطور منظم و مرتب جمع آوری گردد دست به ایجاد ژاندارمری زد که در تحت اداره خزانه داری و وزارت مالیه ما مور جمع آوری مالیات گردد. اکثریت نمایندگان مجلس دوم پیشنهاد شوستر را پسندیده و لایحه ایجاد ژاندارمری را تصویب کردند.

علیرغم مخالفت شدید دولتین روس و انگلیس، شوستر با لاجرم موفق شد که از طریق سوئدیها در ایران ژاندارمری را بوجود آورد. مستشاران سوئدی در اوت ۱۹۱۱ بعد از مذاکرات لازم با اولیای امور در ایران وارد تهران شده و اقدام به تربیت کادرهای

ژاندارمری کردند. این مستشاران را افسری سوئدی به اسم یالمارسن رهبری میکرد. یالمارسن شخصی مدبر و افسری بسیار جدی و بیسیپلین بود. از اول آشکار بود که اصلاحات یالمارسن در امور خزانه داری و سیاست مالیات با مخالفت روس و انگلیس روبرو خواهد گشت.

وقتی که روس ها و انگلیس ها متوجه شدند که مجلس ایران ، بطور مستقل و با پشتیبانی مردم و احزاب سیاسی ، یک رشته اصلاحات در امور مختلفه ، منجمله اخذ مالیات و ایجاد امنیت در راه ها را بدون موافقت و رضایت آنها انجام میدهد دست به همکاری زده و از رقابت علیه همدیگر دست برداشتند . آنها خواستند که با اخراج شوستر از ایران و تضعیف ژاندارمری و رهبری یالمارسن دولت و مجلس ایران را دچار بحران ساخته و بدین وسیله با تضعیف دولت بتوانند به ادامه اقدامات اقتصادی دیگر و هم چنین گسترش بیشتر حوزه های نفوذ خود نایل گردند .

در نوامبر ۱۹۱۱ ، روسیه تزاری با رضایت انگلیس ها دو " اولتیماتوم " به دولت ایران فرستاده و در آنها تلویحا " تهدید بسه مداخله نظامی و اشغال ایالات شمال ایران را کرد . در ایستادن اولتیماتوم ها روس ها خواستار انحلال مجلس دوم ، اخراج شوستر از ایران و عدم مداخله نظامی ژاندارمری در مناطق تحت نفوذ روس ها بودند . بعد از دو ماه بحران و عدم قاطعیت در مقابل تهدید روس ها ، بالاخره دولت ایران الزاما " تسلیم اولتیماتوم روس ها شد و مجلس دوم منحل گشت . در همین زمان علیرغم مخالفت و مقاومت مردم ، شوستر نیز تحت فشار روس ها و انگلیس ها ایران را ترک کرد . (۲۶)

علیرغم حمله مشترک نظامی روس و انگلیس و مداخله در امور داخلی ایران در جریان سال ۱۹۱۲ ، ژاندارمری ایران از بین نرفت افسران سوئدی در ژاندارمری به تربیت افسران ایرانی ، که

بعدها درامور ژاندارمری و درمیهن پرستی لیاقت شایانی نشان دادند، پرداختند. افسران ژاندارمری شدیداً " علیه انگلیس و روس در ایران بودند و بدین جهت در طول جنگ جهانی اول، وقتیکه ایران به میدان تجاوزات نظامی روس و انگلیس قرار گرفت و بیطرفی ایران مورد نقض قرار گرفت، ژاندارمها علیهم السلام روس و انگلیس بمبارزه برخاستند. موقعی که ملیون و دمکراتها راهی جنوب شده و در "مهاجرت" دولت ائتلافی در تبعید را بوجود آوردند ژاندارمها نیز به آنها پیوسته و تا زمانی که دولت ائتلافی در جنوب ساکن بود ژاندارمها نیز با آن همکاری میکردند.

این امر که ژاندارمها مستقل از قدرت روس و انگلیس در ایران عمل میکردند و در بعضی موارد بسوی آلمانیها و ترکیه عثمانی تعایل نشان میدادند شدیداً " نمایندگان روس و انگلیس را در ایران بوحشت انداخت. در نتیجه تحریکات روس و انگلیس با لآخره در ۱۹۱۶ افسران سوئدی ایران را ترک کردند ولی ژاندارمری از بین نرفت.

از ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۵، انگلیسها خواستند که رهبری ژاندارمری را نیز مثل قزاقها قبضه کرده و در خدمت اهداف انگلیسها قرار دهند ولیکن در این امر موفقیتی کسب نکردند. با اینکه وضع ژاندارمری بعد از رفتن افسران سوئدی بسیار فلاکت بار شد و پرداخت حقوق افراد آن مدتها بتعویق افتاد ولی از درون ژاندارمری، افسران لایق و میهن پرست زیادی ظهور کردند که در جریان جنبش مردم علیهم السلام قرارداد ۱۹۱۹ ایران - انگلیس و سپس در مبارزه علیه عروج رضا - خان به قدرت نقشهای ارزنده ایفاء کردند. کلنل محمد تقی - خان پسیان در خراسان و ماژور ابوالقاسم لاهوتی در آذربایجان از معروفترین افسران این بخش از ژاندارمری را تشکیل میدادند که هر دو علیه دیکتاتوری رضا خان در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ مبارزات چشمگیری را در خراسان و آذربایجان رهبری کردند.

قبلا اشاره شد که بعد از " جنگ هرات " و انعقاد قرارداد " معاهده پاریس " رقابت بین انگلیس و روس بویژه در زمینه های نظامی و اقتصادی افزایش یافت . بعد از ایجاد قشون قزاق ، انگلیسها در صدد برآمدند که نیروی نظامی متعلق به خود را در ایران در حوزه نفوذی خود بوجود آورده و از نظر نظامی نیز از منافع خود در جنوب ایران حفاظت کنند . در جریان انقلاب مشروطیت ، انگلیسها تدارک ایجاد این نیرو را بطور جدی تری مطرح کردند . آنها در اول فکر کردند که اگر بتوانند رهبری نظامی ژاندارمری را قبضه کنند میتوانند در مقابل نیروی نظامی رقیب خود در ایران ( روسیه ) تعادل نظامی را حفظ کنند . ولی ، همانطور که قبلا " شرحش رفت ، انگلیسها در این مورد با افسران سوئدی که در این موقع مشغول تربیت کادر ژاندارمری در ایران بودند ، در تضاد افتادند . آنها زمانی که از تسلط خود بر ژاندارمری ایران دل سرد گشتند بلافاصله به ایجاد نیروی نظامی مستقل خود در جنوب اقدام کردند . در این امر انگلیسها فعالیت آلمان قیصری و ترکیه عثمانی در جنوب ایران را نیز بهانه قرار دادند که با مخالفت روسها از یکطرف و مردم و دولت ایران از طرف دیگر روبرو گردند .

در بحبوحه جنگ اول وقتی که آلمانها و عثمانیها در ۱۹۱۵ چندین موفقیت چشمگیر نظامی ، بویژه در خاور میانه عربی ، بدست آوردند روسها و انگلیسها دوباره از رقابت در ایران دست کشیده و به عنوان متفقین عهدنامه های مختلفی ، که عموماً " نیزتسا پیروزی بلشویکها در روسیه سری باقی ماندند ، بین خود منعقد ساختند .

بررسی جزئیات این عهدنامه ها از حوصله این نوشته خارج است در این جا فقط به یکی از آنها ، که به اسم " معاهده سری ۱۹۱۵ بین روس و انگلیس " است ، اشاره میکنیم . این معاهده تفهیم

ایران به مناطق نفوذ بین انگلیس و روس را ، که قبلاً " در سال ۱۹۰۷ منعقدگشته بود ، تایید و تصدیق کرده و منطقه "بی طرف" را نیز منحل اعلام داشت . این تبنانی سری عملاً " استقلال و تمامیت ارضی ایران را نقض کرده و به دولتین روس و انگلیس این امتیاز را قائل شد که هر یک بتوانند نیروی نظامی خود را در منطقه نفوذ خود بجا آورد . بعد از آن طبق این قرارداد سری ، روس و انگلیس علیرغم اعلام بیطرفی از طرف دولت ایران به مداخلات نظامی خود در ایران سرعت بخشیدند . در جریان سالهای ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ ، روسها به توسعه قزاقها در شمال ایران پرداختند که قبلاً " اشاره رفت و انگلیس هم در جنوب ایران در ماه اوت ۱۹۱۶ به تشکیل تفنگچیان جنوب ایران " یا " اسپار " اقدام کردند . فرماندهی این نیروی نظامی به ژنرال پرسی سایکس و یک عده از افسران انگلیسی مقیم هندوستان داده شد . ( ۲۷ )

در این زمان نخست وزیر ایران و شوق الدوله بودند که به خاطر وابستگی به انگلیس بلافاصله ایجاد این نیروی نظامی را برسمیت شناخت ولی دولتهای بعدی ایران بویژه کابینه های مستوفی - الممالک و مشیر و الدوله در سالهای ۱۹۱۷ و ۱۹۲۰ ، این نیروی نظامی را برسمیت نشناختند . علت این امر مخالفت و اعتراض شدید احزاب سیاسی و مطبوعات در ایران نسبت به ایجاد این نیروی نظامی بیگانه در جنوب ایران بود .

در مقابل مبارزات مردم و اعتراض شدید کابینه های مستوفی - الممالک و مشیر و الدوله ، انگلیسها حالت دفاعی گرفته و در اسناد و انتشارات خود ایجاد " پلیس جنوب " را ناشی از جنگ جهانی و مقابله با متحدین ( آلمان و ترکیه ) و حراست از راههای جنوب و حفظ شبه قاره هندوستان قلمداد کردند . آنها در توضیحات و توجیحات خود بطور ضمنی قول دادند که بلافاصله بعد از پایان جنگ و رفع خطر از جانب متحدین ، " پلیس جنوب " را تحسنت

فرماندهی قشون دولت مرکزی قرار خواهند داد .

ولی بعد از پایان جنگ جهانی اول، انگلیس ها "پلیس جنوب" را منحل ساختند . این دفعه آنها در مقابل اعتراض مردم و سئوال مطبوعات به بهانه اینکه میخواهند از توسعه "خطر سرخ" و "بلشویزم" به جنوب ایران و هندوستان جلوگیری کنند به توجیه وجود "پلیس جنوب" پرداخته و حتی به تقویت بیشتر آن از نظر تسلیحات و سازماندهی نیز اقدام کردند . (۲۸)

در این زمان انگلیسها ، بخاطر کشف نفت در ایران و نقض استراتژی که نفت در جنگ بازی کرده بود و بخاطر اینکه از ایران بعنوان پایگاهی جهت حمله به روسیه شوروی استفاده کنند ، در صدد برآمدند که اساساً "با عقد یک قرارداد دهمه جانبه ایران را در کل منطقه نفوذ خود تبدیل ساخته و ارتش ایران را نیز ، برای حفاظت از منافع انگلیس در مقابل روسیه شوروی تحت رهبری فرماندهان انگلیسی ، متحدالشکل ساخته و تحت یک فرماندهی کل در آورند .

طبق ماده سوم قرارداد ۱۹۱۹ ایران - انگلیس ، قرار شد که ارتش ایران متحدالشکل گشته و در ضمن "پلیس جنوب" نیز به آن ملحق گردد . این ماده در قرارداد فوق الذکر اگراضاً نت اجرائی پیدا میکرد ارتش ایران در بست در اختیار فرماندهان انگلیس قرار گرفته و ایران نیز به پایگاهی مطمئن برای حمله علیه شوروی تبدیل میگشت .

ولی مبارزات سرتاسری در ایران علیه قرارداد و ثوق الدوله (نخست - وزیر و عاقد قرارداد از طرف ایران) ، بویژه خیزش خیا بانی در تبریز ، قیام دهقانان گیلان برهبری کوچک خان ، منجر به سقوط کابینه و ثوق الدوله گشت ، کابینه های بعد از و ثوق الدوله به نخست وزیری مستوفی الممالک مشیر الدوله و سپهدار تنکا بنی در جریان سال پرتلاطم ۱۹۲۰ حاضر نشدند که زیر بار انگلیسها رفته و قرارداد را مورد تصویب قرار دهند ، بدینوسیله انگلیسها نتوانستند از طریق به اصطلاح قانونی نظرات خود را بر مردم ایران اعمال کنند (۲۹)

بعد از شکست انگلیس ها و پیروزی مردم، دولت انگلستان در اواخر سال ۱۹۲۵ تدارک دید که این دفعه از طریق اعمال زور و کودتای نظامی امیال خود را بر مردم ایران اعمال کند. کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۲۱ فو- ریه ۱۹۲۱) - دولت ضعیف ولی قانونی ایران را سرنگون کرده و کابینه سیدضیاء رضاخان را سرکار آورد.

با تشبیت قدرت رضاخان، انگلیسها توانستند به آرزوی خود جاهه عمل پوشانده و ارتش ایران را، طبق منافع استراتژیکی خود در منطقه در رابطه با "خطر بلشویسم" و دسترسی به منابع نفتی ایران، متحدالشکل ساخته و از نظر فرماندهی یکپارچه سازد.

### ببريگا دمركزي در تهران

در جریان جنگ جهانی اول و دوره ۶ پرتلاطم ایران، احمدشاه که به قزاقها از یک طرف و به "پلیس جنوب" از طرف دیگر نمیتوانست اطمینان بکند، در صدد ایجاد مرکزی جهت حفظ امنیت اقلا "در پایتخت برآمد. دولت وقت (کابینه سپهدار اعظم تنکا بنی) در ۱۹۱۶ دست به تشکیل "بريگاد مرکزی" زد.

"بريگاد" یا "تیپ" مرکزی بطور "بنیچه" طبق سنن نظامی عهد صفویه و دوره کوتاه زمامداری امیر کبیر ایجاد گشته و مرکب از یک ستاد، یک هنگ پیاده، یک هنگ سوار، یک هنگ توپخانه و یک مدرسه افسری بود. رهبری بریگاد را یک افسر سوئدی، یک افسر لهستانی و یک افسر ایرانی تشکیل میداد. احمدشاه به جهت اینکه به انگلیس و روس اعتماد نداشت کوشش میکرد که بهیچوجه از اتباع نظامی آن دولت ها در بریگاد نقش بازی نکنند. افراد درجه داران این نیروی نظامی به تعداد ۲۰،۱۴۲ و همگی ایرانی بودند. بریگاد صاحب ۲۲۵ اسب و بودجه سالیانه - اش نیز از "هیجده کروور ریال" تاجا و زخمیکرد (۳۰)

وظیفه اصلی این بریگاد حفظ امنیت در پایتخت و حفاظت از اماکن دولتی و حراست از سلطنت مشروطه بود. خواهیم دید که این نیروی نظامی عملاً نتوانست در موقع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ از تهران در



در مقابل حمله قزاقها به رهبری رضاخان دفاع کند. رهبری  
بریگاد در همان روز تسلیم قوای کودتاچیان شده و بدین ترتیب  
راه را برای ظهور و رشد دیکتاتوری سلطنتی رضاشاه باز کرد.

پاورقی ها

ن

۱۶- برای تحلیل و تشریح مفصل چگونگی نیمه مستعمره شده ایران  
مراجعه کنید به :

- "بی نام " "تاریخچه ظهور امپریالیسم در ایران و مقاومت  
خلق در مقابل آن از ۱۸۲۸ تا ۱۹۱۷" ، در مجله همت سال اول شماره  
۱ (زمستان ۱۳۵۳) و

- یونس پارسا بناب ، [پیدایش و رشد رقابت امپریالیستی در ایر-  
ان ، ۱۹۳۱-۱۸۸۴: بررسی پروسه نیمه مستعمره گی " ، در مجله  
سال اول ، شماره ۲ ، (ژوئن ۱۹۷۷) ، صفحات ۵ تا ۷۷ (به  
انگلیسی) .

۱۷- برای اطلاعات موثق تاریخی درباره هریک از این بخشهای  
نظامی ایران به منابع زیر مراجعه شود :

- تاریخ نقش سیاسی ارتش در ایران  
دانشگاه پاریس ، رساله دکترا ، ۱۹۷۰ (به فرانسه) .

- سیاست درخا ورمیانه : بُعد نظامی ، نیویورک  
۱۹۷۰ ، صفحات ۲۶۵ تا ۲۹۵ (به انگلیسی) و

- نخبه های سیاسی ایران ، پرینستون ، ۱۹۷۰ .

۱۸- برای اطلاعات جالب درباره پیدایش قشون قزاق مراجعه  
کنید به :

- " ایجاد و رشد اولیه بریگارد قزاق ایرانی" در  
جلد

پانزدهم ، شماره ۳ (اکتبر ۱۹۵۶) ، صفحات ۶۲-۳۵۱ (انگلیسی)

۱۹- صنيع الدولة ، مرآة البلدان در چهار جلد ، تهران ، ۱۲۹۸-

۱۲۹۵ هجری قمری ، جلد چهارم ، صفحات ۳۴۹-۳۵۰ .

۲۰- برای اطلاعات ، مراجعه کنید به ما مونتوف ، حکومت تزار و محمد

علی میرزا ، ترجمه شرفالدین میرزا قهرمانی (از روسی بفارسی) ،

تهران ، ۱۳۰۹ شمسی ، صفحه ۵۶ .

۲۱- همانجا .

۲۲- معروفترین فرماندهان نیروی قزاق ، که در ایران مأموریت داشته و همواره از منافع روسیه علیه نفوذ انگلیس حفاظت کرده و در این میان جنایات متعددی را در صفحات شمال ایران علیه مردم مرتکب شدند ، عبارت بودند از سرهنگ دوما نتویچ از ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۲ ، کلنل چار- کوفسکی از ۱۸۸۲ تا ۱۸۹۷ ، کلنل کاساکوفسکی از ۱۸۹۷ تا ۱۹۰۴ ، کلنل چرنوزویوف از ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۷ و بالاخره کلنل لیاخوف از ۱۹۰۷ تا ۱۹۰۹ .  
برای اطلاعات بیشتر و جامع مراجعه کنید به قائم مقامی ، همانجا ، صفحات ۹۱ تا ۱۰۱ ،

۲۳- مامونتوف ، همانجا ، صفحات ۶ تا ۷۰ .

۲۴- درباره ۶ روابط صمیمانه بین قزاق ها و انقلابیون ایران در این دوره به شماره های روزنامه تجدد ، که در این دوره در تبریز توسط " حزب دموکرات آذربایجان " منتشر میشد ، مراجعه کنید . صاحب امتیاز این روزنامه شیخ محمد خیابانی رهبر " حزب دموکرات آذربایجان " بو  
۲۵- چند ماهی قبل از پیروزی بلشویکها در روسیه ، دولت موقتی کورنسکی ، که بعد از سرنگونی تزار در روسیه زمام امور را در دست گرفته بود ، سرهنگ کلوزه را برای فرماندهی بریگاد قزاق به ایران فرستاد . بعد از پیروزی بلشویکها ، سرهنگ کلوزه به طرفداری از دولت جوان لنین در روسیه شوروی برخاست و انگلیس ها طی کودتائی او را از رهبری برداشته و ستاروسلسکی را بجای او برهبری قزاق ها انتصاب کردند . مراجعه کنید به مختصری از یادداشت های سرهنگ شرف الدین میرزا قهرمانی ، که توسط ملک الشعراى بهار در کتاب تاریخ احزاب سیاسى ، چاپ تهران ، ۱۳۲۷ ، صفحات ۷۷-۷۵ نقل شده اند . میرزا قهرمانی بعد ها کتاب معروف مامونتوف را ، که در پاورقی شماره ۲۰ به آن استناد شده است از روسی بفارسی ترجمه و چاپ کرد .

۲۶- برای اطلاعات جامع درباره ۶ مأموریت شوسترواقدامات او در مقابل کارشکنی ها و بالاخره حمله نظامی مشترک روس و انگلیس

به ایران در سال ۱۹۱۱، مراجعه کنید به :

- اختناق ایران ، نیویورک ، ۱۹۶۸، شوستر

در موقع ما موریت رئیس مستشار مالی ایران بود. در ضمن رجوع کنید به :

- مورخ الدوله سپهر، ایران در جنگ بزرگ، تهران ، ۱۳۳۶، صفحات ۱۱۳-۱۰۵،

۲۷- دربارهٔ جزئیات ایجاد و سازماندهی و تشکیلات "تفنگداران جنوب" که به اسم "پلیس جنوب" و یا "اسپیار" نیز معروف بودند مراجعه کنید به :

تاریخ ایران در دو جلد، لندن ۱۹۵۱، جلد اول (به انگلیسی). پرسی سایکس فرمانده نیروی نظامی "اسپیار" بود و بعد از بازنشستگی خاطرات خود را در دو جلد اخیرالذکر انتشار داد.

۲۸- قائم مقامی، همانجا، صفحات ۲۲۹-۲۵۰، سپهر، همانجا، صفحات ۱۳۱-۱۲۷

۲۹- برای بررسی دقیق سیاست انگلستان در ایران در سالهای ۱۹۲۱-۱۹۱۷ مراجعه کنید به :

- یونس پارسا بناب، "شوروی و انگلیس در ایران"، رساله دکتری دانشگاه کاتولیک، واشنگتن ، ۱۹۷۴، صفحات ۲۰۴-۱۱۳ (به انگلیسی).

۳۰- قائم مقامی ، همانجا ، صفحات ۱۶۱-۱۶۰.

## برخیز که زمان، زمان خروشیدن است

\*  
از جمع رخت بر بسته و عزلت گزیده‌ای  
یاران رها نموده، به خلوت خزیده‌ای  
خاموش گشته‌خروش تو، ساکت نشسته‌ای  
ساز نشاط شکسته و ماتم خزیده‌ای  
زانوی غم گرفته در آغوش و افسرده گشته‌ای  
با هر چه آشنا و دوست بیگانه گشته‌ای  
بی حوصله ز هر چه حرف و عمل و ایده گشته‌ای  
از هر چه قبیل و قائل و مسئله بیزار گشته‌ای  
میدان زُهل من مبارز "تو، خالی شده‌است  
خانه ز گویه‌ی گلبانگ تو، خالی شده‌است  
"فرصت طلب" ز قهر و رفتن تو، راضی شده‌است  
صحنه برای تاخت و تازا و، خالی شده‌است  
جای قدمهای توبه‌رراه مانده‌است  
شادی بودن توبه‌هرجای مانده‌است  
پژواک بانگ توبه‌دیوار مانده‌است  
لبخند تمسخر توبه‌رجای مانده‌است

\* \*

ساعات اول آشنائی توبه‌یادم است  
پرخاش و تحرک و نشاط توبه‌یادم است  
روح مبارزه جو و شور شکر توبه‌یادم است  
چشمان زنده و نگاه گرم توبه‌یادم است

آمال نیک تو برای زنده کردن مرده به یا دم است  
آهنگ تو برای به کرسی نشاندن نیکی به یا دم است

نیات پاک تو در افشای پلیدی به یا دم است

تیغ ستیز تو برای زدن گردن بدکار به یا دم است

"فرصت طلب" ز نیش زبان تو بیچاره گشته بود

بدکار از تمسخر تو ذل گشته بود

از دست انتقال تو دستپاچه گشته بود

از عرش به زیر آرده و موش گشته بود

اکنون توبه گوشه‌ی خلوت خزی شده‌ای

از جمع رو گرفته و ساکت نشسته‌ای

میدان رها نموده عزلت گزیده‌ای

ناشا دگر ده دوست و شاد دشمن خرییده‌ای

✽ ✽

برخیز بکه زمان، زمان خروشیدن است

"فرصت طلب" به گوشه‌ی دیوار راندن است

عزلت، سکوت، خموشی، خیانت است

کار درست رو به رفیقان کردن و از خود بریدن است

دوران ما دوره‌ی از غم بریدن است

ساز نشاط و طرب را به ترنم در آوردن است

خلوت رها کرده و از خانه بیرون رفتن است

در کام‌آزدها و مشکل و دعوا پریدن است

بشکن حصار تنگ خانه و عزم راه کن

یاران خوب و شفیق خود را صدا کن

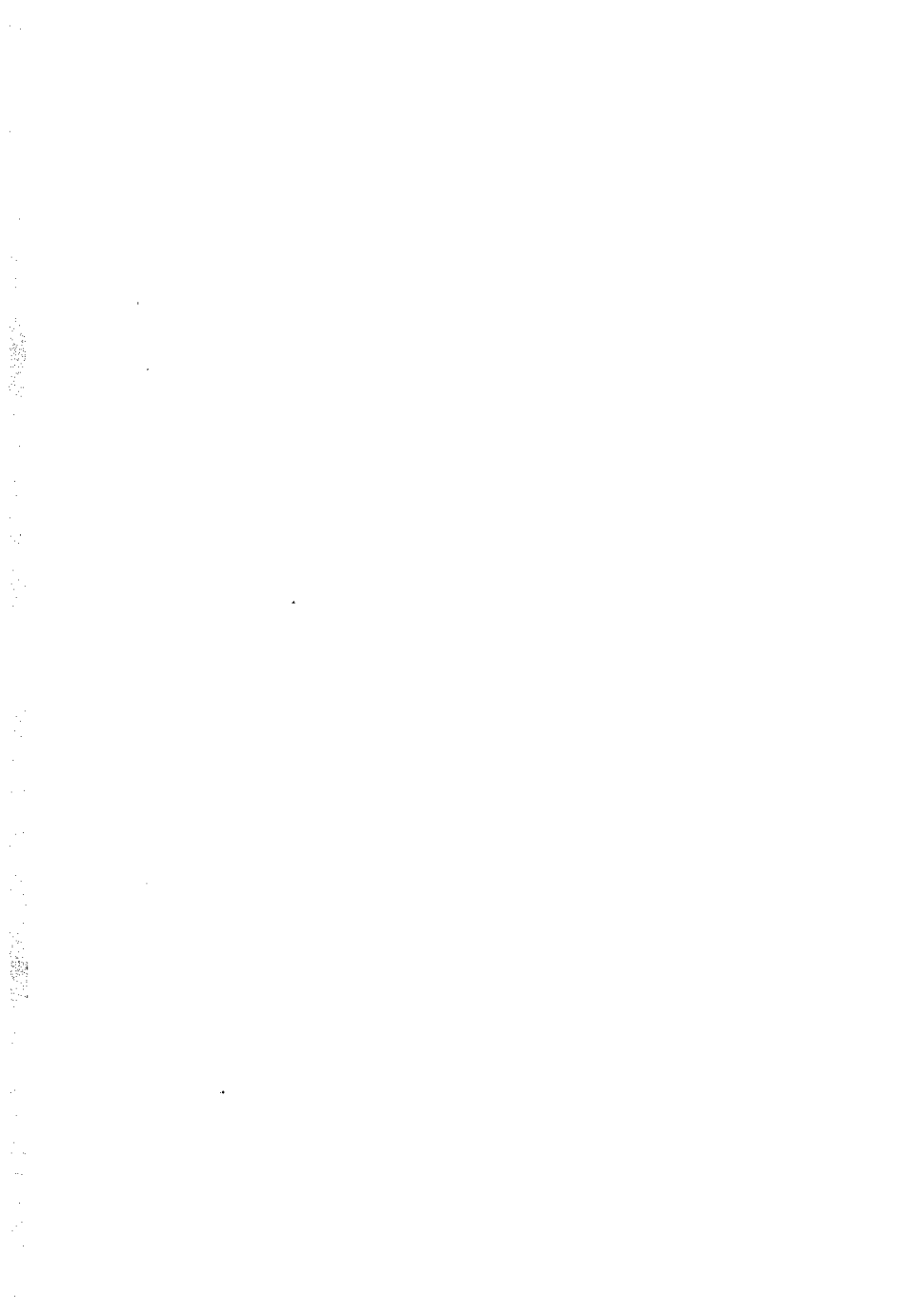
برگیر سلاح انتقام دولباس رزم به تن کن

آهنگ جنگ و ستیز با دشمن بدسگال کن

باشد که بانگ تو گوش فلک را کرکنند  
کوب کوب گامهای تودیوار سکوت را بشکنند  
"فرصت طلب" به زیر تیغ تو سر خم کنند  
میدان برای من و تو و رفیقان رها کنند

\* \* \*

امید ۶۳/۱۱/۱





## ستاره‌ای در حال میرایی (مرگ)

ستاره‌ها (زندگی ابدی (جاوید) ندارند. آنها زمانی متولد و زمانی دیگر نابود میشوند. ستارگان بزرگ از زندگی نسبتاً کوتاه در مقیاس کیهانی، دچار این سرنوشت محتوم میشوند که بشکل یک "انفجار سوپرنوا" صورت میگیرد. چنین انفجاری اخیراً در گالاکسی همسایه ما که بنام "ابریزگ ماژلان" معروف است مشاهده شده است.

ستارگان کوچکتر چون خورشید زندگی بخش، از حیاتی نسبتاً طولانی تری در حدود ده میلیارد سال برخوردار هستند، پیش از اینکه آرام ولی نه کمتر در اتماتیک به یک مرده کیهانی تبدیل شوند.

اکنون، برای اولین بار رصدخانه اروپایی جنوب (ESO) موفق شده است مراحل پایانی حساس و مهم یک ستاره میرا، به بزرگی خورشید را بدقت مشاهده کند.

هرآنگاه که خورشید، در حدود شاید ۵ میلیارد سال دیگر مواد سوخت هسته‌ای خود را تماماً مصرف کند، ابتدا پیش از نابودی، در شکلی صدبار بزرگتر از اندازه فعلی بایک روشنائی که دوهزار مرتبه قوی‌تر از روشنائی کنونی است ظاهر خواهد شد. در این حالت خورشید در اصطلاح علمی ستاره شناسی تبدیل به یک "غول قرمز" شده است (البته کره زمین - طبق محاسبات مدلهای کامپیوتری - قبل از این

مرحله از حیات خورشید به صورت یک تنور داغ در آمده است — اقیانوسها تبخیر شده و زندگی بکلی نابود گشته است ) .  
 این خورشید سرخ غول آسا در فاصله زمانی بسیار کوتاهی لایه های خارجی خود را از دست میدهد ، بطوریکه دست آخر فقط یک هسته کوچک شده از آن باقی میماند . این مرحله را ستارشناسان " کوتوله سفید " نام گذاری کرده اند . " کوتوله سفید " یک کره بسیار متراکم و گرمی است که قطر آن به اندازه قطریک ستاره متوسط میباشد . " کوتوله سفید " تدریجا " روبه سردی میگسازد و بالاخره با از دست دادن تنه انرژی خود او هم از نظر هانا پدید میگردد .

بو رای بورث *Bo Reipurth* ستاره شناس رصدخانه اروپائی — که در لاسیلا *Lasilla* در شیلی قرارداد توانسته است برای اولین بار چگونگی مرگ یک ستاره را با چهار تلسکوپ مختلف این رصدخانه مورد مطالعه قرار دهد .

این ستاره تحت فرمول *OH 231, 844, 2* مشهور است و چهار هزار سال نوری ( یکسال نوری برابر ۹/۵ بیلیون کیلومتر — یک " ۱ " ، ۱۲ صفر ) از ما فاصله دارد و در منطقه البروج آسمان جنوبی در داخل یکی از شاخه های ( بازوهای ) راه شیری قرارداد دارد .

دانشمندان ستاره شناسی از قبل میدانستند که این ستاره امواج رادیویی نسبتا " قوی مرکب از مولکولهای اکسیژن — هیدروژن ( *OH = Hydroxyl* ) پخش میکند علاوه بر این از طریق قمرهای مصنوعی گروه *IRAS* که دیگر از کار افتاده اند ، تشخیص داده شده بود که این ستاره منبع اشعه مادون سرخ ( *Infrared* ) میباشد . با کمک تلسکوپ یک مترونیمی لاسیلا و با بکار گرفتن یک نوع دوربین عکاسی مجهز به تقویت کننده الکترونیکی رای پورشا موفق شده است که عکس از بخش قرمز طیف ( اسپکترم ) هیدروژن ، ازت و گوگرد بردارد . این عکس حاکی از یک ساختار خارق العاده و در عین

حال بفرنج میباشد. تغییر این عکس که بکمک مشاهدات طیف‌شناسی (اسپکتروسکوپی) و مادون قرمز، چهار تلسکوپ نامبرده انجام گرفته است دیگرگونی و تغییریک غول قرمز را در پایان حیات فعال خویش نشان میدهد.

جزئیات این مشاهدات ستاره‌شناسی در شماره مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۸۷ مجله علمی انگلیسی "Nature" شرح داده شده است.

خود ستاره مورد بحث در روی عکس قابل رویت نیست. غباری تیره متشکل از مواد گریزان از خود ستاره دور آنرا پوشانده است.

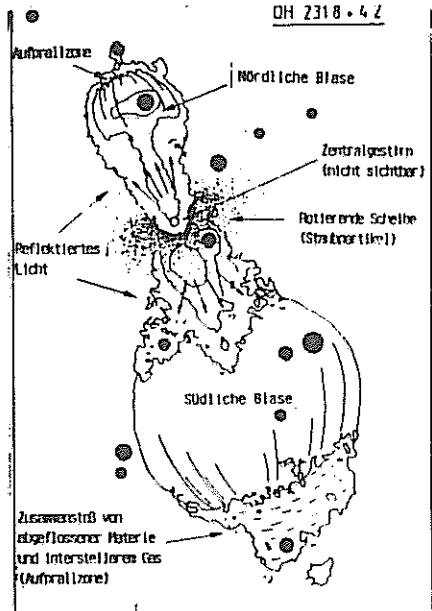
این مواد (که دو حباب در بالا و پائین ستاره ایجاد کرده است) بطور عمودی از سطح ستاره بخارج پرتاب میشوند. بنظر میرسد که ستاره میرابه سرعت جرم خود را از دست میدهد. چون بزرگی حباب غبار

جنوبی  $\frac{8}{10}$  سال نوری است و سرعت گسترش در کناره های خارجی آن

۱۴۰ متر در ثانیه میباشد، میتوان حدس زد که پروسه پرتاب مواد به خارج در مقیاس کیهانی - به تازگی شروع شده است. با در نظر گرفتن اطلاعات مشابه از حباب کوچک شمالی میتوان یک زمان تخمین برای این انفجار تعیین کرد.

هرگاه ستاره  $OH 231,8+4,2$  که همانطوریکه گفته شد با خورشید خیلی شبیه است در زمانی درآینده نزدیک بخش بزرگی از جرم خود را بخارج پرت کند، غباری که پیرامون آنرا می پوشاند به علت پراکنندگی جرمی آن رقیق تر میشود و بالاخره هسته ستاره به مثابه کوتوله سفید با اشعه ماوراء بنفش، با هاله ای در غبار ما بین سیاره ای در اطراف آن ظاهر خواهد شد.

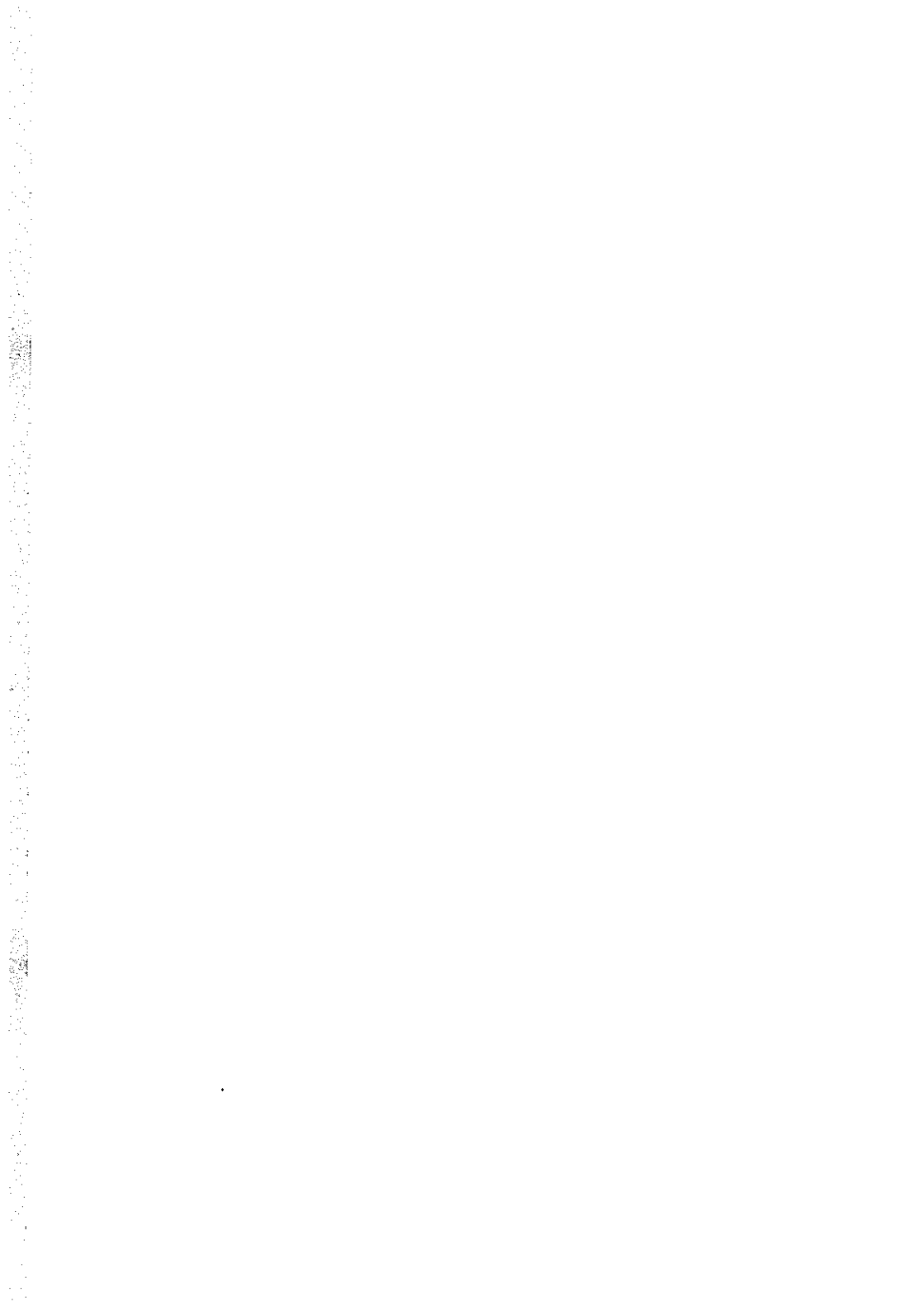
این وضع مدت ها ادامه خواهد داشت سپس بعد از اینکه گازهای احاطه کننده هسته در فضای کیهانی پراکنده شد اند کوتوله سفید به عنوان یادگارمانندی از ستاره ای که روزی می درخشید باقی خواهد ماند.



### تصاویر

از غول قرمز آتشین فقط یک کوتوله سفید باقی خواهد ماند  
 طرح دست راست تحلیلی ترسیمی از عکس کناری را نشان می‌دهد  
 دایره ای از غبار متراکم ستاره را پوشانده است. مواد سازنده  
 ستاره بصورت دو حباب جنوبی و شمالی بخارج پرتاب شده‌اند  
 سطح های برخورد (تصادم) در دو انتهای شمالی و جنوبی سطوحی  
 هستند که در آنجا قطعات سریعاً جدا شده از ستاره با آتمسفر  
 گازی غبار مابین ستاره ای بایکدیگر تصادم پیدا میکنند.  
 دایره های سیاه رنگ کوچک ستارگان بسیار دور در کجاشان  
 می‌دهند.

ترجمه و تلخیص : دکتر ترقی پور عجم





# ایراند ا کتاب مسئله سی

جاهلین جهلی جهالت شمعینه پروانه دیر  
اؤز الی له اؤز ائوین ویران ائدمن دیوانه دیر

معجز

مهرین اولینده "جمهوری اسلامی" نین علامه لری پست اداره سینین شعبه لرینه دستور صادر ائله دیلر کی ، داها بوندان سورا ایران دان خارجه اؤلکه لسره کتاب گوئده رمك قدغن دیر . بئله لیک له فارس دیلینده کتاب ، وطن دن اوزا قدا یاشایان ایران لی لار اوچون کیمیا حسابلاناخاق .

هانسی مسئله باعث اولوب جمهوری اسلامی نین بیلجی لری بئله بییر اؤز عجاز جمهوری لرینه یاراشان ایشه ال آتسین لار . بیرینجی باخیش دا نظره گلیر کی ، اسلامی دولتین باشچی لاری ایسته بییر لر مملکتین ایچینده کتاب دا یاغ ، ات ، سیکار ، داوا ، سود ، صابون ، کبریت و چوخلی باشقا شیئی لر کیمی قیت لیفا دوشمه سین و جماعت کتاب آلیب اوخوماقلا هم اؤز بیلگی لرین آرتیر سینلار ، هم ده کتاب اوخوماق زمانی بییر آزا" اسلامی دولتین یاراتدیغی وضعیتی حس ائتمه سین لر و یا مثلا اؤز لری دئدیگی کیمی مملکتی غسارت ائدیب ، پولون آمریکا و اروپا بانک لاریندا قویوب و اونون بهره سیندن شاه کئفینده یاشایانلار اقلا کتاب آلاندا مملکت ده رایج اولان "ریال" عوضینه "دلار" ، "مارک" ، "فرانک" و باشقا معتبر پول لار وئرسینلر کی نه اولسون ؟  
مثلا بیت المال دولسون .

اما حقیقت ده هامی حتی رحمت لیک کلینی و ملامحمد باقر مجلسی ده بونو بیلیر کی "دلار"، "لیره"، "مارک" و "فرانک" صاحب‌لرینین دردی یو خودور کی کتاب اوخوسونلار. اولار ایش باشیندا اولان زمان کی آرادا یئییب اورتادا گزه‌دیلر، ال‌لرینه کتاب آلماز دیلار، هاردا قالسین ایندی کی کافرستان دا اوتوروب فارس دیلینده کتاب اوخوسونلار. بیرده "جمهوری اسلامی" نه زمان اوغرو لار لا دشمن ایدی کی ایندی ایسته‌سین بوجور اولاردان انتقام آلسین؟

ایران دا کتاب اوخویان آدام لار اولاردیلار کی اوغرو دگیل دیلر حقیقتسی آختار سایدین، او ز آرواد. اوشاق لارینین بوغازیندان کسب کتاب آلا دیلار، و الحمدالله داها هامی یا ثابت اولوب کی هم شاه رژیم و هم ده اونسون یولداشی "جمهوری اسلامی" رژیم ائله لاپ بوجور آدام لار لا دشمن ایدیلر، و چالیشیر دیلار بولارین نسلین یر اوزوندهن گو تورسونلر.

بالاجا بیر باخیش شاه زمانی اعدام اولانلار و عمرلرینین ان بهره و شره چاغ لارین زندان بوجاقلاریندا چورودوب، جوان زندانا گیریپ، قوجا اوردان خلاص اولانلار، توکلرین بو دهشتلی دیبرماندا آغاردانلار، و یا جمهوری اسلامی زمانی خمینی و اونون مرتجع شیطان شگردلرینین کینه‌لرین سوندورمک اوچون مین لرحه دوشونن و آچیق فکری جوانلارین تیکه پارچا اولموش جنازه لسی ثابت ائدر کی کتاب اوخویانلار کیم و بو کتاب اوخویانلارین دشمن لری کیم لر دیر. بیرده ایران دا کتابین تیراژی نه قدر دیر و ایل ده نئچه عنوان دا کتاب چاپ اولونا بیلیر و لاپ چوخو هر بیر نئچه صفحہ دیر؟ و نه قدر بو کتابلار اوچون کاغذ لازم دیر؟ و بو کتابلارین نئچه داناسی خارجه مملکت لرده "جمهوری اسلامی" نین "عدل علی" حکومتی نین ظلموندهن، کافر لسه پناهنده اولان مسلمان شیعه لره گوئده ریلیر و بو نئچه "دلار" ارز مصرف ائدیر؟ آیا بو ارزین هامیسی هر آی کافر اسلحه دلال لارینا و ثریلن بوغ یاغی نین یوزده نئچه سی اولا بیلهر؟

بیر حکومت کی اونون رسمی نماینده‌سی وحید کرجی، مسئول ارگانلاردا اولان لارین امری ایله "نئو نازی" و "فاشیست" دسته لرینین تبلیغاتی کتابلار ی نین مخرجین وریر، البته کی گرهک او ز مملکتینین اهالی سینین بیلگی یولون باغلا سین. چون هر نه اولسا قویون قوزونون ایاغین باساماز.



آمریکادا ، آلمان دا ، انگلیس ده ، فرانسه ده اولان دارغاشاگردلرله ایران دا جماعتی جانا گتیرهن مرتجع لر حقیقته باخسان بیر امجک دهن سود امیب لر ، و اونا گو ره دیر کی ، شاه زمانی همین اولکهلرده اشرف پهلوی نین هروئیسن چمدانین آزاد بوراخیرلار و "جمهوری اسلامی" دوروده خمینی نین اوغلو احمدین آروادینین قارداشی و " امام موسی صدر "ین باجیسی اوغلو صادق طباطبایی کیمی "مریم" ین تریاک کیسه سینه مزاحم اولمورلار .

مهرده کتاب قدغن اولور و نتیجه ایل اوندان قباق کتابخانا لار خمینی نیسن مستقیم امری ایله اودلانیرو بیر آی مهر قدغن لیک امریندهن سورا ، آبان آیین دا اوتانمازیانا " بین المللی کتاب سرگی سی " اعلان اولونور .

" مرکز بر آمریکا " شعاری ایله جماعتی توغلیان ، بوگون ایران دا هر بیسر زادی "دلار" مقابلینده نوبت سیز وئریر . دئمک "آمریکا" پیس ، اما "آمریکا سکه سی" یاخچی دیر . بونلارا دئبهن یوخدور کی جماعتی قورخودا ساخلاماق اوچون ناحق بیئر " زهرا چراغی " کیمی زینب باجیلارینا وئرلهن رشوه یسه نتیجه مین تون کاغذ آلماق اولار ؟

بو حرمتلی جمهوری اسلامی نین باشچی سیندان بیر سو ال ائله مک له بو مطلبه خاتمه ویریرم : تازا چاپ اولان کتابلارین گو نده ریلمه سی قدغن دیر ، اما تبریز ملی کتابخاناسی نین ، اصفهان ادبیات دانشکده سی نین ، تهران ملی کتاب خانه سی نین ، مجلس شورای ملی نین نادر خطی کتابلارینین ایران دان چیخاریلما سی و ساتیلیب پولو رفسنجانی کیمی دوزلو آدامین جیبینه دولماسی قدغن دگیل ؟

الف - ت



دوستان و هموطنان عزیز

اوایل سال ۱۹۸۶ به عنوان یکی از اعضای مؤسسان "آزادی" باشما تماس برقرار کرده بودم تا با همکاری و پشتیبانی شما نشریه‌ای مستقل، آزاد و دمکراتیک انتشار دهیم. کوشش مسما بملت مشکلاتی که از آن آگاهیده ناکامی انجامیده ولی ضرورت انتشار چنین نشریه‌یی هنوز بشدت احساس می‌شود.

اخیرا مطلع شده‌ام که عده‌ای از روشنفکران ایران دوست و آزاداندیش قصد انتشار چنین نشریه‌یی را دارند و برای اینکه بر مشکلات مالی غلبه کنند پیشنهاد ایجاد شرکت تعاونی، کرده‌اند.

این دوستان درباره خلعت و محتوای این نشریه اعلام کرده‌اند:

"مراد نشریه‌ای است که فارغ از بستگی‌های سازمانی و عقیدتی، نیاز همگان را به دریا

اخبار معتبر و بحث آزاد مسائل و مشکلات سیاسی و اجتماعی ایران و ایرانیان پاسخ دهد."

من بسم خود از همت و ابتکار این دوستان پشتیبانی می‌کنم و با وجود مشکلات مالی و نیاز به تأمین مخارج روزمره زندگیم، وعده داده‌ام که یک سهم خریداری کنم.

به همه‌ی دوستان و هموطنان ایران دوست و آزاداندیش توصیه می‌کنم که با خریدن سهام و با

همکاری دلسوزانه خود، از انتشار پیگیر چنین نشریه‌ای حمایت بعمل آورند.

به پیوست اطلاعیه‌های "هیئت مؤسس شرکت تعاونی" و بنیادنگذاران آنرا جهت اطلاع شما ارسال می‌دارم تا مستقیما با خودشان در تماس باشید.

با درودهای رفیقانه - حسن ماسالی

د عت مابري شكيل شركت تعاوني انتشار يك نشريه مستقل د خارج ازكښور، تاكون با استقبال جمعي از د وستان و آشنايان ورسو شده است. تا تاريخ نشرين اطلاعاتيه، مجموعاً ۶۵ نفر خريد سېهان شركت را تعهد كړه داند كسلسن نژد يك ۱۰ هزار پونډ (۱۶ هزار ډالر) را تا مين من كند. اين رقم گرچه تنها يك سوم حد تعاب مورد نظر است، ولي در حد خود چشمگير و قابل توجه است. د شرطايط حاكم بر جامعه ايراني خارج ازكښور، اين كه ۶۵ نفره بتوانند با مابه گداشتن مادي و بدون چښداشت هاي شخصي يا گروهه، حول طرح مشترك انتشار نشريه اي مستقل همكاري كند، بسيار ارزنده است، بخصوص گدربين تعهدات رسیده، نام كسانى نديده من شود گداز حد اقل امكانات شخصي برخوردار نيسند و خود از طريق ككپاي د ولس گدران من كند. ازسوى ديگر، تعطيلات تابستانى و كيفيت محدود پخش د وستانه، باعث شد كه بسيارى از علاقمندان در اين فاصله د جريبان امر قرار نكړند وپا نيتوانند در مهلت تعيين شده آمادگي خود را برابري هضويت د شركت اعلام دارند. از ايترو د رياسخ به پيشنهاد برخى از د وستان، تصميم گرفته شد كه مهلت تعيين شده د براى بازگرداندن رقم هاي هضويت تا آخر ماه اكتوبر (۹ آبان) تعديد شود.

علاوه برابن، با توجه به اين كه بسيارى از د وستان و علاقمندان اين طرح با مشكلات مالي دست به گريبان هستند و د ايل نيتوانستند تعهد خريد سېم بكنند، براى حل نسبي اين مشكل، موارد زير پيشنهاد منى شود:

۱- آن د ماز د وستان كه از امكانات مالي بهتري برخوردار هستند د ر تعهد خريد سېم بعد اقل اكتفا نكند. انتشار منظم يك نشريه كاربر خري من است، و تعيين حد اقل ۱۵۰ پونډ (۲۵۰ ډالر) د ر واقع براى آن بوده كه به علاقمندانى گد چار مشكلات مالي هستند فشار زيادى وارد نشود. از ايترو انتظار آن است كه د وستانى كه امكانات مالي بهتري دارند به اين حد اقل اكتفا نكند و مبلغ بهتري براى سېهان بيزد ارزند. براى اين منظور د رقم تعهد جاي خالي پيش پيش شده است. ( تاكون تنها يك نفر پيش از حد اقل تعيين شده تعهد سرمايه گد اري كړه است )

۲- د وستانى كه منى خواهد د تعهد خريد سېم بكنند ولي به علت مشكلات شديد مالي قادر به پرداخت آن در يك نوبت نيسند، منى توانند د ر سه نوبت مبلغ سېم را بپرداخت كند. يعنى يك سوم د ر آغاز، يك سوم پس از سه ماه و يك سوم آخر ايس از شش ماه. ( تاكيد منى كنىم كه چون شروع كار نياز به سرمايه اوليه مقتضا پېس خواهد داشت، اين امكان پرداخت د ر جېسى سېم مخص كسانى خواهد بود كه به هيچ روژ توان پرداخت مبلغ كامل را د آغازند ارزند )

۳- د وستانى اظهار علاقه كړه داند گد وپا چنډ نفر مشترك يك سېم را تعهد كند. اين امر البته از نظر ما مانع نخواهد داشت. تنها بايد توجه كړه كه به مقتضاي اساسنامه شركت، براى صاحبان مشترك يك سېم تنها يك راي منظور خواهد شد.

۴- د وستانى كه به هيچ عنوان منى توانند با نيزيد سېم به يكي از صورت هاي بالا پانها همراه شوند و در عين حال از طرح و هدف هاي آن پشتیبانې منى كند، دست كم منى توانند با تعهد خريد يا اشتراك نشريه ياكك هاي ديگر حمايت خود را اعلام كند. از اين ر واز هرگونه ابراز حمايت، به صورت تعهد خريد سېم اشتراك، و جزا پېس استقبال منى كنىم.

اميد و اريم كه همه د وستان و علاقمندانى كه تاكون نيتوانسته اند به دعوت ما پاسخ مثبت دهند از اين فرصت بهره بگيرند و ساير د وستان خود را، نيز به شركت منى كند. امر تشويق كند.

با تشكر صيانه از همه د وستانى كه تاكون با تعهد خريد سېم يا ابراز حمايت، ما را د ر اين راه تشويق كړه داند و به ايل د موفقيت د ر اين طرح تعاوني اجتناب منى.

هيئت موسس شركت تعاوني

نشاني موقت ما: BM-Essy, London WC1N 3XX

ENGLAND

## اساسنامه موقت شرکت تعاونی ...

### الف: کلیات

- ۱- شرکت به منظور فعالیتهای مطبوعاتی و فرهنگی برای ایرانیان ویا درباره ایران تشکیل میشود.
- ۲- این شرکت غیرانتفاعی است، و سهامداران آن جز استفاده از تخفیف مخصوص نشریات شرکت، حق بهره برداری از آن را ندارند.
- ۳- سرمایه شرکت نامحدود است.
- ۴- محل شرکت در بریتانیاست و در صورت لزوم در این کشور به ثبت خواهد رسید.

### ب: عضویت

- ۵- شرط لازم برای عضویت شرکت، پذیرش اهداف و اساسنامه شرکت و پرداخت حداقل معادل ۲۵۰ دلار (آمریکا) است.
- ۶- پذیرش هر عضو جدید، ویا انتقال سهام به یک عضو جدید، موکول به تصویب هیأت مدیره شرکت است.
- ۷- اعضای شرکت، صرفنظر از مبلغ پرداختیشان، دارای حق رأی مساویند.

### ج: هیأت مدیره

- ۸- هیأت مدیره شرکت مرکب از هشت نفر است که با رأی مساوی اعضاء انتخاب می شوند.
- ۹- اعضاء هیأت مدیره باید مقیم بریتانیا باشند یا امکان سفر مداوم (با هزینه شخصی) به این کشور را داشته باشند.
- ۱۰- مدت مأموریت هر عضو انتخابی هیأت مدیره دو سال است که به تناوب، هر سال نیمی از آنان تجدید انتخاب می شوند.
- ۱۱- خدمات اعضای هیأت مدیره افتخاری است و هر عضو هیأت مدیره دست کم هفته ای هشت ساعت برای شرکت، بلاعوضی، کار خواهد کرد.
- ۱۲- هیأت مدیره، قائم مقام اعضاء شرکت در اداره آن است و مجاز خواهد بود تا به استثنای تغییر مواد اساسنامه، درباره امور شرکت هر تصمیمی را بگیرد.
- ۱۳- هیأت مؤسس، اولین هیأت مدیره خواهد بود که در پایان سال اول سه نفر از آنان، به فید فرعه، کنار میروند و در پایان سال دوم ۴ نفر دیگر. (در پایان سال اول، به جای سه نفر مستعفی، چهار نفر انتخاب خواهند شد.)
- ۱۴- هیأت مدیره موظف است همه ساله، دو ماه قبل از موعد انتخابات، تدارک رأی گیری اعضای جدید هیأت مدیره را بدهد. انتخاب مجدد اعضای مستعفی بلامانع است.

دوست عزیز،

دربراکندگی شدید سیاسی و اجتماعی ایرانیان خارج از کشور، بی گمان شما نیز جای خالی نشریه ای مستقل و آزاد را حس کرده اید. مراد نشریه ای است که قایق از بستگی های سازمانی و عقیدتی، نیاز همگان را به دریافت اخبار معتبر و بحث آزاد مسائل و مشکلات سیاسی و اجتماعی ایران و ایرانیان پاسخ دهد. ما در پی جلب همکاری شما برای به راه انداختن چنین نشریه ای هستیم و امیدواریم به کمک یکدیگر آنرا به فضایی سالم برای گزارش رویدادهای مهم، و گفتگو و معرفی و شناخت اندیشه ها و خواسته های همه ایرانیان بدل کنیم.

لازمه گزینش اصولی گرایش یا مجموعه ای از گرایشهای سیاسی و اجتماعی، اطلاع از مواضع و عملکرد احزاب تشکیل دهنده آنها و شناخت واقعیت ها و رویدادهای جامعه است. رسالت اصلی این نشریه فراهم آوردن زمینه چنین گزینشی برای عموم ایرانیان خارج از کشور است. پیداست که همه آنها که انتخاب خود را کرده اند نیز خواهند توانست از مطالعه و شناخت تحولات جامعه و نظرات و مواضع تحریف نشده رقیبان و مخالفان یا متحدان بالقوه خود بهره گیرند و راه و رسم مراوده و فعالیت دموکراتیک را در این عرصه بیش از پیش تجربه کنند. پابندی بی قید و شرط به موازین عام دموکراتیک و بیانیه حقوق بشر تنها وجه مشترک تمامی گردانندگان نشریه است و اهمیت و ارزش ماهوی اخبار و نظرات تنها ملاک گزینش مطالب آن خواهد بود. راهنمای ما در انعکاس یک خیر یا نظر، نه تعلق آن به گرایشهای سیاسی و عقیدتی خاصی خواهد بود، نه ملاحظه عوارض ثانوی احتمالی آن برای نشریه، و یا این یا آن گروه و شخصیت سیاسی. بدیهی است که از چنین دیدگاهی، رعایت سایر موازین متعارف اخلاقی و حرفه ای و خاصه اجتناب از تحریف اخبار و نظرات نیز ضرورت می یابد.

در حالت مطلوب و صرفنظر از محدودیت های عملی و فنی غیر قابل پیش بینی، هدف ما این است که نشریه رویدادها و تحولات ایران، گزارش از درون ایران، طرح و بحث چند جانبه مسائل عمده جامعه، گزارش مسائل بخشهای مختلف جامعه ایرانیان خارج از کشور، مصاحبه با شخصیتهای سیاسی و فرهنگی، و معرفی و نقد رویدادهای فرهنگی را دربرگیرد.

تجربه سالهای اخیر نشان میدهد که با وجود مشکلات و هزینه های سنگین طبع و نشر و بخش در خارج از کشور، تداوم منظم نشریات مستقل (و حتی غیرمستقل) به آسانی میسر نیست، چه رسد به بقای نشریه ای که در جوی آکنده از تفرقه و خصومت، همه ایرانیان را مخاطب قرار دهد و صراحتاً از سمت گیری خاص سیاسی خودداری ورزد. اصولی ترین، و شاید مؤثرترین، راهی که برای چیرگی بر موانع گوناگون به نظر می رسد این است که بار چنین کاری از دوش عده ای معذور، یعنی گردانندگان مستقیم نشریه، برداشته و در میان همه کسانی تقسیم شود که ضرورت و الزامات چنین هدفی را پذیرفته اند.

ما آماده ایم تا بخش عمده ای از بار را بردوش بگیریم، ولی تنها در صورتی دست بکار خواهیم شد که دست کم از باری و همراهی شمار معینی از دوستان مطمئن شویم. در اوضاع فعلی و با امکانات موجود راهی مناسب تر از

این برای تحقق هدف مشترکمان نیاوه ایم. در طرح ضمیمه، چارچوبی را برای جگونی پیشبرد این همکاری در قالب یک شرکت تعاونی ترسیم کرده ایم. از شما دعوت می کنیم که در این راه که بی شک پرفراز و نشیب هم خواهد بود با ما همگام شوید.

با هم قدم به میدان بگذاریم و سرمایه اولیه یک شرکت تعاونی را فراهم کنیم. این شرکت، تعاونی است، یعنی همه با حقوق مساوی در آن سهیمند. غیرانتفاعی است، یعنی کسی انتظار سودی از آن ندارد. هیأت مدیره آن انتخابی است، یعنی اعضای شرکت میتوانند هر سال حق خود را در انتخاب هیأت مدیره اعمال کنند. پذیرش اعضای جدید همواره با هیأت مدیره است، یعنی هیأت مدیره می تواند، و در واقع باید، مانع از آن شود که افراد سازمانها یا گروههای سیاسی از طریق خرید سهام کنترل آن را به دست گیرند. سرمایه شرکت نامحدود است، یعنی نمیتوانیم از پیش درجه استقبال شما و سایر علاقمندان را پیش بینی کنیم و یا دامنه فعالیت آن را محدود کنیم. ما امیدواریم که دست کم ۲۰۰ نفر به این دعوت پاسخ مثبت دهند و به این ترتیب سرمایه اولیه ای برابر با ۳۰ هزار باند (۵۰ هزار دلار) فراهم آید. با این سرمایه هدف ما این است که نشریه ای دوهفتگی به راه اندازیم. در صورت استقبال کمتر، نشریه ممکن است به ماهانه بدل شود، و اگر استقبال بیشتر شود، طرح یک نشریه هفتگی را به اجراء در خواهیم آورد. در هر صورت این میزان استقبال شماست که تعیین کنند طرح نهایی خواهد بود.

طبق اساسنامه، سهامداران شرکت نمی توانند انتظار سودی از سرمایه گذاری خود داشته باشند، اما می توانند از تخفیف مخصوصی در آبونمان نشریه استفاده کنند، که معادل ۴۰ درصد برای نشریه ماهانه، ۳۰ درصد برای نشریه دوهفتگی و ۲۰ درصد برای نشریه هفتگی خواهد بود.

هیأت مؤسس شرکت (و اولین هیأت مدیره آن) هفت نفرند که اسامی آنها در زیر می آید. این هیأت خود معادل ۱۰۵۰ باند (۱۷۵۰ دلار) تعهد کرده است. اگر شما نیز با ما همراهید، لطفاً فرم ضمیمه را پر کنید و به ما برگردانید. بعد متن این اسناد را بین دوستان خود - آنها که خواستار تحقق چنین هدف و طرحی هستند - بخش کنید. در فرم تعهد، نام یک معرف لازم است. طبعاً شما نیازی به پر کردن این بخش نخواهید داشت، اما در صورت بخش فرم بین دوستانتان، لطفاً این بخش را برای آنان پر کنید. ما از پذیرش عضویت متقاضیانی که برای ما شناخته نباشند، یا معرف شناخته شده ای نداشته باشند، معذوریم. تأکید می کنیم که هیچ کدام از این اسناد در سطح عام قابل بخش نیست، و فقط از طریق مخاطبان این دعوت نامه می تواند توزیع شود.

برای پیشبرد منظم امور، مراحل مختلف کار به شرح زیر زمان بندی شده است:

توزیع اسناد از طرف ما	نیمه دوم ژوئیه
توزیع اسناد از طرف شما و سایر دوستان	تا اواسط اوت
آخرین مهلت برای دریافت تعهد نامه	آخراوت
اعلام نتیجه	۱۵ سپتامبر

برای نام نشریه، «ایران‌شهر»، «ایرانیان» و «آینه» پیشنهاد شده است که هر یک دلائل خاص خود را دارد. از سویی، نظریه سابقه و اصول کلی «ایران‌شهر»، در هر دو دوره ای که در سالهای اخیر منتشر شده، و این که دوتن از ما (آشوری در دوره اول و باقرزاده در دوره های اول و دوم) با آن ارتباط داشته اند، نام «ایران‌شهر» پیشنهاد شده است. از سوی دیگر، از آنجا که این نشریه در فضایی دیگر، و با طرحی نو برپا می شود، نامهای «ایرانیان» و «آینه» برای آن در نظر گرفته شده است. در فرم تعهد، نامهای مزبور برای تصمیم گیری نهایی به رأی کلیه اعضاء گذاشته شده است. اگر پیشنهادها و نظرات دیگری هم دارید، لطفاً در پایین فرم مرقوم فرمایید و به هیأت مؤسس اجازه دهید که، با توجه به نظرات سایر اعضاء، درباره آن تصمیم بگیرد.

با درودهای گرم،

هیأت مؤسس شرکت تعاونی.

(فرهاد آشوری، احمد ابراهیمی، شاهین اعتماد، غلامحسین باقرزاده، احمد فریور، سیما موتمن، کسری ناجی)

۲۴ تیر ۱۳۶۶

(۱۵ ژوئیه ۱۹۸۷)



## چاله و چاه

در زبان فارسی ضرب‌المثل‌های پر معنی و زیبا بسیارند. اما تا آدم بچه‌است و جوان است و کم تجربه، آنطور که باید و شاید سر از معنی و مفهوم درست آنها در نمی‌آورد.

برای مثال، خودبنده. تا همین چند سال پیش معنی "ما رگزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد" را نمی‌دانستم. خدا پدر کلانتری محل را بیا مرزد که سر دعوی با صاحب خانه که می‌خواست یا اجاره خانه را اضافه کند یا خانه را تحویل بگیرد، مسئله را با باطوم خوب جا انداخت. هنوز که هنوز است تا پاسبانی را می‌بینم تنم می‌لرزد.

یا دیگر ضرب‌المثل‌ها. مثل "شتر دزدی که دولا دولا نمی‌شود". یا "هر کسی خربزه خورد با دید پای لرزش هم بنشیند" و... یا "قدر روز عافیت را دانستن و از این قبیل. خواه ناخواه، خودزندگی معنای درست این "ادبیات خلقی" را شیر فهم آدم خواهد کرد. فقط

یک چشم بینا و گوش شنوا لازم دارد.

می‌گویند: فلانی که موهایش را در آسیاب سفیدنکرده، خاله جان من هم از این فلانی‌ها بود. با چهره چروکیده و موهای سفیدکم پشتش می‌نشست زیر کرسی. از پشت عینک ته‌استکانی‌اش مـا را می‌پائید که چطور در جنب و جوش و تقلا هستیم. حرص بیرون کردن آن (شازده) را می‌خوریم و در غم و حسرت آمدن این (آقا زاده) زرد می‌شویم.

یادش بخیر، شبی که برای اولین بار تمثال (آقا) را دید، سسری جنبا ند و گفت: "خواهر زاده بیا، مراقب باشی در چاله در نیاشی و توی چاه نیفتی. چشم از این ریخت و قیافه و این ریش و ابروهای هشتاد و هشت، آب نمی‌خورد. از صاحب چنین چشمهای کین تسوزی آدم دلسوز که آب به آسیاب مردم بریزد در نمی‌آید!"

آن شب که به تیسریش قبای ما برخورد و اخمش کردیم ولی، دیگری نیاشد که مفهوم واقعی از چاله به چاه را فهمیدم. منظور همان اتفاق کوچکی است که برای همه شما هم افتاده و بقول معروف صابونش بسه تن شما هم خورده است.

از هم‌این "آسمان وریسمان بافتن‌ها" مقصودم گریزی به کربلا زدن است. بسلی، آن ماه دوم زمستان، که برای همه ما خاطره انگیز و پیرارج و قیمت است.

در ماه دوم زمستان هوا از ماه اول و ماه سوم آن، سردتر و سسوزش گزیده‌تر می‌شود. در نتیجه، احتیاج ما جمعیت دست به دهان و چشم به سر برچسب چیزهایی مثل ذغال و نفت و لباس گرم و غذای گرم و دروپیکر محکم و... بیشتر می‌شود. نداشتن این ما یحتاج و درپی آنها دویدن و سُر خوردن و سُر خوردن (با یدخاطر نشان کنم که در وطن ما زنجیرها را از کتف‌ها می‌گذرانند و در بارها زار پیدا نمی‌شود) و یخ زدن به دلیل نداشتن مایع ضد یخ (با یدیا دآوری نمایم که در وطن ما، استفاده از مایع ضد یخ هشتاد ضربه حد شرعی دارد و صرف نمی‌کند) خودشان ایچـاـد

خاطره های دلپذیر میکنند.

زمستان آنسال اینجانب را از کار بیکار کرده بودند. یعنی زیرپایم را جارو کردند و پاک، پاکسازی شدم. در بدرپی کار می گشتم. اول زمستان لباسهای راکه توی صندوق وزیر لحاف و تشک و پشت پرده قایم کرده بودیم، دوباره پوشیدیم. البته اینبار ما کمتر لباس پوشیدیم. چون ما درم با همکاری خاله‌ام بعضی از لباسهایمان راکه وصله کمتری داشتند و سرآستین‌هاشان کمتر خورده شده و یقه‌هاشان نخ نمانده بود. برده بودند به کاسه بشقابی محل داده و در عوض پول گرفته بودند. پول را داده بودند به منیر خانم خیاط محل. خواهش کرده بودند که برای دختر کوچولوهای خانه امان، "روسی اسلامی"، بدوزد تا ایشان به مدرسه بروند و با سواد بشوند.

الغرض، بعد از اینکه لباس پوشیدیم و پاشنه کفشهایم را ورکشیدیم. زمین کردم برای یافتن کار. با در نظر گرفتن شرایط روز، آروزی مثل سنگ پای قزوین و پاهائی ماننند پاهای امیر ارسلان نامدار داشتم. در یکی از روزهای سرد همین ماه وسط زمستان بود که صبح زود راه افتادم. بیشتر از همیشه می ترسیدم و می لرزیدم. چرا که صبحانه نخورده بودم و هوا هم سرد بود و لباسهای گرم‌تر هم که سر بچه‌ها بود، رفته بودند مدرسه، با سواد بشوند.

گفته اند: عقل مردم به چشمشان است. زیادی راه نگفته‌اند خود من همیشه در درس همین راداشته‌ام. نمی دانم چطور شد که باز (بُز) آوردم و راهم از جلوی یکی از این کمیته‌های انقلاب اسلامی افتاد.

بخیال خودم سیاست بکارشان کرده و عینک را برداشته بودم با احتیاط می گذشتم. برای اینکه: این عینک بی پیروایین سیل استالینی و این کله طاس بسیاری از مردم را به اشتباه

می‌اندازد و خیال می‌کنند علی آباد هم شهری است ؛  
در لحظاتی که تصور می‌کردم از منطقه مین گذاری و خطرناک عبور  
کرده‌ام و عینک را به جای خودش برگردانده بودم ، ناگهان بلانازل  
شده .

یک بزاز در گردن کلفت صدایم زد . تا آدمم سلام کنم چند سراسرادر  
دیگر هم آمدند و یکی سرشاخ شد . یکی کنده‌ام را کشید . دیگری فتیله  
پیچ کرد و دیگری کاراته‌ای به کارم کرد و . . . . کشان کشان بردند  
داخل آنجا که برای خشنودی خاطر شما اسمش را نمی‌آورم .

هرچه تلاش کردم بگویم که احتیاج به این همه فنون پیشرفته جهت  
جلب بنده نیست نتوانستم . چشمتان روز بدنبیند ؛ یکی از برادرها  
فریاد کرد : خودشه پدرسگ ؛ دیگری گفت : آره بنظر من هم آشنا  
می‌آد ، خودشه پدرسگ ؛

سومی که با آفتاب‌ها از مستراح بیرون آمده بود . به دو آدمورفت  
زیر دو خم بنده و گفت : پس ترتیبش را بدید پدرسگ را ؛ چهارمی  
که روی کله طاس بنده چنگ انداخته بود که دسته موئی جهت دستگیر  
بیا بدنرزه زد ؛ بیاندا زیدش توی هتل پدرسگ کچل را ؛

از شما چه پنهان تا اندرون خود هتل که قفس دو در دوئی بود از  
نبشی و میلگرد . نتوانستم اعتراض کنم ، اما در راه خواستند ببینند  
بخود آدمم و گفتم : برادر چرا فحش پدرمی‌دهید ؟ آخه درست نیست ؛

همان اولی گفت : باشد ، از این به بعد فحش ما در بهت می‌دیم ؛  
وداد دزد : برو تو ما درسگ ؛ در را بستند و رفتند .

تا فردا صبح سروصدای بکبر و ببیند و اذان و قرائت قرآن گذاشت  
چرتی بزتم . یکی دوبار از میان میله‌ها نگاه کردم . کاروکاسی خوبی  
داشتند . دم به ساعت آدسهای فتیله پیچ شده را می‌آوردند . یکبار دختر  
چهارده پانزده ساله‌ای را از موهای بلند و سیاهش گرفته بودند  
و می‌کشیدند . دهانش پر خون و زیر چشمش کبود بود . هر چه دقت کردم که  
این دخترک معموم را عوضی جای چه کسی گرفته اند سردرنسیا وردم .

القصه صبح زود بیدار را بردند به حیاط و آنجا برای بازجوئی .  
برادر جوانی که ریش کرکی سبزرده بود . رو بروی من نشست و کاغذ  
و قلم برداشت و شروع کرد .

پرسید سمت چیست ؟ گفتم : اکبر میرزائی معروف به اکبر غصه دار  
گفت : غلط کردی پدرسگ . اسم تو رضا تقی زاده ، معروف به رضا  
چریکه !

گفتم : خودتان رانا راحت نکنید ، هر طور میل شماست !  
دل نمی خواست با سروریش سفید شده از این پسر بچه لوس چک و لگد  
بخورم . مؤدب و دست بسینه نشسته بودم . پرسید : خانه ات کجاست ؟  
گفتم .

گفت : غلط کردی ما درسگ ! تو در خانه تیمی زندگی می کنی !  
تصدیق کردم و توضیح دادم که : اینجانب با چهار بچه و یک مادر پیر  
و همسرم و خاله جانم تعدادمان برابر یک تیم والیبال است با ذخیره ها  
که همه در یک اطاق زندگی می کنیم !

گفت : مزه بریز پدرسگ ! ماهه چیز را می دانیم ! مسئول حوزه ات  
همه چیز گفته !

گفتم : الحمد لله ! پس دیگر احتیاجی به سؤال و جواب نیست !  
عصبانی شد . یا ادایش را در آورد . قصد هجوم کرد که برادر پهلوسو  
دستی جلوییش را گرفت و گفت : حالا وقتش نیست !  
پرسید : شغلت چیست ؟

گفتم : بعد از ده پانزده شغل این چند ساله بعد از انقلاب ، بیکارم .  
همه کاره و هیچ کاره !

گفت : غلط کردی ما رعینکی ! تو رهبر اعتصابیون کا رخانه حاج آقا  
اسماعیلی هستی ! از کیفیات معلومه !

بالحن پدرانهای گفتم : حیفاست جوانی مثل شما خونس را کشیف  
کند و چهره نازنین و نورانی خودش را خراب کند . ولله من تا شما  
را دیدم یاد شما یلهای توی تکیه ها افتادم ، بسیار شباهت دارید !

بدش نیامد، پرسید: کدام شمایل ؟

گفتم: ابوذر غفاری !

گفت: غلط کردی پدرسگ ! تو ی کافر مگر ابوذر را می شناسی ، او اصلاً

شمایل ندارد !

و پرسید: چند سال است کمونیست شده ای بیچاره ؟

گفتم: آقا چه کمونیستی ؟ چه رهبری ؟

گفت: آقا خودتی مرتیکه ! ما تو را می شناسیم ، حالا پرونده ات را -

می آرند ! از قیافه ات هم معلومه ملحدی خدا ! بگو ببینم برای

نوزده بهمن چه برنامه ای دارید ؟

گفتم: نوزده بهمن را نمی دانم ، اما برای پانزده بهمن که صاحبخانه

می آید ، می خواستیم جیم شویم منزل خاله بچه ها !

برادر پهلودستی گفت: آی زکی !

باز جوی جوان وبا استعداد بلافاصله گفت: ستوان یکی ! خدا

یکسی ! یاریکی رهبریکی ! و هر دوز دند زیر خنده ، منم خنده ام -

گرفت ، البته به حال و روز خودمان .

چهار در درستان بدهم ، باز جوهمین طورا دامه داد تا وقتیکه حضارش

کردند و دست از سر من برداشت ، برادر جوان دیگری که در اطاق قبالت

پاسداری از من گماشته شده بود ظاهراً " با تشخیص بی خطر بودم

با خیال راحت مجله جدولی از کثودر آورد و مشغول شد ، تا اینکه

باز جوویک برادر که سنی از او گذشته و ریش پر پشت جوگندمی داشت

وارد شدند ، گویا در ادامه صحبت بین راهشان بود که جوانک مرا

نشان داد و گفت :

اینهاش حاجی جون ! عین تابلو میمونه !

پاسدار با تجربه مرا بر انداز کرد و با خنده گفت: آره بابا ، اینکه

مادر زاد کمونیسته !

بعد دستش را به ریش نرم باز جوی من کشید و از لای دکمه ها روی سینه اش

گذاشته و گفت :

— زیاد جوش نیار بچه ! مگه هرکی سبیل داره بابای منه ؟  
 من خوشحال شدم و گفتم : آی خدا پدرت روبیا مرزه ، همینوبگو !  
 طرف ترش کرد و گفت : بیا مرزه یا نیا مرزه بتومربوط نیست !  
 برادری که جدول حل میکرد پرسید : مخترع تلفن کیه ؟ هشت حرفه  
 باز جوبلا فاصله گفت : شیخ فضل الله نوری !  
 من اشتباه کردم و گفتم : نه برادر ! گراهام بل !  
 باز جو خشمگین فریاد زد که : ای اجنبی پرست وطن پرست !  
 بتوجه مربوطه ! چرا تو کار اسلام دخالت میکنی و . . . . .  
 بعد از چند بار رفت و آمد و تلفن کردن به اینجا و آنجا به من گفت :  
 — شانس آوردی بینوا ، اوین شلوغه ، باید چند روزی تونویست  
 بخوابی !

گفتم : عیبی نداره ، به نوبت خوابیدن عادت کرده ایم ! می  
 خواستم پیشنها دکوپینی کردن اوین را بکنم که پاسدار جدولسی  
 پرسید : کاشف امریکا کیسه ؟

من ساکت ماندم . باز جو مرانگاه کرد و اشاره کرد که جواب بده !  
 چه بگویم ، چه نگویم که تجربه به فریادم رسید ، گفتم : حضرت  
 آیت الله کاشف القطاء

باز جو گفت : خیلی بانمکی ، به دردخیا رشور میخوری ! وقتی  
 تو اوین پات رواره کردن دادن به دستت آدم می شی !

بالخره ، بعد از چند روز تحقیقات محلی و وساطت و ضمانت  
 چند نفر از کسبه محل که بابت خوار و بار و پول دستی و . . . از من  
 طلبکار بودند و بر اساس مثال : " طلبکار سلامتی بدهکارش را می  
 خواهد " ، با گرفتن تعهد آزادم کردند .

در راه خانه ، سرکوجه . از پنجره بالا خانه . آتقی صدایم کرد ، رفتم  
 بالا . اصرار کرد . نشستم و ما جرار را تعریف کردم .

گفت : شب دراز است و قلندر بیدار !  
 پرسیدم : از کارخانه شما چه خبر ؟ اوضاع چطور است ؟

گفت : وضع بهتر شده ، با بچه ها قرار گذاشته ایم از نوزده بهمن  
اعتصاب را شروع کنیم ! همه با هم ! بعد رفت از زیرجا سازی  
دستشوئی یک بطری ضدیخ آورد و استکانها را پر کرد .  
استکان خودش را بلند کرد و گفت : به سلامتی بچه های سیاه شکل !  
من هم استکان کمربا ریک معروف به شستی را بلند کردم و گفتم :  
- به سلامتی آینده !

اسفند ۱۳۶۳ فریدون احمد